

# مجله بررسی نامی تاریخی

شماره ۱

سال سوم  
اردیبهشت ماه

۱۳۴۷

تعداد بزرگ انتشارات  
«اداره سوم»



مجله

۲۱۶۲۸

# بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی  
نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - اداره سوم عملیات



آنچه در این شماره داریم

<u>صفحه</u>	<u>نویسنده یا مترجم</u>	<u>موضوع</u>
۳	استاد عباس پرویز	نقش یعقوب لیث در احیاء استقلال ایران
۳۱	باستانی یاریزی	سفر شاه عباس به کرمان
۵۳	استاد پوردادود	زین ابزار
۵۹	محمد حسن سمسار	اسناد و مکاتبات تاریخی
۸۵	دکتر شهریار نقوی	همبستگی های دیرین ایران و پاکستان
۹۷	امام شوشتری	خوراک پزی و خوان آرایبی در ایران باستان
۱۲۵	ستوان یکم مجید کاتب دکتر محمد اسماعیل	آثار پراکنده تمدن و هنر ایران در گوشه و کنار جهان
۱۳۵	رضوانی	سیری در نخستین روزنامه های ایران
۱۴۷	اسماعیل دیباج	بناهای تاریخی باقیمانده در اردبیل از دوره صفوی



<u>صفحه</u>	<u>نویسنده یا مترجم</u>	<u>موضوع</u>
۱۶۷	محمد گلبن	کتابچه مطالب لازمه توپخانه مبارکه
۱۹۳	کاظم رجوی (ایزد)	ترانه یازبانی در ادبیات ایران و جهان
۲۰۹	ستوان یکم مجید کاتب	تهران و ابنیه تاریخی آن
۲۴۳	دکتر بهمن کریهی	مالامیر (ایذه) و شمی و بتخانه‌های معروف آن

## هیئت مدیره مجله بررسی های تاریخی

بموجب اساسنامه مجله بررسی های تاریخی که به تصویب اعلیحضرت  
همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط يك  
هیئت ۵ نفری اداره میگردد که اعضای آن بشرح زیر است :

۱- تیمسار سر لشگر جواد قره باغی رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران  
که عهده دار ریاست هیئت مدیره نیز هستند .

۲- تیمسار سر لشگر خدامراد سیوشانسی رئیس اداره کشترو لبر ستاد بزرگ  
ارتشتاران .

۳- تیمسار سر لشگر سعید رضوانی جانشین رئیس اداره سوم .

۴- تیمسار سر تیپ میر حسن عاطفی رئیس اداره مهندسی نیروی زمینی  
شاهنشاهی .

۵- سر هنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیته تاریخ نظامی .  
ستوان یکم مجید کاتب متصدی امور اداری مجله .



# نقش یعقوب لیث

در راه احیاء استقلال ایران

بسم:

عباس پرویز

دولت بنی عباس از واسط  
مقدمه قرن سوم هجری رو  
بانحطاط و زوال گذاشت و  
شوکت و عظمت و جاه و جلال  
خود را از دست داد و خلفاء  
عباسی بر اثر طغیان و شورش  
در اطراف و جوانب متصرفات  
خویش پیوسته با مشکلات  
فراوان روبرو بودند. جای  
هیچگونه شك و تردید نیست  
که هارون الرشید از بزرگترین  
خلفای عباسی بود و ممالک  
اسلامی در دوران خلافت وی  
توسعه فراوان یافت و مردم آن  
نواحی در جمیع شؤون اجتماعی  
ومادی و معنوی پیشرفت نمایان  
کردند. با اینحال عجب در این

است که ضعف عباسیان از زمان همین خلیفه عظیم الشان مقتدر آغاز گردید .  
 ضدیت و عداوت غالب اعضاء خاندان عباسی بس آل علی خاصه دشمنی  
 فوق العده هارون الرشید نسبت بانان و همچنین بر انداختن بر امکه که خاندان  
 ایرانی علم دوست و ادب پرور بودند در بیشتر نقاط متصرفات اسلامی اغتشاشات  
 و شورشهایی را بیمار آورد که روز بروز فزونی میگرفت و سرانجام این قیامها  
 و نهضتها منجر باستقلال غالب متصرفات عباسیان گردید . در زمان هارون الرشید  
 قسمتهایی که از مرکز خلافت دور بود بتدریج یکی پس از دیگری استقلال خود را  
 بدست آورد و در نتیجه همین هرج و مرج کار بجائی کشید که اوامر خلیفه  
 بغداد را در نقاط دیگر ممالک اسلامی اطاعت نمیکردند . باین وصف باید  
 گفت که هارون الرشید و فرزندان او امین و مأمون تاحدی توانستند در حفظ  
 قدرت و شوکت خلافت سعی و کوشش کنند و آب رفته را بجوی باز آرند .  
 اما پس از آنان بر اثر روی کار آمدن عنصر ترك و نفوذ آن در دربار خلافت و  
 ستیزه و نزاع اترک با عناصر عرب و ایرانی و دخالت امیرالامراهای ترك در  
 عزل و نصب خلفا تاحدی بروخامت اوضاع افزود که ملل تابعه اسلام فرصت  
 را مغتنم شمردند و قصد حقیقی یعنی فکر استقلال خود را که مدتها در انتظار  
 پوشاندن جامه عمل بر قامت آن بودند آشکار ساختند و مقدمات آزادی خویش  
 را فراهم آوردند . چنانکه سلسله هائی مانند اداره و اغالبه و فاطمیین مصر  
 در شمال افریقا و سلسله اموی اندلس در اسپانیا تشکیل و پس از فتنه امین و  
 مأمون سلسله ایرانی نژاد طاهریان در خراسان تأسیس گردید و سامانیان در  
 ماوراءالنهر و زبیدیه در طبرستان و طولونیه<sup>۱</sup> در مصر و صاحب الزنج<sup>۲</sup> که او را

۱ - سلسله طولونیه توسط احمد بن طولون در مصر تأسیس شد . در حدود سال ۲۰۰ هجری  
 نوح بن اسد سامانی طولون را که یکی از غلامان او بود بعنوان هدیه بخدمت مأمون  
 خلیفه فرستاد . احمد پسر این غلام بود که بسال ۲۲۰ در سامره تولد یافت . احمد  
 پس از تحصیلات مقدماتی و تکمیل زبان عربی و حفظ قرآن مجید در سال ۲۴۰ هجری  
 بخدمت بایکبک از امراء متنفذ اسلام درآمد . بایکبک بر مصر حکومت میکرد و چون  
 قسمتهائی دیگر نیز جزء قلمرو حکومتی وی بود احمد را در سال ۲۵۴ بجای خویش  
 در حکومت مصر برقرار ساخت . این امر در دوران خلافت المعزز اتفاق افتاد . بایکبک



## قائد الزنج نیز می‌گفتند در اهواز و بصره بنای مخالفت با عباسیان را گذاشتند و فتنه

بقیه از صفحه روبرو

در خلافت المهتدی بقتل رسید (۲۵۵) و المهتدی حکومت قسمتهایی را که زیر نفوذ بایکبک بود به اماجور پدر زن احمد بن طولون واگذار کرد و اماجور در بزرگداشت داماد خویش احمد کوشید و روز بروز بر قدرت و شوکت وی افزود. چون اماجور بسال ۲۵۸ وفات یافت احمد بن طولون بجای او بحکومت مصر منصوب گردید و کار وی بالا گرفت و شام نیز در سال ۲۶۴ جزء قلمرو حکومتی او درآمد. چنانکه خواهیم دید صاحب الزنج در دوران خلافت المعتمد آغاز طغیان کرد و طلحه ملقب به الموفق از طرف برادر خویش المعتمد با صاحب الزنج بسزد و خورد پرداخت. خروج صاحب الزنج و اشتغال خلیفه و برادر او الموفق بکار او باعث نقصان قدرت دربار بغداد در نقاط دور دست متصرفات اسلامی گردید و از طرف دیگر اختلاف بین معتمد و موفق کار را برای کسانی که قصد خروج و ضدیت در مقابل قدرت خلفا داشتند آسان کرد. احمد بن طولون از این موقع استفاده نمود و نفوذ و شوکت خود را بجائی رساند که معتمد خلیفه را بمصر دعوت کرد. اما موفق از رفتن برادر برآن ناحیه ممانعت بعمل آورد و حتی وی را نسبت به احمد بن طولون ظنین و بدبین ساخت. احمد در سال ۲۷۰ هجری مرد و پسرش خمارویه بحکومت مصر رسید و تا سال ۲۹۲ حکومت مصر بالاستقلال درخاندان طولون باقی بود.

۲- صاحب الزنج یا قائد الزنج طبق رأی برخی از مورخین از نژاد ایرانی بود. اما وی خود را از بازماندگان علی بن محمد یسکی از احقاد زید بن علی بن حسین میدانست.

صاحب الزنج در سال ۲۴۹ هجری به بحرین رفت و در هجر شروع بدعوت کرد و جمع کثیری دعوت او را پذیرفتند و گرد وی را گرفتند و سالانه مبلغی بعنوان مالیات باو میپرداختند. وی علم طغیان بر ضد حکومت بغداد برافراشت و در سال ۲۵۴ بجانب بصره حرکت کرد و در آنجا جماعتی دیگر باو پیوستند و محمد بن رجاء حاکم بصره برای جلوگیری از پیشرفتهای وی با جمعی کثیر از سپاهیان بجلو او شتافت.

صاحب الزنج که تاب مقاومت با سپاهیان آداسته محمد بن رجاء را نداشت از جنگ پست خالی کرد و بطرف بغداد رفت و در نهران مشغول بدعوت شد. محمد بن رجاء در سال ۲۵۵ از حکومت بصره افتاد و صاحب الزنج بمحض اطلاع براین قضیه راه بصره را در پیش گرفت و با بلاغت کلام و طلاقت بیان سپاهیان آن شهر را با خود همراه ساخت و عده بسیاری از زنگیان باو ملحق شدند و چون غالب سپاهیان او از این زنگیان تشکیل شده بود او را صاحب الزنج نامیدند. صاحب الزنج پس از فتح بصره به ابله رفت و آنجا را غارت کرد و با آتش سوزاند (۲۵۶) و با این فتوحات جمعی دیگر از زنگیان جزء پیروان او درآمدند و پس از قلیل مدتی اهوازا را قبضه کرد و کار وی رونق یافت. المعتمد خلیفه بارها سپاهانی جهت رفع فتنه صاحب الزنج فرستاد. اما این لشکریان شکست خوردند. بهمین مناسبت خلیفه برادر خویش الموفق را با لشکریانی عظیم مأمور جنگ با وی کرد و عاقبت صاحب الزنج مغلوب و مقتول شد (۲۷۰ هجری).

قرامطه<sup>۱</sup> نیز مزید بر علت شد و موجبات بی سروسامانی کار خلفاء عباسی فراهم آمد.

مقارن این هرج و مرج یکتن از ایرانیان پاك نژاد كه خیالی جزاز میان بردن نفوذ عباسیان و تجدید استقلال وطن خویش نداشت برضد حکومت بغداد قیام کرد. این ایرانی نیکو نهاد وطن پرست یعقوب بن لیث بود که در این مختصر بشرح احوال وی میپردازیم.

اصل و نسب و ابتدای کار یعقوب

راجع باصل و نسب یعقوب بن لیث در کتب تاریخ روایت صحیح و دقیق بنظر نمی رسد و اساساً در حق این زادمرد که در راه احیاء استقلال ایران سالها با دشمنان این سرزمین بجنگ و ستیز مشغول بود جانب حق و حقیقت را رعایت نکرده اند و در باره وی شیوه نامهربانی و بددلی را پیشه خود ساخته اند و کار عناد و عداوت

۱ - قرامطه بجماعتی میگفتند که ظاهرآ خود را جزو اسماعیلیه میآوردند و بامامت محمد ابن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام اعتقاد داشتند. اما باطناً در تضعیف شریعت اسلام میکوشیدند و عقاید سخیف را انتشار میدادند. از آنجمله محرمات را حلال میشمردند و زکوة را دادن خمس بامام میدانستند و حفظ اسرار را لازم و افشاء آنرا زنا بشمار میآوردند.

معروفست که در اواخر خلافت المعتضد ( ۲۷۹-۲۸۹ ) یکی از مردم خوزستان دعوی امامت کرد و در نزدیکی کوفه بدعوت مردم پرداخت و چون اظهار زهد و تقوای بسیار میکرد جمع کثیری بوی گرویدند و کار دعوت وی رونق گرفت. وی وقتی بیمار شد و در یکی از دهات پخانه مردی بنام کرمیته که بعلت چشمان سرخ رنگ پایین اسم معروف شده بود رفت، کرمیته مقدم زاهد را گرامی شمرد و از وی پرستاری نمود و مردم را بامامت او دعوت کرد. در نتیجه این تبلیغات جمع کثیری پیرو زاهد مزبور شدند و این زاهد از هریک از پیروان خویش مبلغ یکدرم میگرفت و در مقابل پنجاه رکعت نماز برآنان واجب میکرد. چون عده زیادی از دهاقین و بزرگران دعوت وی را پذیرفتند کار زراعت معطل ماند و چندی نگذشت که عمال خلیفه او را دستگیر کردند و در خانه هشتم حاکم محبوس ساختند. در این خانه کنیزکی بود که برحال زار زاهد شفقت آورد و او را نجات داد. مردم پس از رهایی زاهد از زندان هشتم بیش از پیش بوی گرویدند و در عقیده خویش نسبت باو ایمان بیشتر ابراز داشتند. این زاهد از کوفه بشام رفت و در آنجا نیز پیروانی دور او جمع آمدند و اسم خود را کرمیته گذاشت و پیروان وی به قرامطه مشهور شدند.



را بجائی رسانده‌اند که او را رویگرزاده و حتی راهزن و عیار دانسته‌اند و مورخین نزدیک عصر وی که تحت سلطه تمدن ظاهری اسلامی قرار گرفته بودند در این طریق راه مبالغه را برده‌اند. از آنجمله حمدالله مستوفی قزوینی در خصوص اشتغال لیث پدر یعقوب برویگری و پیشه راهزنی وی در تاریخ گزیده<sup>۱</sup> چنین مینویسد:

«لیث رویگر بچه سیستانی بود. چون در خود نخوتی میدید برویگری ملتفت نشد بسلاحورزی و عیاری و راهزنی افتاد. اما در آن راه طریق انصاف سپردی و مال کس بیکبارگی بزدی و بودی که بعضی باز دادی. شبی خزانه درهم بن نصر بن رافع بن لیث بن نصر بن سیار که والی سیستان بود ببرد و مال بیقیاس بیرون برد. پس چیزی شفاف یافت. تصور گوهری کرد. برداشت و زبان امتحان بدوزد. نمک بود. حق نمک پیش او بر قبض مال غالب آمد و مال بگذاشت و برفت. شبگیر خازن از آن متعجب شد. بدرهم بن نصر باز نمود. درهم منادی کرد و دزد را امان داد تا حاضر شود. لیث صفار پیش او رفت. درهم پرسید که چون بر اموال قادر شدی نابردن را موجب چه بود. لیث نمک و حق آن یاد کرد. درهم را پسندیده آمد. او را بر در گاه خود راه داد. نزدیک او مرتبه و جاه یافت و امیر لشکر شد. بعد از او پسرش.»

عبدالحی ضحاک گردیزی در کتاب زین الاخبار<sup>۲</sup> برویگری و راهزنی و عیاری یعقوب را نیز مانند پدرش لیث تأیید میکند و میگوید: هنگامیکه یعقوب برویگری اشتغال داشت ماهانه فقط پانزده درم اجرت میگرفت و چون طبعی بلند داشت بدان مقام راضی نبود و در صد راهزنی و عیاری بر آمد و جمعی را دور خود گرد آورد و بر سر راهها قوافل را میزد.

مؤلف حبیب السیر لیث و فرزندش یعقوب را درود گر میدانند و راجع با آغاز کار آنان میگوید:

«تمامی اوقات حیات لیث بدرود گری مصروف بود و یعقوب نیز در مبادی

۱ - تاریخ گزیده چاپ امیر کبیر ص ۳۷۰.

۲ - زین الاخبار ص (۱۰-۱۱).

ایام جوانی بهمان کار اشتغال داشت و هر چه پیدا می‌کرد بضیافت بعضی از صبیان خرج مینمود و چرن بسن رشد و تمیز رسید بعضی از جراندان جلدغاشیه متابعتش بردوش گرفتند. آنگاه یعقوب آغاز قطع طریق کرده در آن امر شرایط انصاف مرعی میداشت و باندك چیزی از تجار و مسافران قانع میگشت.<sup>۱</sup> در مقابل گفته جمیع مورخین که یعقوب لیث را رویگرزاده ای بیش ندانسته اند تنها مؤلف کتاب نفیس تاریخ سیستان<sup>۲</sup> ویرا از بازماندگان ساسانیان مینویسد و نسب او را به انوشیروان بن قباد میرساند. باین ترتیب: «یعقوب بن لیث بن معدل بن حاتم بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز بن هرمزد بن خسرو انوشیروان بن قباد الخ».

مؤلف تاریخ حبیب السیر در تأیید نسب یعقوب که بخسروان ایران میرسیده است میگوید والی سیستان در دوران پادشاهی سلطان حسین میرزا از بازماندگان تیموریان ملکشاه یحیی نامداشت و خود را از عقاب لیث صفار میدانست و میگفت نسب لیث به انوشیروان عادل میرسید.

صاحب روضة الصفا میگوید لیث بن معدل سه پسر داشت بنام یعقوب و عمرو و علی و بزعم وی هر سه تن بسلطنت رسیدند. اما مورخین دیگر لیث را دارای چهار پسر موسوم به یعقوب و عمرو و علی و طاهر میدانند و جمعاً متذکر میشوند که یعقوب و عمرو بامارت نائل آمدند و علی بخدمت رافع بن هرثمه<sup>۳</sup> رفت و طاهر چنانکه خواهیم دید در سفر جنگی یعقوب به بست در آنجا کشته شد.

۱ - حبیب السیر مجلد دوم جزء سوم ص ۳۴۶.

۲ - تاریخ سیستان ص (۲۰۰-۲۰۲).

۳ - رافع بن هرثمه یکی از امراء محمد بن طاهر بود و چون یعقوب لیث بسال ۲۵۹ نیشابور را گرفت و محمد از امارت بر کنار شد رافع بخدمت یعقوب درآمد. اما چندی نگذشت که از یعقوب رنجید و به بادغیس رفت و در آنجا باقی بود تا عبدالله خجستانی برضد عمرو لیث قیام کرد و بتقاضای او در سلك همراهان وی درآمد. خجستانی در سال ۲۶۸ بقتل رسید و کسان او به رافع پیوستند و وی را بریاست برگزیدند. رافع در سال ۲۶۹ به هرات لشکر کشید و آنجا را گشود. سپس به چرجان و خوارزم و مرو تاخت و بر آن نواحی نیز تسلط یافت و بامارت خراسان رسید و کلاش بالائی گرفت و در سال ۲۸۳ از عمرو بن لیث صفاری شکست خورد و بقتل رسید.



یعقوب بن لیث بن معد بن حاتم بن ماهان موضوع بحث این مقاله در دهکده قرنین<sup>۱</sup> در سیستان پابعرضه وجود گذاشت.

خلفاء عباسی از اواخر خلافت مأمون بپسند حکومت خراسان و سیستان را یکجا بامراء طاهری میدادند و چون طاهریان در نیشابور بسر میبردند کسی را از جانب خویش بحکومت سیستان میفرستادند و تا

اوضاع سیستان  
مقارن روی کار  
آمدن یعقوب

انقراض سلسله طاهریان و دستگیر شدن محمد بن طاهر آخرین عضو آن خاندان توسط یعقوب لیث صفار طاهریان بر سیستان حکومت میکردند و غالباً نمایندگان آنان بامتدین و طاهریان محلی دست و پنجه نرم مینمودند.

یکی از کسانی که در سیستان بر ضد طاهریان علم طغیان برافراشت صالح بن نصر بن مالک مطوعی کنانی بود که بر بست و حوالی آن تسلط یافت و در آغاز سال ۲۳۲ یعقوب بن لیث صفار نیز با جمعی از عیاران و مردان مرد بخدمت او درآمد. بایوستن یعقوب و کسان او به صالح بن نصر کار صالح بسال گرفت و روز بروز بر عده همراهان وی افزوده شد تا آنکه سرانجام در ماه محرم سال ۲۳۸ مردم بست بامارت با او بیعت کردند.

مقارن آن احوال عمار بن یاسر خارجی با جمعی از خوارج در کش قیام کرد و صالح بن نصر جمعی از امراء خود از آن جمله یعقوب بن لیث را با سپاهی عظیم بچنگ وی فرستاد و عمار خارجی تاب مقاومت بسایعقوب را نیاورد و فرار کرد.

در شعبان سال ۲۳۹ ابراهیم بن الحصین القوسی که از طرف طاهریان در سیستان حکومت میکرد فرزند خویش محمدرضا بچنگ صالح فرستاد و وی در زمین داور صالح را شکست داد و صالح با کسان خود بمحل ماهی آباد بست رفت و در آنجا مستقر گردید و چندی بعد باتفاق یعقوب بن لیث و عمرو و علی دوتن از برادران او و درهم بن الحسین و حامد بن عمرو معروف به سرباتک (سربانک و سربادک نیز آمده است) در محل سر لشکر نزدیک زرنج (زرنج)

۱ - قرنین بفتح اول و سکون ثانی و کسرون قریه ایست از قراء نیشک در سیستان (معجم البلدان یا قوت حمدی)

با ابراهیم بن الحصین القوسی جنگید و او را بسختی شکست داد و جمعی از کسان وی را بخاک هلاک انداخت و وارد دارالاماره زرنج شد. ابراهیم پس از این شکست هزیمت جست و باتفاق عمار بن یاسر خارجی که باو پیوسته بود در محل جور-بندان (نزدیک زرنج) استقرار یافت و چندی نگذشت که قصد زرنج کرده اما صالح بن نصر سه تن از سرداران خویش یعقوب بن لیث و سرباتک و عقیل اشعث را بترتیب مأمور حراست از دروازه های آکارومینسا و کره کوی زرنج کرد. پرچمهای صالح و هواداران او سیاه و بیرقهای ابراهیم الحصین القوسی و لشکریان عمار بن یاسر خارجی سفید بود و مردم شهر زرنج که نسبت بخوارج بدبین بودند بمحض مشاهده علمهای سفید بر لشکر عمار و ابراهیم تاختند و جانب صالح و همراهان او را گرفتند. در این معرکه ابراهیم و عمار شکست خوردند و هزیمت هستند و از آن پس کار صالح رو بیالائی گذاشت.

ابراهیم الحصین شرح ماوقع را به طاهر بن عبدالله در نیشابور اطلاع داد و وی قوائی بکمک او گسیل داشت. این سپاهیان و خوارج در بیرون شهر زرنج بایعقوب لیث مصاف دادند و یعقوب چندین بار آنان را از پای در آورد و ابراهیم ناگزیر به بست نامه نوشت و از محمد پسر خویش مساعدت خواست و محمد بالشکریان فراوان بخسارج زرنج رسید و یعقوب لیث و حامد سرباتک در مقابل دروازه رود گران با او روبرو شدند و جنگ سختی در گرفت و محمد به محل مینو حنف عقب نشست و در آنجا با حملات شدید صالح بن نصر و کسان او مقابل گردید و محاربه خونینی بین طرفین اتفاق افتاد که سرانجام صالح و یعقوب فاتح شدند و محمد به هیسون نزد پدر خویش فرار کرد.

صالح پس از فتح مزبور وارد زرنج شد و نفائس بسیار بدست آورد و در صد برآمد آن غنائم را به بست بفرستد. اما یعقوب و حامد و عیاران و جوان مردان دیگر سیستان نمی خواستند مالی که متعلق به زرنج است از آن محل خارج شود. بنسب این در صد ممانعت برآمدند و همین امر موجب اختلاف بین یعقوب و صالح بن نصر گردید و صالح ناگزیر از مالک بن مردوید نماینده خویش در بست کمک خواست و وی بسا پانصد تن از سپاهیان به زرنج آمد. یعقوب چون این بدید بر مالک و صالح تاخت و شکستی سخت بر آنان وارد آورد.



در آن میان مالک کشته شد و صالح باعده‌ای قلیل از سپاه خود هزیمت جست و در محل نوقان یکی از محلات خارج بست قوائی گرد آورد. یعقوب بتعقیب او پرداخت و در همان محل جنگ سختی بین فریقین بوقوع پیوست که طاهر یکی از برادران یعقوب در معرکه بقتل رسید.

چون صالح پس از شکست از یعقوب فرار را برقرار ترجیح داد لشکریان سیستان با درهم بن‌الحسین در امارت بیعت کردند (۲۴۴) و یعقوب بن لیث و حامد سر باتک به سپهسالاری قوای وی برگزیده شدند و با خوارج محاربات فراوان کردند. درهم بن‌الحسین که از جاه و جلال و هیبت یعقوب و محبوبیت وی بین مردم بیمناک بود بکسان خویش فرمان قتل او را داد. اما یعقوب که بر این مسئله آگاهی یافته بود پیشدستی کرد و درهم را با سارت در آورد و جمع کثیری از کسان ویرا کشت. مردم سیستان در محرم سال ۲۴۷ با یعقوب بن لیث که یکی از علمداران استقلال ایران بود در امارت بیعت کردند.

چندی از امارت یعقوب بر سیستان نگذشته بود که  
 امارت یعقوب  
 درهم بن‌الحسین از زندان فرار کرد و در محل کلاشیر که  
 ابن لیث صفار  
 جزء حوزه حکومتی حامد سر باتک بود با و پیوست و وی  
 را بر ضد یعقوب برانگیخت. امراء مزبور با سپاه‌های عظیم عازم زرنج شدند  
 تا پایتخت سیستان را از چنگ یعقوب بیرون آورند. یعقوب که بر این پیش آمد  
 آگاهی یافت از زرنج خارج شد و در مقابل دشمنان خویش صف آرائی کرد.  
 در جنگی که اتفاق افتاد سر باتک بدست محمد بن راهش یکی از سران سپاه  
 یعقوب در میدان نبرد کشته شد و یعقوب جمع کثیری از سپاه درهم بن‌حسین  
 و سر باتک را با سارت در آورد.

مقارن آن احوال صالح بن نصر مطوعی کنانی دشمن دیرینه یعقوب در بست  
 قوائی عظیم تهیه دیده بود و قصد محاربه با امیر صفاری را داشت. یعقوب در صدد  
 دفع او برآمد و عمرو لیث برادر خویش را در زرنج بنیابت گماشت و خود در  
 جمادی الاخری سال ۲۴۸ عازم بست شد و در خارج آن شهر چندین بار با صالح  
 جنگید و او را وادار فرار کرد و سرانجام بر بست تسلط یافت.



صالح بن نصر چون از چنگ یعقوب نجات یافت ظاهراً راه بیابان سیستان را در پیش گرفت. ولی بیکبارگی عنان باز گرداند و بسوی زرنج رفت و در مقابل دروازه آکار ظاهر گردید. مردم شهر تصور کردند یعقوب از بست برگشته است و همین اشتباه باعث غفلت عمر و لیث و تاجری صالح گردید و صالح که وارد شهر شده بود محل سکونت عمرو را محاصره و ویرا و ادار بخروج آنجا کرد. چون عمرو از محل اقامت خویش بیرون آمد بچنگ با صالح شتافت. ولی در این نبرد شکست خورد و باتفاق جمعی دیگر از امراء سیستان با سارت درآمد. یعقوب که بدنبال صالح شتافته بود روز بعد به خارج زرنج رسید و در محل مینو حنفا با وی مقابل شد و او را شکست سختی داد و امراء از آن جمله عمر و لیث رارهائی بخشید و مال بسیار بدست آورد و صالح فرار کرد.

چون خوارج موجبات زحمت یعقوب را فراهم میآوردند یعقوب سپهسالار خویش از هر را مأمور مذاکره صلح با آنان کرد. از هر بن یحیی بن زهیر بن فرقد ابن سلیمان بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز عموزاده یعقوب و بسیار شجاع و جسور و باشهامت و دلیر بود و در غالب مجاریبات وی حضور داشت و مورد توجه و احترام رؤسای خوارج بود. بهمین مناسبت نامه هائی چند با آنان نوشت و در استمالت ایشان کوشید و آن جماعت را دعوت بخدمت یعقوب کرد. یعقوب نیز در حق آنان مهر بانی تمام روا داشت و ایشان را مناصب و خلعتها داد. صاحب تاریخ سیستان در این مورد مینویسد: « پس از هر نامه ها کرد سوی بزرگان خوارج و ایشان را بنواختن و نیکوئی گفتن ترغیب کرد تا هزار مرد بیکراه بیامدند و یعقوب مهتران ایشان را خلعت داد و نیکوئی گفت که از شما هر که سرهنگ است امیر کنم و هر که یک سوار است سرهنگ کنم و هر چه پیاده است شما را سوار کنم و هر چه پس از آن هنر بینم جاه و قدر افزایم. پس آن مردم با او آرام گرفتند.»

صالح بن نصر پس از عزیمت از زرنج خود را به بست رساند و بر آنجا مسلط شد و رتبیل (در تاریخ سیستان زنبیل آمده است. امارت بیل بنظر صحیح میآید که لقب پادشاهان کابل بوده است.) پادشاه کابل را بکامک خویش خواند. یعقوب که

جنگ یعقوب با

رتبیل و صالح و

عمار و عاقبت کار آنان

از این مطلب آگاهی یافت سپاهیان آمادہ ساخت و جهت دفع صالح راہ بست را در پیش گرفت و در مقابل دروازه میرکان صف آرائی کرد صالح نیز از بست بیرون آمد و آرایش نظامی گرفت و رتبیل پادشاه کابل باقوائی فراوان و فیلان جنگی بسیار بمساعدت او رسید. جنگ سختی بین طرفین در گرفت و چون بر اثر کثرت عدۀ دشمن کار بر یعقوب تنگ شد بنا بگفتۀ صاحب تاریخ سیستان پنجاه سوار بر گزیده با خود بر گرفت و بقلب سپاہ رتبیل زد و رتبیل را بقتل رساند. در این نبرد یعقوب سی هزار تن اسیر گرفت و شش هزار نفر را کشت و سرانجام نزدیکان رتبیل به زینهار نزد او آمدند. اما صالح فرار کرد و یعقوب یکی از سرداران خویش شاهین بن روشن را با جمعی از سپاهیان بتعقیب وی فرستاد. این جماعت نزدیک پل دالستان (یا والسستان) او را گرفتند و باسارت نزد یعقوب آوردند (والستان بین مکران و سیستان بوده است). صالح تا سال ۲۵۱ که سال فوت اوست در زرنج در حبس یعقوب لیث بسر برد.

بعضی از مورخین معتقدند که یعقوب لیث رتبیل را با خدعه و تزویر بقتل رساند. از آنجمله عوفی در جوامع الحکایات در این مورد چنین گوید: «یعقوب وقتیکه میخواست بارتبیل محاربه کند سپاه خود را عرض نمود. عدۀ اندک بود. کرد حیلہ برآمد و به رتبیل کس فرستاد که میخواهم بتو پیوندم و در پیش تو جان بسپارم. لیکن اگر بگویم که بخدمت میآیم این لشکر مرا تعاقب نکنند و تواند بود که مرا اتباع مرا بکشند. رتبیل را این معنی عظیم موافق نمود. چه از دست یعقوب در زرنج بود و هر ساعت بولایت او تاخت میآورد. پس رتبیل این لشکر را با خود بخواند و گفت چون دشمن بطاعت آمد محاربت را ترک باید گفت و روزی بجهت ملاقات معین کردند و رتبیل را قاعده بودی که بر تخت نشستی و تخت او را بردوش نهادندی. چون صفهار است کردند رتبیل بر تخت نشست و لشکر را بفرمود که از هر دو طرف تخت او صف زدند و یعقوب لیث با سه هزار مرد خونخوار شمشیر زن در میان هر صف در تاختند و نیزهها از پس میکشیدند و زرهها در زیر قبا بر تن پوشیده بودند. چندانکه بنزدیک رتبیل رسید فرود آمد که خدمت میکنم و نیزه بر گردانید و بر سینه رتبیل زد و او را کشت.



حمدالله مستوفی<sup>۱</sup> علت جنگ یعقوب را بارتبیل فرار نصر و صالح پسران درهم بن نصر (در بعضی از مآخذ بجای درهم بن نصر - درهم بن الحسین آمده است و ما نیز در یکجا در این مقاله درهم بن الحسین آوردیم . عبدالحی ضحاک کردیزی نیز در زین الاخبار درهم بن الحسین آورده است .) مخدوم یعقوب لیث بخدمت رتبیل پادشاه کابل میدانند و گویا این دو نفر از رتبیل تقاضای مساعدت جهت جنگ با یعقوب کرده بودند . عین عبارت تاریخ گزیده چنین است :

« نصر و صالح بگریختند و پناه بیادشاه کابل بردند . رتبیل که پادشاه کابل بود بمدد ایشان باسی هزار مرد بجنگ یعقوب آمد . یعقوب باسه هزار مرد برابر رفت . یعقوب بارتبیل پادشاه کابل مکر کرد و او را بفریفت و پیغام داد که از کرده پشیمان است و از روی مخدوم زادگان شرمسار . اگر عذر در پذیرد چون از آنطرف امید یابم و عهد و میثاق آید بمطاوعت آیم و ملک بسپارم . رتبیل این فریب بخورد و بحجت تمهد عهد و میثاق بانصر و صالح و دوستان سیصد سوار از لشکر بگوشه ای رفت . یعقوب نیز باهمین مایه مردم برفت و برایشان غدر کرد و تمامت لشکر را بکشت و بالشکر بر سر کابلیان تاخت و از ایشان شش هزار آدم به تیغ گذرانید . »

چنانکه اشاره شد یکی از دشمنان یعقوب لیث عمار بن یاسر خارجی بود که پیوسته موجبات زحمت مردم را در سیستان فراهم میآورد . یعقوب خلف بن لیث بن فرقد بن سلیمان بن ماهان یکی از اقوام خویش را که بحکومت بست نشانده بود خواست و در زرنج به نیابت گذاشت و خود باقوائی عظیم عازم نیشک که اردوگاه عمار بود شد و در محل بتو باتفاق شاهین سردار خویش بادشمن مقابل گردید . در جنگی که اتفاق افتاد عمار شکست خورد و خود و جمع کثیری از کسانش در معرکه بقتل رسیدند (جمادی الاخری ۲۵۱). امیر صفاری سر عمار را در دروازه طعام<sup>۲</sup> و بدنش را در دروازه آکار آویخت . پس از قتل عمار خوارج تار و مار شدند و بکوههای سفزار رفتند .

۱- تاریخ گزیده ص ۳۷۴ .

۲- ما در اینجا جهت مزید فایده عین نوشته استاد بهار را در حواشی تاریخ سیستان بقیه در صفحه روبرو



فتح هرات  
 یعقوب لیث پس از رسیدگی بامور سیستان و فرستادن حکام و ولایة باطراف و جوانب قصد هرات کرد. حکومت هرات از طرف محمد بن طاهر از امراء سلسله طاهریان باحسین بن عبدالله ابن طاهر بود. یعقوب قلعه هرات را تحت محاصره درآورد (۲۵۳) و آنجا را گشود و حسین بن عبدالله را باسارت گرفت و در حق امراء و بزرگان آن ناحیه مهربانی و ملاطفت تمام روا داشت.

چون خبر فتح هرات توسط یعقوب به محمد بن طاهر در نیشابور رسید ابراهیم بن الیاس بن اسد سپهسالار کل عساکر خویش را مأمور جنگ با یعقوب کرد. این سپهسالار باقوای فراوان در محل پوشنگ (فوشنج یا هوشنگ یا هوشنج) نزدیک هرات فرود آمد و سپاهیان خود را بیاراست.

یعقوب حکومت هرات را ببرادر خویش علی بن لیث سپرد و خویشتن بالشکریانی که همراه داشت بجانب پوشنگ شتافت و در آن محل ابراهیم ابن الیاس را از پای درآورد. ابراهیم بجانب نیشابور عقب نشینی کرد و چون به نیشابور رسید به محمد بن طاهر گفت: « با این مرد (غرض یعقوب لیث است) بحرب هیچ نیاید. که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باک نمیدارند و بی تکلف و بی نگرش همی حرب کنند و دون شمشیرزدن هیچ کاری ندارند. گوئی که از مادر حرب را زاده اند و خوارج با او همه یکی شده اند

بقیه از صفحه قبل

(۱۵۸-۱۵۹) داجع بدروازه طمام و دروازه های دیگر شهر زرنج میآوریم: در طمام یکی از دروازه های شهر زرنج بوده است و محمد بن وصیف شاعر یعقوب گوید: در آکارتن اوسرا و باب طمام - اصطخری گوید: شهر بزرگ سیستان را زرنج نامند و زرنج را شارستانی است و ربضی و شارستان را حصنی و خندقی است و ربض را نیز بارونی است. شارستان زرنج را پنج دروازه است. یکی درجدید. دیگر درعتیق که از آن دو دروازه بسوی فارس بیرون شوند و بیکدیگر نزدیکند و در سوم در کرکویه است که از آن بخراسان بیرون شوند. چهارم در نیشک است که از آن به بست روند و معهودترین این دروازه ها همانا در طمام است و این درها همه از آهن است و ربض زرنج را سیزده در است. از آنجمله باب میناب سوی فارس. پس از آن باب جرغان. سپس باب شیرک. بعد از آن باب ستاراق. پس از آن باب شعیب. پس نوخیرک. پس الکان. پس باب کرکویه. پس باب اسپریوس. پس باب فنجره. پس باب بارستان. سپس باب رودگران (رویگران).

و بفرمان اویند . ثواب آنست که او را استمالت کرده آید . تاجر او و آن خوارج بدو دفع باشد و مردی جد است و شاه قتن (شاید فطن باشد) و غازی - طبع . پس محمد آن چون بشنید رسولان و نامه فرستاد و هدیه ها و منشور سیستان و کابل و کرمان و پارس . او را خلعت فرستاد . و یعقوب آرام گرفت و قصد بازگشتن کرد .<sup>۱</sup>

محمد بن طاهر بگفته ابراهیم بن الیاس از جنگ با یعقوب صرف نظر کرد و تحف و هدایای گرانبها و فرمان حکومت فارس و سیستان را جهت او فرستاد و یعقوب در صورت ظاهر با این امر موافقت کرد و نامه ای به عثمان بن عفان قاضی شهر زرنج نوشت و دستور داد در آنجا خطبه بنامش خواند و خود چندی بعد به سیستان رفت .

یعقوب در سال ۲۵۶ عازم بامیان و بلخ شد و باسانی لشکرکشی به بامیان و بلخ و دفع خوارج بسر بامیان دست یافت . ولی فتح بلخ چندی بطول انجامید . باین معنی که داود بن عباس والی آنجا

نتوانست در مقابل یعقوب مقاومت کند و فرار نمود . اما مردم شهر در کهن دژ<sup>۲</sup> بلخ بنای جنگ و ستیز را گذاشتند و یعقوب با کوشش فراوان سرانجام بر آن قلعه نیز مسلط شد و بقتل عام پرداخت و محمد بن بشیر را بامارت بلخ گذاشت و خود عازم هرات شد تا عبدالله بن محمد بن صالح را که دم از استقلال و حکومت در آنجا میزد بجای خویش نشاند . عبدالله بدحض شنیدن خبر حرکت یعقوب بجانب هرات آن شهر را ترک گفت و به نیشابور نزد محمد بن طاهر رفت که در جای خود شرح آن بیاید . اما این مسئله را باید تذکار داد که یعقوب بگفته صاحب زین الاخبار در لشکرکشی به بامیان و بلخ ابومنصور افلاح بن محمد خاقان والی گردیز را نیز شکست داد و ابومنصور جمعی را بمیانجیگری برانگیخت و تقبل کرد سالی ده هزار درهم بعنوان خراج به

۱- تاریخ سیستان ص ۲۰۹

۲- کهن دژ معرب آن قهندز برهر قلمتی کهنه میتوان اطلاق کرد . اما بروزگار گذشته چند جای بود که بدین نام خوانده آمدی : قهندز بلخ و قهندز سمرقند و قهندز بخارا و قهندز نیشابور و قهندز مرو ( نقل از حاشیه بیهقی چاپ ادیب ص ۳۳۰ )



سیستان نزد یعقوب فرستد و یعقوب در مقابل از فتح گردیز چشم پوشی کند. چون مقارن آن احوال به یعقوب خبر رسید که عبدالرحمن در نواحی صعب الوصول جبال هرات و سفزار در خراسان علم طغیان برافراشته و بخود لقب متوکل علی الله و امیر المؤمنین داده است، باجمعی از سپاهیان خویش جهت دفع وی راه خراسان را درپیش گرفت و با وجود برف و سرمای شدید به تعقیب او در نواحی کوهستانی پرداخت و از پای ننشست تا ویرا در محل کروخ<sup>۱</sup> از پای در نیاورد. عبدالرحمن که مستأصل شده بود بخدمت یعقوب آمد و تسلیم گردید و معذرت خواست و یعقوب پوزش ویرا پذیرفت و او را حکومت بلاد اطراف جبال سفزار اعطا کرد (۲۵۸)

یعقوب پس از رتق وفتق امور آن نواحی به هرات رفت و بیش از یکسال نگذشته بود که خوارج عبدالرحمن را کشتند و ابراهیم بن اخضر را بحکومت خویش برگزیدند. ابراهیم چون بحکومت بلاد سفزار رسید با تحف و هدایای فراوان بخدمت یعقوب آمد و اظهار بندگی و اطاعت کرد و یعقوب او را دستور داد خوارج را نزد وی فرستد تا هر يك را فراخور لیاقت و کاردانی انعام و خلعت دهد.

مؤلف تاریخ سیستان<sup>۲</sup> در این مورد میگوید: « و ابراهیم باهدایای بسیار و اسبان و سلاح نیکو پیش یعقوب آمد بطاعت و بندگی. یعقوب او را هم بر آن عمل بداشت و بناوخت و نیکوئی گفت. پس گفت تو و یاران دل قوی باید داشت که بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارجند و شما اندرین میانه بیگانه نیستید. اگر بدین عمل که دادم بسر نشود (سرانجام پذیرفتن) مردم زیادت نزدیک من فرست تا روزی ایشان پیدا کنم و دیوانشان برانم و هر چه از آن عمل خواهند بدهم. اما این کوهها و بیابانها نغرهاست که شما از دشمنان نگاه باید داشت که ما قصد ولایت بیشتر داریم و همه ساله اینجا حاضر نتوانیم بود و مرا مرد بکارست خاصه شما که همشهریان منید و این مردم تو بیشتر

۱- کروخ بفتح کاف و ضم راء مقله و در آخر خاء معجمه شهرست در ده فرسنگی هرات (یانوت)

۲- تاریخ سیستان ص ۲۱۸



از بسکرت و مرا بهیچ روی ممکن نیست که بدیشان آسیب برسانم. ابراهیم بادل قوی بازگشت و بیاران شد و بزودی باز آمد با همه سپاه و یعقوب همه یاران و مهترانشان را خلعت داد و عارض را فرمان داد تا نامهایشان بسدیوان عرض بنیشت و بیستگانشان پیدا کرد هر مراتب و ابراهیم را برایشان سالار کرد و ایشان را جیش الشراة نامیدند.

یعقوب پس از رفع غائله بلخ و بامیان و گردیز و انتصاب  
**فتح نیشابور و**  
**انقراض طاهریان**  
 حکامی در آن نواحی به سیستان برگشت و حکومت  
 زرنج را به حفص بن زومک سپرد و در شعبان سال ۲۵۹  
 عازم نیشابور شد و اشتهار داد جهت رفع فتنه عبدالله بن محمد بن صالح که  
 بدر بار نیشابور فرار کرده بود بآن سوی می رود. ولی در باطن قصد محمد بن طاهر  
 امیر طاهریان را داشت.

المعتمد علی الله پس از قتل المهتدی بسال ۲۵۷ بجای او بخلافت نشست و این خلیفه محمد بن طاهر را همچنان در امارت خراسان باقی گذاشت و عهد و لوای سیستان را نیز جهت او فرستاد. چون این خبر به یعقوب لیث صفاری رسید چنانکه گفتیم راه نیشابور را در پیش گرفت و یکی از کسان خویش را نزد محمد بن طاهر فرستاد و پیغام داد برای اظهار بندگی و اطاعت بخدمت می آید. عبدالله بن محمد بن صالح امیر طاهریان را گفت بآنچه یعقوب میگوید نباید اعتماد داشت و باید بجنگ وی شتابی. چه یعقوب طمع در حکومت خراسان بسته است محمد بن طاهر گفت ما حریف او نیستیم و قوای لازم را آماده نداریم. عبدالله که از جانب محمد بن طاهر ناامید شد در خفا خود را به دامغان رساند. چون یعقوب بخارج شهر نیشابور رسید محمد بن طاهر نخست وزراء و امراء دربار خویش را نزد وی فرستاد و روز بعد خود نیز بملاقات او رفت و وقتی که قصد بازگشت کرد یعقوب عزیز بن عبدالله را دستور داد تا ویرا باتفاق جمیع درباریان و خواص او مقید سازد. سپس دبیر خود را گفت: «روبر محمد ابن طاهر و بگویی که چه باید ترا تا به سیستان روی و آنجا میباشی و هر که ترا با او خوش باشد بر جای نویس تا با تو آنجا فرستم و نیکو همی دارم. تا خدای تعالی چه خواهد. یعقوب فرمان داد تا آنچه وی نوشته بود هر درمی

را دو کردند و فرمان داد که همی دهند و او را و اهل او را و ندماء او را و آن کسهارا که برایشان خوش بود به سیستان فرستاد بزندان بزرگ بردر مسجد آدینه محبوس کردند. و گور محمد بن طاهر اندر آن زندان است که بیش بچندین سال آنجا فرمان یافت و یعقوب فرمان داد که هم اندر آن حجره که فرمان یافت او را دفن کنند که اوی آن روز مرد که آنجا محبوس گشت ، ۱.

ابن الاثیر بر آنست که پس از شکست یعقوب در دیر العاقول چنانکه در جای خود بپایید محمد بن طاهر که با او همراه بود از قید و بند نجات یافت و به بغداد نزد خلیفه العتمد رفت و مورد عنایت قرار گرفت. اگر این گفته مقرون بصحت باشد محمد بن طاهر لا اقل تا سال ۲۶۵ که تاریخ جنگ دیر العاقول است حیات داشته است .

یعقوب لیث پس از تصرف نیشابور و بند کردن محمد بن طاهر آخرین عضو خاندان طاهریان چندی در آنجا ماند . ولی مردم آن ناحیه که ویرا فرستاده خلیفه نمیدانستند اظهار دادند عهد و لوائی امارت ندارد . بهمین مناسبت بین یعقوب و بزرگان نیشابور برای رسیدگی بامر مزبور ملاقات و گفتگویی اتفاق افتاد که داستان آنرا صاحب تساریخ سیستان <sup>۲</sup> چنین بیان میکنند : « یعقوب به نیشابور قرار گرفت. پس او را گفتند که مردمان نیشابور میگویند که یعقوب عهد و منشور امیر المؤمنین ندارد و خارجی است. پس حاجب را گفت رو منادی کن تا بزرگان و علما و فقهاء نیشابور و رؤساء ایشان فردا اینجا جمع باشند تا عهد امیر المؤمنین برایشان عرضه کنم . حاجب فرمان داد تا منادی کردند . بامداد همه بزرگان نیشابور جمع شدند و بدرگاه آمدند و یعقوب فرمان داد تا دوهزار غلام همه سلاح پوشیدند و بایستادند هر یک سپری و شمشیری و عمودی سیمین یا زرین بدست . همه از آن سلاح که از خزانه محمد بن طاهر بر گرفته بودند به نیشابور و خود برسم شاهان بنشست و آن غلامان دو صف پیش او بایستادند . فرمان داد تا مردم اندر آمدند و پیش او بایستادند . گفت بنشینید .

۱- تاریخ سیستان ص ۲۲۱

۲- تاریخ سیستان ص (۲۲۲-۲۲۳) .



پس حاجب را گفت آن عهد امیرالمؤمنین بیار تا برایشان برخوانم. حاجب اندر آمد و تیغ یمانی بدست و دستاری مصری اندر آن پیچیده بیاورد و دستار از آن بیرون کرد و تیغ پیمش یعقوب نهاد و یعقوب تیغ بر گرفت و بجنبانیید. آن مردمان بیشتر بیهوش گشتند. گفتند مگر بجانهای ما قصدی دارد. یعقوب گفت تیغ از بهر آن آوردم که بجان کسی قصدی دارم. اما شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمؤمنین ندارد خواستم که بدانید که دارم. مردمان باز جای و خرد آمدند. باز گفت یعقوب امیرالمؤمنین را به بغداد نه این تیغ نشان دست. گفتند بلی. گفت مرا بدین جایگاه نیز هم این تیغ نشانند. عهد من و آن امیرالمؤمنین یکی است .... من داد را بر خواسته ام بر خلق خدای تبارک و تعالی و بر گرفتن اهل فسق و فساد را و اگر نه چنین باشم ایزد تعالی مرا تا کنون چنین نصر تهاندادی. شمارا بر چنین کارها کار نیست. بر طریق باز گردید.»

عبدالحمی ضحاک گردیزی<sup>۱</sup> موضوع مزبور را چنین نقل میکند: «و یعقوب به نیشابور آمد و عهد بن طاهر، ابراهیم بن صالح المروزی را برسالت نزدیک یعقوب فرستاد و گفت اگر بفرمان امیرالمؤمنین آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت بتوسپارم و اگر نه باز گرد. چون رسول نزدیک یعقوب برسید و پیغام بگذارد، یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت عهد و لوای من اینست و یعقوب به نیشابور آمد و بشادیاخ فرود آمد و محمد را بگرفت و پیش خویش آورد و بسیار نکوهید و خزینه های او بگرفت.»

شکر کشی یعقوب  
به گمرگان

یعقوب چندی در نیشابور ماند و ضمن اقامت در آنجا اطلاع یافت که عبدالله بن صالح سگزی از پناهگاه خود در دامغان عازم گمرگان شده است تا در آنجا با حسن ابن زید علوی بجمع آوری سپاه پردازد و بجنگ او آید. بنا بر این یعقوب با سپاهی عظیم از نیشابور بجانب گمرگان رفت و چون بحوالی آن ناحیه رسید مطلع شد که حسن بن زید و عبدالله بن محمد بطبرستان فرار کرده اند. یعقوب قسمت اعظم قوای خود را بباروبنه برجای گذاشت و بآنان دستور داد پس از حرکت بطرف طبرستان بدنبال وی منزل بمنزل پیش آیند و خود با عده ای



قلیل از سواران زبده و کار آزموده بطبرستان رفت و در ساری بادشمنان خویش مقابل گردید اما آن جماعت بدون مبادرت بجنک هزیمت جستند و حسن ابن زید بجبال دیلم پناهنده شد و عبدالله بن محمد راه کوهستانهای طبرستان را در پیش گرفت. اما حکمران آن سامان ویرا مقیداً بخدمت عزیز بن عبدالله سردار یعقوب فرستاد و عزیز او را روانه درگاه یعقوب کرد و یعقوب اورافی المجلس کردن زد (۲۶۰).

بعضی از مورخین طرز گرفتار شدن عبدالله را بنحوی دیگر و محل گرفتاری او را شهر ری نوشته اند. چنانکه گردیزی<sup>۱</sup> در این مورد میگوید: «سوی حسن بن زید بکرگان نامه نوشت و عبدالله سگزی را با برادران از وی بخواست. حسن بن زید جوابی نوشت و ایشان را نفرستاد. یعقوب قصد گرگان کرد و حسن بن زید از پیش او هزیمت جست و به آمل رفت و از آنجا براه رویان از عقبه و کندشان بیرون شد و چون یعقوب بلشکر گاه حسن رسید خالی یافت. لشکر را فرمود تا هر چه بتوانستند برداشتند و باقی را آتش زدند و همه بسوخت و این اندر سنه ستین و مائین بود و عبدالله و برادرش بسوی ری رفتند بنزدیک ضلالی و یعقوب به ضلالی نامه نوشت تا ایشان را بفرستد و اگر نی با او همان معامله کند که با محمد و حسن کرد و اهل ری از آن نامه ترسیدند و ضلالی هر دو برادر بنزدیک یعقوب فرستاد و یعقوب ایشان را به نیشابور آورد بشادیاخ ایشان را اندر دیوار بدوخت بمیخهای آهنین.»

یعقوب لیث یکی از امراء سپاه خود را بنام محمد لشکر کشی یعقوب  
 ابن زیدویه برایالت قهستان حکومت داده بود. اما  
 به فارس  
 چندی نگذشت که باوی از در بیمهری درآمد و او را از  
 آن شغل برداشت. محمد با این اقدام کینه یعقوب را در دل گرفت و از قهستان  
 فرار کرد و بخدمت محمد بن واصل که پس از علی بن الحسین بن القریش حاکم  
 خلیفه بر فارس حکومت میکرد درآمد. این علی بن الحسین نیز توسط یعقوب  
 در فارس مغلوب شده و تحت تبعیت او درآمد و نسبت با امیر صفاری طریق  
 وفا و صفا میسپرد و در غالب لشکر کشیهای او شرکت می جست.

چون محمد بن زیدویه بخدمت محمد بن واصل درآمد وی را بچنگ با یعقوب تحریک کرد. یعقوب نیز جهت سرکوب آنان باتفاق علی بن الحسین سابق الذکر و جمعی دیگر از بزرگان و امراء لشکر عازم فارس شد و چون باصطخر رسید باسانی بر آنجا دست یافت و غنائم بسیار بدست آورد. محمد بن زید که از رسیدن یعقوب بفارس در بیم و هراس افتاده بود هر چند کوشید که محمد بن واصل را از مقابله با او بازدارد ممکن نشد. بنابراین از خدمت محمد بیرون آمد و در یکی از قصبات فارس مخفی شد. مقارن آن احوال محمد بن واصل به نوبندجان رسید و کسی را نزد یعقوب فرستاد تا او را وادار ببازگشت نماید. یعقوب که از آمدن فرستاده محمد اطلاع یافت دست بحیله جنگی و نظامی زد و جمیع لشکریان خود را امر باختفا داد و خود با غلامانی چند رسول محمد بن واصل را بخدمت پذیرفت و ظاهراً چنان بوی فهم اند که غرض او از آمدن به فارس جلب دوستی محمد بن واصل است و هر چه او فرمان دهد از جان و دل می پذیرم. بعلمت آنکه احمد بن عبدالله خجستانی در خراسان بنای شورش و طغیان را گذاشته است و از عهده دفع او بر نمی آیم و می خواهیم با همراهی و مساعدت محمد بن واصل خطه خراسان را از وجود وی مصفی سازم. باین گفته یعقوب فرستاده مزبور را با دادن تحف و هدایای بسیار بنواخت. این فرستاده چون بخدمت مخدوم خویش بازگشت او را از وضع یعقوب که جز غلامانی چند سپاهیانی همراه ندارد و فرصت سرکوب او فرار سیده است آگاه ساخت. محمد بن واصل فریب تدبیر یعقوب را خورد و بادلی شاد و خرم از فتح قریب الوقوع قصد دفع یعقوب را کرد. غافل از آنکه یعقوب ده هزار از سپاهیان خود را دستور داده بود پس از شروع جنگ از محل اختفاء خود خارج شوند و از عقب بر لشکریان محمد بتازند. یعقوب با این سیاست جمع کشیری از کسان محمد را بخاک هلاک انداخت و محمد را ناگزیر از فرار کرد. یعقوب بدنبال محمد شتافت و در محل رامهرمز فرود آمد. اما محمد در کوههای حوالی آنجا مخفی شد.

چون خبر فتوحات یعقوب به المعتمد خلیفه رسید اسمعیل بن اسحق را



با عهد و لوای حکومت خراسان و طبرستان و کرگان و فارس و کرمان و سند جهت وی فرستاد تا باین وسیله او را به سیستان باز گردانند.

یعقوب در حق فرستادگان خلیفه و الموفق برادر او که همراه آن جماعت آمده بود ملاطفت تمام رواداشت و باخلعتهای گرانبها بنواخت. ولی از فارس قدم باز پس ننهاد. در این گیرودار محمد بن زیدویه از فارس به خراسان و از آنجا به قهستان گریخت و محمد بن واصل جمعی از کسان خویش را گرد آورد و به پسا (فسا) و از آنجا به سیراف رفت. یعقوب نیز با اطلاع بر این قضیه عزیز بن عبدالله سردار خود را بتعقیب وی روانه کرد. ولی بمحض ورود محمد به سیراف حاکم آن محل که راشدی نامیده میشود او را گرفت و بدست عزیز بن عبدالله سپرد و چنانکه معروفست عزیز اسیر خویش را سر برهنه بر استری سوار کرد و توسط غانم بسکری بخدمت یعقوب فرستاد و یعقوب ویرا بزندان افکند و با اسارت محمد بن واصل امیر سیستان بر قلعه مستحکم او که نفائس بسیار در آنجا ذخیره شده بود و بقولی خرمه و بقول دیگر سعید آباد نامیده میشد دست یافت (۲۶۳).

مؤلف تاریخ سیستان<sup>۱</sup> در این مورد چنین میآورد: «و فرمان داد تا محمد بن واصل را محبوس کردند. باز کس فرستاد سوی محمد بن واصل که فرمای تادر قلعه تو بکشایند. گفت فرمانبردارم. و او را قلعته محکم بود بر سر کوه که ستادن آن ممکن نشدی. پس خلف بن لیث او را بیای قلعه برد و آواز دادند و نگاهبان بسر قلعه بر آمد و نگاه کرد. محمد بن واصل گفت در قلعه بکشایند. نگاهبان شمشیری و لختی هیزم از آنجا بیائین افکند و بانک کرد که محمد بن واصل را بدین شمشیر بکشید و بدین هیزم بسوزید که من در قلعه نکشایم. خلف لیث او را باز آورد. یعقوب او را باز بدست اشرف بن یوسف داد تا بیک پای بر آویخت تا اقرار کرد که علامتی دارم بگویم تا قلعه بکشایند. بگذاشتند تا غلامی بدان علامت بفرستاد و در قلعه بگشادند و سی روز هر روز یانصد استروپانصد اشتر از بامداد تا شبانگاه از آنجا همی درم و دینار و فرش و دیبا و سلاح قیمتی و اوانی زرین و سیمین بر گرفتند و آنچہ بر آنجا

۱- تاریخ سیستان ص ۲۳۱



مانند از خورشاه بسیار و فرش پشمینه که کسی دست فرا آن نکرد. پس از آنجا یعقوب برگرفت و آنهمه مالها اندر پیش بوساج همی آورد تا بشیراز برسید. یعقوب محمد بن واصل را در قلعه سعید آباد محبوس ساخت.

پس از زندانی کردن محمد بن واصل یعقوب بن لیث در صدد عزیمت بجانب جندی شاپور که بر سر راه اهواز واقع بود برآمد و جمعی از قوای خود را بعنوان مقدمه الجیش تحت فرماندهی ابو معاذ بلال بن الازهر روانه آن ناحیه کرد و خود بدنبال آنان در حرکت آمد (۲۶۴).

محرابه یعقوب  
با خلیفه

هنگام اقامت یعقوب در جندی شاپور رسولانی چند از نقاط مختلف از آنجمله ترکستان و سند بخدمت وی آمدند و تحف و نامه هائی آوردند و اطاعت او را گردن نهادند و در نوشته ها وی را ملك الدنيا نامیدند. چون طلحة الموفق از شکوه و جلال یعقوب آگاهی یافت مکتوبی نزد وی فرستاد که ما عین آنرا از کتاب تاریخ سیستان<sup>۱</sup> نقل می کنیم: «سوی یعقوب نامه کرد که فضل کند و بیاید تا دیداری کنند و جهان بتو سپاریم. تا تو جهان بان باشی. که همه جهان متابعت تو شدند و ما آنچه فرمان دهی بر آن جمله بریم و بدانی که ما بخطبه بسنده کرده ایم. که ما از اهل بیت مصطفی ایم. و تو همی قوت دین او کنی و بدار الکفر ترا غزوات بسیار بودست ..... و بر کفار جهان بهمه جای اثرتیغ تو پیدا است. حق تو بر همه اسلام واجب گشت و ما فرمان بدان داده ایم تا ترا به حرمین همی خطبه کنند که چنین آثار خیر است ترا اندر عالم و کسی را اندر اسلام پس از ابوبکر و عمر آن آثار خیر و عدل نبودست کاندر روزگار تو بود. اکنون ما و همه مسلمانان مطیع تو ایم تا جهان همه بردست تو بیک دین که آن دین اسلام است باز گردد.»

چنین نامه تا آنجا که بنظر رسید جز در تاریخ سیستان در هیچ یک از تواریخ دیده نشد. اما امر مسلم آنست که از بدو حرکت یعقوب از فارس بقصد اهواز تاروژی که با خلیفه المعتمد جنگید بین او و طلحة الموفق برادر و ولیعهد خلیفه مکاتب بسیار رد و بدل گردید. و در هر صورت چون خبر حرکت یعقوب

۱- تاریخ سیستان س (۲۳۱-۲۳۲)

بجانب بغداد بمردم آن شهر رسید بر ضد خلیفه و برادرش الموفق قیام کردند و ایشان را بمواضعه بایعقوب تهمت زدند و خلیفه بهمین مناسبت بامشکلات و فشار فراوان مردم رو برو شد و ناگزیر خود قصد جنگ با یعقوب کرد .

چون یعقوب بمحل دیر العاقول یا دیر العقول یا بگفته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده در حلوان رسید خلیفه نیز باقوای خویش در مقابل وی صف - آرائی کرد . در این محل جنگ سختی بین طرفین در گرفت . نخست کسان خلیفه و الموفق بحیله و تزویر متوسل شدند و ابراهیم بن سیمارا بالباس و اسلحه مخصوص خلیفه بمیدان نبرد فرستادند تا یعقوب را بوی مشغول دارند اما سردار ایران باین خدعه پی برد و با حملات شدید جمع کثیری از سپاه بغداد را بقتل رساند که ابراهیم بن سیمارا نیز از آن گروه بود . خلیفه و الموفق که کار را بدین منوال دیدند دستور دادند آب دجله را بجانب لشکر یان یعقوب بر گردانند . این امر باعث تفرقه سپاه ایران و شکست یعقوب گردید (۲۶۵) و ناگزیر بجندی شاپور برگشت و سخت بیمار شد و در بستر ناتوانی افتاد .

یعقوب لیث در روز دوشنبه دهم شوال سال ۲۶۵ هجری

صفات و خصائص

قمری بمرض قولنج در گذشت و خبر فوت وی دوروز بعد

اخلاقی یعقوب

از آن تاریخ به سیستان رسید . وی هفده سال و نه ماه امارت

کرد و بر خراسان و سیستان و کابل و سند و فارس و کرمان و خوزستان تسلط داشت و در مکه و مدینه خطبه بنام وی میخواندند و او را ملک الدنيا می نامیدند .

میگویند موقعیکه یعقوب در بستر بیماری بود خلیفه المعتمد که از وی

وحشت داشت کسی را باهدایا و تحف بسیار و لواو منشور حکومت فارس نزد

او فرستاد تا بدان وسیله او را از جنگ و جدال و حمله ببغداد باز دارد . چون

فرستاده خلیفه رسید یعقوب امر داد مقداری پیاز و نان خشک و یک قبضه

شمشیر در طبقی نهند و نزد فرستاده خلیفه آورند . چون اینهمه حاضر شد

رو برسول کرد و گفت خلیفه را بگویی که من خسته و فرسوده ام و شاید به میرم

و تو از دست من خلاص شوی و من نیز از تو . اما اگر زنده ماندم این شمشیر

میان من و تو حکم میشود . در صورتیکه تو غالب آمدی من باین نان و پیاز



مانند از خورشاه، بسیار و فرش پشمینه که کسی دست فرا آن نکرد. پس از آنجا یعقوب برگرفت و آنهمه مالها اندر پیش بوساج همی آورد تا بشیراز برسید. یعقوب محمد بن واصل را در قلعه سعید آباد محبوس ساخت.

پس از زندانی کردن محمد بن واصل یعقوب بن لیث در صدد عزیمت بجانب جندی شاپور که بر سر راه اهواز واقع بود برآمد و جمعی از قوای خود را بعنوان مقدمه الجیش تحت فرماندهی ابومعاذ بلال بن الازهر روانه آن ناحیه کرد و خود بدنبال آنان در حرکت آمد (۲۶۴).

محرابه یعقوب  
با خلیفه

هنگام اقامت یعقوب در جندی شاپور رسولانی چند از نقاط مختلف از آنجمله ترکستان و سند بخدمت وی آمدند و تحف و نامه هائی آوردند و اطاعت او را گردن نهادند و در نوشته ها وی را ملك الدنيا نامیدند. چون طلحة الموفق از شکوه و جلال یعقوب آگاهی یافت مکتوبی نزد وی فرستاد که ما عین آنرا از کتاب تاریخ سیستان<sup>۱</sup> نقل می کنیم: «سوی یعقوب نامه کرد که فضل کند و بیاید تادیداری کنند و جهان بتو سپاریم. تا تو جهان بان باشی. که همه جهان متابع توشدند و ما آنچه فرمان دهی بر آن جمله بریم و بدانی که ما بخطبه بسنده کرده ایم. که ما از اهل بیت مصطفی ایم. و تو همی قوت دین او کنی و بدار الکفر ترا غزوات بسیار بودست .... و بر کفار جهان ب همه جای اثر تیغ تو پیدا است. حق تو بر همه اسلام واجب گشت و ما فرمان بدان داده ایم تا ترا به حرمین همی خطبه کنند که چنین آثار خیر است ترا اندر عالم و کسی را اندر اسلام پس از ابوبکر و عمر آن آثار خیر و عدل نبودست کاندر روزگار تو بود. اکنون ما و همه مسلمانان مطیع تو ایم تا جهان همه بردست تو بیک دین که آن دین اسلام است باز گردد.»

چنین نامه تا آنجا که بنظر رسید جز در تاریخ سیستان در هیچ یک از تواریخ دیده نشد. اما امر مسلم آنست که از بدو حرکت یعقوب از فارس بقصد اهواز تاروژی که با خلیفه المعتمد جنگید بین او و طلحة الموفق برادر و ولیهمند خلیفه مکاتب بسیار رد و بدل گردید. و در هر صورت چون خبر حرکت یعقوب



بجانب بغداد بمردم آن شهر رسید بر ضد خلیفه و برادرش الموفق قیام کردند و ایشان را بمواضعه بایعقوب تهمت زدند و خلیفه بهمین مناسبت بامشکلات و فشار فراوان مردم رو برو شد و ناگزیر خود قصد جنگ با یعقوب کرد.

چون یعقوب بمحل دیر العاقول یا دیر العقول یا بگفته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده در حلوان رسید خلیفه نیز باقوای خویش در مقابل وی صف آرایی کرد. در این محل جنگ سختی بین طرفین در گرفت. نخست کسان خلیفه و الموفق بحیله و تزویر متوسل شدند و ابراهیم بن سیمارا بالباس و اسلحه مخصوص خلیفه بمیدان نبرد فرستادند تا یعقوب را بوی مشغول دارند اما سردار ایران باین خدعه پی برد و با حملات شدید جمع کثیری از سپاه بغداد را بقتل رساند که ابراهیم بن سیمارا نیز از آن گروه بود. خلیفه و الموفق که کار را بدین منوال دیدند دستور دادند آب دجله را بجانب لشکریان یعقوب بر گردانند. این امر باعث تفرقه سپاه ایران و شکست یعقوب گردید (۲۶۵) و ناگزیر بجندی شاپور برگشت و سخت بیمار شد و در بستر ناتوانی افتاد.

یعقوب لیث در روز دوشنبه دهم شوال سال ۲۶۵ هجری

صفات و خصائص

قمری بمرض قولنج در گذشت و خبر فوت وی دوروز بعد

اخلاقی یعقوب

از آن تاریخ به سیستان رسید. وی هفده سال و نه ماه امارت

کرد و بر خراسان و سیستان و کابل و سند و فارس و کرمان و خوزستان تسلط داشت و در مکه و مدینه خطبه بنام وی میخواندند و او را ملك الدنيا می نامیدند.

میگویند موقعیکه یعقوب در بستر بیماری بود خلیفه المعتمد که از وی

وحشت داشت کسی را باهدایا و تحف بسیار و لوا و منشور حکومت فارس نزد او فرستاد تا بدان وسیله او را از جنگ و جدال و حمله ببغداد باز دارد. چون فرستاده خلیفه رسید یعقوب امر داد مقداری پیاز و نان خشک و یک قبضه شمشیر در طبقی نهند و نزد فرستاده خلیفه آورند. چون اینهمه حاضر شد رو برسول کرد و گفت خلیفه را بگویی که من خسته و فرسوده ام و شاید بعیرم و تو از دست من خلاص شوی و من نیز از تو. اما اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حکم میشود. در صورتیکه تو غالب آمدی من باین نان و پیاز

ماند از خورشاه بسیار و فرش پشمینه که کسی دست فرا آن نکرد. پس از آنجا یعقوب برگرفت و آنهمه مالها اندر پیش بوساج همی آورد تا بشیراز برسید. یعقوب محمد بن واصل را در قلعه سعید آباد محبوس ساخت.

پس از زندانی کردن محمد بن واصل یعقوب بن لیث در صدد عزیمت بجانب جندی شاپور که بر سر راه اهواز واقع بود برآمد و جمعی از قوای خود را بعنوان مقدمه الجیش تحت فرماندهی ابو معاذ بلال بن الازهر روانه آن ناحیه کرد و خود بدنبال آنان در حرکت آمد (۲۶۴).

محرابه یعقوب  
با خلیفه

هنگام اقامت یعقوب در جندی شاپور رسولانی چند از نقاط مختلف از آنجمله ترکستان و سند بخدمت وی آمدند و تحف و نامه هائی آوردند و اطاعت او را گردن نهادند و در نوشته ها وی را ملك الدنيا نامیدند. چون طلحة الموفق از شکوه و جلال یعقوب آگاهی یافت مکتوبی نزد وی فرستاد که ما عین آنرا از کتاب تاریخ سیستان<sup>۱</sup> نقل می کنیم: «سوی یعقوب نامه کرد که فضل کند و بیاید تا دیداری کنند و جهان بتو سپاریم. تا تو جهان بان باشی. که همه جهان متابع تو شدند و ما آنچه فرمان دهی بر آن جمله بریم و بدانی که ما بخطبه بسنده کرده ایم. که ما از اهل بیت مصطفی ایم. و تو همی قوت دین او کنی و بدار الکفر ترا غزوات بسیار بودست ..... و بر کفار جهان بهمه جای اثرتیغ تو پیدا است. حق تو بر همه اسلام واجب گشت و ما فرمان بدان داده ایم تا ترا به حرمین همی خطبه کنند که چنین آثار خیر است ترا اندر عالم و کسی را اندر اسلام پس از ابوبکر و عمر آن آثار خیر و عدل نبودست کاندر روزگار تو بود. اکنون ما و همه مسلمانان مطیع تو ایم تا جهان همه بردست تو بیک دین که آن دین اسلام است باز گردد.»

چنین نامه تا آنجا که بنظر رسید جز در تاریخ سیستان در هیچ یک از تواریخ دیده نشد. اما امر مسلم آنست که از بدو حرکت یعقوب از فارس بقصد اهواز تاروژی که با خلیفه المعتمد جنگید بین او و طلحة الموفق برادر و ولیعهد خلیفه مکاتب بسیار رد و بدل گردید. و در هر صورت چون خبر حرکت یعقوب

۱- تاریخ سیستان ص (۲۳۱-۲۳۲)



بجانب بغداد بمردم آن شهر رسید بر ضد خلیفه و برادرش الموفق قیام کردند و ایشان را بمواضعه بایعقوب تهمت زدند و خلیفه بهمین مناسبت بامشکلات و فشار فراوان مردم رو برو شد و ناگزیر خود قصد جنگ با یعقوب کرد .  
چون یعقوب بمحل دیر العاقول یا دیر العقول یا بگفته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده در حلوان رسید خلیفه نیز باقوای خویش در مقابل وی صف - آرائی کرد . در این محل جنگ سختی بین طرفین در گرفت . نخست کسان خلیفه و الموفق بحمله و تزویر متوسل شدند و ابراهیم بن سیمارا بالباس و واسلحه مخصوص خلیفه بمیدان نبرد فرستادند تا یعقوب را بوی مشغول دارند اما سردار ایران باین خدعه پی برد و با حملات شدید جمع کثیری از سپاه بغداد را بقتل رساند که ابراهیم بن سیمارا نیز از آن گروه بود . خلیفه و الموفق که کار را بدین منوال دیدند دستور دادند آب دجله را بجانب لشکریان یعقوب بر گردانند . این امر باعث تفرقه سپاه ایران و شکست یعقوب گردید (۲۶۵) و ناگزیر بجندی شاپور برگشت و سخت بیمار شد و در بستر ناتوانی افتاد .

یعقوب لیث در روز دوشنبه دهم شوال سال ۲۶۵ هجری  
صفات و خصائص  
قمری بمرض قولنج در گذشت و خبر فوت وی دوروز بعد  
اخلاقی یعقوب  
از آن تاریخ به سیستان رسید . وی هفده سال و نه ماه امارت  
کرد و بر خراسان و سیستان و کابل و سند و فارس و کرمان و خوزستان تسلط  
داشت و در مکه و مدینه خطبه بنام وی میخواندند و او را ملک الدنيا  
می نامیدند .

میگویند موقعیکه یعقوب در بستر بیماری بود خلیفه المعتمد که از وی وحشت داشت کسی را باهدایا و تحف بسیار ولواو منشور حکومت فارس نزد او فرستاد تا بدان وسیله او را از جنگ و جدال و حمله ببغداد باز دارد . چون فرستاده خلیفه رسید یعقوب امر داد مقداری پیاز و نان خشک و یک قبضه شمشیر در طبقی نهند و نزد فرستاده خلیفه آورند . چون اینهمه حاضر شد رو برسول کرد و گفت خلیفه را بگویی که من خسته و فرسوده ام و شاید بهیرم و تو از دست من خلاص شوی و من نیز از تو . اما اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حکم میشود . در صورتیکه تو غالب آمدی من باین نان و پیاز



ماند از خورشاه، بسیار و فرش پشمینه که کسی دست فرا آن نکرد. پس از آنجا یعقوب برگرفت و آنهمه مالها اندر پیش بوساج همی آورد تا بشیراز برسید. یعقوب محمد بن واصل را در قلعه سعید آباد محبوس ساخت.

پس از زندانی کردن محمد بن واصل یعقوب بن لیث در صدد محاربه یعقوب  
با خلیفه  
عزیمت بجانب جندی شاپور که بر سر راه اهواز واقع بود  
بر آمد و جمعی از قوای خود را بعنوان مقدمه الجیش تحت  
فرماندهی ابو معاذ بلال بن الازهر روانه آن ناحیه کرد و خود بدنبال آنان در  
حرکت آمد (۲۶۴).

هنگام اقامت یعقوب در جندی شاپور رسولانی چند از نقاط مختلف از آنجمله ترکستان و سند بخدمت وی آمدند و تحف و نامه هائی آوردند و اطاعت او را گردن نهادند و در نوشته ها وی را ملك الدنيا نامیدند. چون طلحة الموفق از شکوه و جلال یعقوب آگاهی یافت مکتوبی نزد وی فرستاد که ما عین آنرا از کتاب تاریخ سیستان<sup>۱</sup> نقل می کنیم: «سوی یعقوب نامه کرد که فضل کند و بیاید تادیداری کنند و جهان بتو سپاریم. تا تو جهان بان باشی. که همه جهان متابع توشدند و ما آنچه فرمان دهی بر آن جمله بریم و بداننی که ما بخطبه بسنده کرده ایم. که ما از اهل بیت مصطفی ایم. و تو همی قوت دین او کنی و بدار الکفر ترا غزوات بسیار بودست ..... و بر کفار جهان همه جای اثر تیغ تو پیدا است. حق تو بر همه اسلام واجب گشت و ما فرمان بدان داده ایم تا ترا به حرمین همی خطبه کنند که چنین آثار خیر است ترا اندر عالم و کسی را اندر اسلام پس از ابوبکر و عمر آن آثار خیر و عدل نبودست کاندرا روزگار تو بود. اکنون ما و همه مسلمانان مطیع تو ایم تا جهان همه بردست تو بیک دین که آن دین اسلام است باز گردد.»

چنین نامه تا آنجا که بنظر رسید جز در تاریخ سیستان در هیچ یک از تواریخ دیده نشد. اما امر مسلم آنست که از بدو حرکت یعقوب از فارس بقصد اهواز تاروژی که با خلیفه المعتمد جنگید بین او و طلحة الموفق برادر و ولیعم-د خلیفه مکاتب بسیار رد و بدل گردید. و در هر صورت چون خبر حرکت یعقوب

۱- تاریخ سیستان ص (۲۳۱-۲۳۲)

بجانب بغداد بمردم آن شهر رسید برضد خلیفه و برادرش الموفق قیام کردند و ایشان را بمواضعه بایعقوب تهمت زدند و خلیفه بهمین مناسبت بامشکلات و فشار فراوان مردم رو برو شد و ناگزیر خود قصد جنگ با یعقوب کرد .

چون یعقوب بمحل دیر العاقول یا دیر العقول یا بگفته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده در حلوان رسید خلیفه نیز باقوای خویش در مقابل وی صف - آرائی کرد . در این محل جنگ سختی بین طرفین در گرفت . نخست کسان خلیفه و الموفق بحیله و تزویر متوسل شدند و ابراهیم بن سیمارا بالباس و اسلحه مخصوص خلیفه بمیدان نبرد فرستادند تا یعقوب را بوی مشغول دارند اما سردار ایران باین خدعه پی برد و با حملات شدید جمع کثیری از سپاه بغداد را بقتل رساند که ابراهیم بن سیمارا نیز از آن گروه بود . خلیفه و الموفق که کار را بدین منوال دیدند دستور دادند آب و جله را بجانب لشکریان یعقوب برگردانند . این امر باعث تفرقه سپاه ایران و شکست یعقوب گردید (۲۶۵) و ناگزیر بجندی شاپور برگشت و سخت بیمار شد و در بستر ناتوانی افتاد .

صفات و خصائص  
اخلاقی یعقوب

یعقوب لیث در روز دوشنبه دهم شوال سال ۲۶۵ هجری قمری بمرض قولنج در گذشت و خبر فوت وی دوروز بعد از آن تاریخ به سیستان رسید . وی هفده سال و نه ماه امارت کرد و بر خراسان و سیستان و کابل و سند و فارس و کرمان و خوزستان تسلط داشت و در مکه و مدینه خطبه بنام وی میخواندند و او را ملك الدنيا می نامیدند .

میگویند موقعیکه یعقوب در بستر بیماری بود خلیفه المعتمد که از وی وحشت داشت کسی را باهدایا و تحف بسیار ولواو منشور حکومت فارس نزد او فرستاد تا بدان وسیله او را از جنگ و جدال و حمله ببغداد باز دارد . چون فرستاده خلیفه رسید یعقوب امر داد مقداری پیاز و نان خشک و یک قبضه شمشیر در طبقی نهند و نزد فرستاده خلیفه آورند . چون اینهمه حاضر شد رو برسول کرد و گفت خلیفه را بگویی که من خسته و فرسوده ام و شاید بهیرم و تو از دست من خلاص شوی و من نیز از تو . اما اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حکم میشود . در صورتیکه تو غالب آمدی من با این نان و پیاز



میسازم و ترک امارت میگویم. میگویند رسول خلیفه هنوز به بغداد نرسیده بود که یعقوب چشم از دنیا پوشید.

امیر یعقوب بسیار شجاع و غیور بود و در مقابل مشکلات و سختیها مقاومت شدید ابراز میداشت و پشتکاز عجیب از خود نشان میداد. چنانکه بگفته مورخینی که اصل و نسب او را پست و ناچیز شمرده اند از رویگری و پانزده درم اجرت ماهانه بمقام بلند امارت رسید و تاحدی ثروت و مکننت اندوخت که از حساب و قیاس بیرون بود. یعقوب بر اثر زیرکی و فطانت و حسن تدبیری که داشت در محاربات باعدۀ قابل بر جمعیت کثیر خصم فائق میشد و در سیاست خاصه در تدبیر نظم سپاه کمتر نظیر داشت. میگویند چون کسی میخواست جزء لشکریان او در آید نخست از وی میپرسید نزد چه کسی خدمت کرده ای و در کدام لشکر کشیها بوده ای و چه فتوحاتی نموده ای. چون تحقیقات وی کامل میشد و اطمینان از لیاقت او طلب خدمت نظام حاصل میکرد جیره و مواجب یکساله و لباس او را میداد و بخدمت خویش در میآورد و وی سالی یکبار بعرض لشکر میپرداخت. در این تشریفات جمیع سرکردگان و فرماندهان قوا میبایست از مقابل او بگذرند و چون کسی را لایق میدید به منصبی ترفیعش میداد. خود قبل از تقسیم غذا در محل طبخ حاضر میشد و نخست حصۀ افراد سپاه را میداد و سپس بخواص و سران لشکر میپرداخت. یعقوب در جمیع امور بخداوند متعال توکل داشت و در جود و بخشش ضرب المثل بود و در عدالت و داد گستری و رعیت پروری بیمانند.

صاحب تاریخ سیستان<sup>۱</sup> در مورد محاسن و فضایل اخلاقی یعقوب شرح مشبعی آورده است که چون نظیر آنرا در تواریخ دیگر نمی بینیم عین گفته او را در اینجا می آوریم:

«اول توکل وی که هرگز اندر هیچ کار بزرگ بر هیچکس قنبر نکرد الا آخر گفتمی توکل بر باری است تعالی تاچه خواهد راند و از باب تعبد اندر شبانروز صد و هفتاد رکعب نماز زیادت کردی از فرض و سنت. و از باب صدقه هر روز هزار دینار همی داد. و از باب جوانمردی و آزادگی هرگز عطا کم از



هزار دینار و صد دینار نداد و ده هزار و بیست هزار و پنجاه هزار و صد هزار دینار و درم بسیار داد و پانصد هزار دینار داد. عبدالله بن زیاد را هزار هزار درم که نزدیک او آمد. و از بابت حفاظ هرگز تا او بود بوجه نا حفاظی به هیچکس ننگرید. نه زی زن و نه زی غلام. یک شب بمهتاب غلامی را از آن خویش نگاه کرد. شهوت بروی غالب شد. گفتا چه باشد تو بت کنم و غلامان آزاد کنم. باز اندیشه کرد که اینهمه نعمت ایزد است شاید با آوازی بلند بگفت: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. تا همه غلامان بیدار شدند. او باز گشت. بامدادان همه بسرای غمگین بودند. کسی ندانست که چه بودست. فرمان داد که سبکری را به نخاس (برده فروش) برید. خادم سبکری را گفت زی نخاس باید رفت بفرمان ملك. گفت فرمان او راست. اما جرم من پیدا باید کرد که چه باشد. خادم پیش رفت و بگفت. یعقوب گفت نه بس باشد جرم او که من اندرون نیارمی دیدن از خوبی وی. سبکری گفت که نکند که اندرین نه خرد باشد نه حمیت که مرا چنان خداوندی دارد که چندین نگرش کند بدست کسی فکند که خدای را نداند و بر من نا حفاظی کند. یعقوب را بگفتند و گفت بگذارید. اما جعد و طره او باز کنید و مهتر سرای کنید و نخواهم که نیز پیش من آید. بگردند. و اندر پیش او نیامد تا آنروز که امیر فارس فرمان یافت. گفت که شاید آن شغل را بگفتند سبکری که مرد با خریدیست عهد نبشتند و خلعت دادند. سبکری گفت که بنده می برود. نداند که حال چون باشد و سپیدی بریش اندر آورده. دستوری دیدار خراست و اندر پیش او شد و او را بنواخت و باز گردانید. اما اندر عدل چنان برد که بر خضراء کوشک (محللی بودست شبیه سبزه میدان حالیه و امیر یا پادشاه بر غره یا محللی بلند می نشست و بشکایت مردم رسیدگی میکرد.) یعقوب نشستی تنها تا هر کرا شغلی بودی بیای خضرا رفتی و سخن خویش بی حجاب با او بگفتی و اندر وقت تمام کردی. چنانک از شریعت واجب کردی.

اما اندر عنایت بر آن جمله بود و تفحص کار و تجسس که روزی بر آن خضرا نشسته بود. مردی بدید بسر کوی سینک نشسته و از دور سر برزانو نهاده. اندیشه کرد که آن مرد را غمی است. اندر وقت حاجبی را بفرستاد که آن مرد را

پیش من آر . بیاورد . گفت حال خویش بر گوی . گفت : ار ملك فرماید تا خالی کنند . فرمود تا مردمان برفتند . گفت ای ملك حال من صعب تر از آن است که بر توان گفت . سرهنگی از آن ملك هر شب یا هر دو شب بر دختر من فرود آید از بام بی خواست من و از دختر و ناجوانمردی همی کند و مرا با او طاقت نیست . گفت : لاجول و لاقوة الا بالله چرا مرا نگفتی . بروی خانه شو . چو او بیاید اینجا آی . پپای خضرا مردی با سپر و شمشیر به بینی . با تو بیاید و انصاف تو بستاند . چنانکه خدای فرمودست نا حفاظانرا . مرد برفت . آنشب نیامد . دیگر شب آمد . مردی با سپر و شمشیر آنجا بود . با او برفت و بسرای او شد بکوی عبدالله حفص بدرپارس . و آن سرهنگ اندر سرای آن مرد بود . یکی شمشیر تارکش برزد و بدونیم کرد و گفت چراغی بفروز . چون بفروخت گفت آبم ده . آب بخورد . گفت : نان آور و بخورد . پدر نگاه کرد یعقوب بود خود بنفس خود . پس این مرد را گفت : بالله العظیم که تا با من این سخن بگفتی نان و آب نخوردم و با خدای تعالی نذر کرده بودم که هیچ نخورم تا دل تو از این شغل فارغ کنم . مرد گفت اکنون اینرا چکنم . گفت بر گیر او را . مرد بر گرفت بیرون آورد . گفت ببر تا بلب پار گین بینداز . بیفکند . گفت تو کنون باز گرد . بامدادان بفرمود که منادی کنیدی که هر که خواهد سزای نا حفاظان بیند بلب پار گین شود و آنمرد را نگاه کند .

اما اندر دهاء بدانجایگاه بود که مردی دبیر فرستاد از نیشابور به سیستان که به سیستان رواحوال سیستان معلوم کن و بیای مرا بگویی . مرد به سیستان آمد و همه حل و عقد سیستان معلوم کرد و نسختها کرد و باز گشت . چون پیشوی شد گفت : بمظالم بودی . گفتا بودم . گفت : هیچکس از امیر آب گله کرد . گفت : نه . گفت : الحمد لله . باز گفت پپای جوی عمار گذشتی؟ گفتا گذشتم . گفت : کودکان بودند آنجا . گفت : نه . گفت : الحمد لله . گفت : پپای مناره کهن بودی . گفتا بودم . گفت روستائیان بودند . گفت : نه . گفت : الحمد لله . پس مرد خواست که سخن آغاز کند و نسختها عرضه کند . یعقوب گفت بدانستم پیش نباید . مرد بر خاست پیش شاهین بتو شد . قصه باز گفت . شاهین گفت تا بررسیم . پیش میر شد گفت این مرد خبرها آورده است باید که بگوید .



گفتا همه بگفت و شنیدم . کار سیستان اندر سه چیز بسته است : عمارت و الفت و معاملات . هر سه بر رسیدم . عمارت حدیث امیر آب است . پرسیدم که اندر مظالم هیچکسی از امیر آب گله کرد . گفتا نه . دانستم که اندر حدیث عمارت تأخیر نیست . و الفت . ابتداء آن جویکی باشد و تعصب میان فریقین تا برافتد و اصل جویکی بیای جوی عمار کودکان کنند . پرسیدم گفتا نبود . دانستم الفت بر جای است و تعصب نیست . سه دیگر معاملات عمال و رعیت باشد . چون بر رعیت زیادت و بیدادی باشد تدبیر خویش بیای مناره کهن کنند و آنجا جمع شوند و بمظالم شوند . چون داد نیابند هم آنجا آیند و تدبیر گریختن کنند . چون نبودند آنجا دانستم که بر رعیت جور نیست . بیش از چه پرسم ؟

دیگر سی روزهایگان ( یعنی هر روز را بکاری اختصاص دادن ) بخشیده بود هر روز کاری را و غلامی را سی چوبه تیر داده بود و دو جعبه که بسر ماه هر روز یکی تیر از این جعبه بر گیر و فرادست من ده و شبانگاه بدیگر جعبه اندر نه و بگوی هر روز که چندین بر گرفتم و چندین ماندست . غلام هر روز تیر پیش آوردی و فرادست او دادی و بگفتی چندینم چوبه تیر است . یعقوب گفتی دادی تیر راست است . اول راستی باید کرد و کار آن روز زیاد کردی و آنچه ممکن شدی زان باب تمام کردی تا دیگر روز و شمار روز و ماه و سال بدان نگاه داشتی و بسیار گفتی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند . نبینی که بابو مسلمه و بو مسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکوئی کایشان را اندران دولت بود چه کردند . کسی مباد که بر ایشان اعتماد کند .

دیگر که خود رفتی بیشتر بجاسوسی و بحرس داشتن اندر سفرها و دیگر هر گز هیچ کس از اهل تهلیل که قصد او نکرد شمشیر فکشید و پیش تا حرب آغاز کردی حجتها بسیار بر گرفتی و خدای را تعالی گواه گرفتی و بدار الکفر حرب نکردی تا اسلام بریشان عرضه کردی و چون کسی اسلام آوردی مال و فرزند او نگرفتی و اگر پس از آن مسلمان گشتی خلعت دادی و مال و فرزند او باز دادی . دیگر آنکه اندر ولایت خویش هر کرا کم از پانصد درم و سمعت بودی از او خراج نستدی و او را صدقه دادی .

در بار یعقوب لیث صفاری ملجاء شعرای تازی زبان و فارسی گو بود . اماعربی

نیکو نمیدانست و شعر تازی آشنائی نداشت. بنا بر گفته مؤلف تاریخ نفیس سیستان در شرح لشکر کشی یعقوب به هرات و فتح آن ناحیه و دفع خوارج شعرا بزبان عربی اشعاری در مدح او سرودند و چون وی عربی نمیدانست محمد بن وصیف دبیر او بفارسی در ابیاتی چند یعقوب را ستود. خلاصه گفته صاحب تاریخ سیستان<sup>۱</sup> در این مورد چنین است: ..... یعقوب فرا رسید و بعضی از خوارج که مانده بودند ایشان را بکشت و مالها را بکشتند. پس شعرا او را شعر گفتندی بتازی..... او عالم نبود در نیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روز گار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت. محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی در عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود. که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان بهرود باز گفتندی بر طریق خسروانی و چون عجم بر کنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی..... چون یعقوب زنبیل (همان رتبیل است) و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند محمد بن وصیف این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام و بسام کورد از آن خوارج بود که بصلح نزد یعقوب آمده بودند. چون طریق و وصیف بدیدند شعر، شعرا گفتن گرفت و ادیب بود و حدیث عمار اندر شعری یاد کند..... باز محمد بن مخلد هم سکزی بود. مردی فاضل بود و شاعر نیز پارسی گفتن گرفت.....



# سفر شاه عباس

## به کرمان

نوشته:

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

در تاریخ کرمان داستانی  
نوشته شده است که مسلماً  
قسمت‌هایی از آن واقعیت و صحت  
دارد. این حادثه هنوز هم در  
افواه مردم کرمان باقی است و  
کم و بیش از آن سخن می‌رانند  
و با اینکه بیش از سیصد سال از  
آن روزگار گذشته، در اذهان  
مردم به روشنی کامل باقی مانده  
است.

داستان اینست که  
گنجعلیخان، حاکم کرمان که  
مورد اعتماد شخص شاه بوده  
دست به اقدامات اصلاحی در  
شهرزد و خانه‌هایی را از مردم  
خرید که میدان و مسجد و آب  
انبار و حمام و کاروانسرا و بازار  
بسازد.

این امر با مقاومت صاحبان خانه‌ها صورت گرفت که جمعی به بهانه رفتار خشن حاکم و دیگران با زرتشتیان به شاه شکایت بردند و همیشه در مورد اینگونه اقدامات باید توجه داشت که کار بدون سروصدا صورت نمیگرفته است. خصوصاً وقتی توجه کنیم که ما در مملکتی هستیم که وقتی کاخ عظیم ساسانی را انوشیروان در تیسفون میساخت، پیرزنی از فروش خانه خرابه خود به شاهنشاه خود داری کرد، و ما میدانیم که انوشیروان اگر نسبت به همه مردم ظلم کرده باشد، لااقل این خانه چند صد متری پیرزنی را خوب میتوانست بخرد و او را راضی کند، ولی بهر حال پیرزال نفروخت و کاخ ساسانی همچنان «قناس» ماند، و نه تنها هزار و پانصد سال پیش چنین بود، بلکه صد و پنجاه سال پیش در زمان قاجاریه هم وقتی عباس میرزا در تبریز میخواست باغی وسیع بسازد، یک تن از مالکین سالخورده از فروش خانه خود خود داری کرد و باغ تبریز عباس میرزا ناقص از آب درآمد؛ یکی از مأمورین خارجی که این باغ را دیده کیفیت آنرا از عباس میرزا پرسیده و عباس میرزا باو جواب داده که:

«زمانیکه این باغ را وسعت میدادم، محتاج به خریداری مقداری از اراضی مالکین مجاور شدم، و چون مالک زمینی که این دیوار زشت و ویران متعلق به اوست دهقان سالخورده ایست که به ماترک و میراث آباء و اجداد خود کمال علاقه را داشت، و باوجود قیمت زیادی که به اودادم راضی به فروش زمین خود نشد، منم نه تنها دل‌تنگ نشدم، بلکه علاقه او را هم به یادگار اجدادش تقدیس کردم، فعلاً صبر میکنم شاید بتوانم، باورته او کنار بیایم.»<sup>۱</sup>

آقای فلسفی مینویسد: وقتی نزد شاه عباس از گنجعلیخان سعایت کردند که مردی ستمکار و نادرست و بارعایا بدرفتار است، شاه چون گنجعلیخان را از جوانی می شناخت و با اخلاق و رفتار او آشنا بود، گفته ساعیان را نپذیرفت ولی برای اینکه حقیقت امر را دریابد، بی‌خبر و تنها از اصفهان به یزد و از آنجا به کرمان رفت.<sup>۲</sup>

۱- یادداشت‌های موریس دو کوتزبو

۲- زندگانی شاه عباس اول ج ۲ ص ۳۷۸



در روایت کرمانیان هست که مردم به شاه عباس شکایت بردند. مرحوم وزیر در باب وقایع گوید:

«در سنه ۱۰۱۵ که گنجعلی خان زیك والی کرمان بود، از ابنیه عالیّه او به عرض شاه رسید، و نیز از تعدیاتش خاطر نشان کرده بودند: از آنجمله باغی در صحرای زریسف خارج شهر موسوم به «باغ خان» بنا نموده (مقصود زمینهای کنار باغ بیرام آباد است) که دوره آن قریب به يك فرسنگ است<sup>۱</sup>، مبنی بر قصور رفیعه، و در يك روز پنجاه نفر فعله را به جرم ظفره از کار بنائی، سوخته و آتش زده، تعدی زیاد به مردم می کند.

شاه به جهت تفتیش، خود بایک نفر محرم بر دو قاطر سوار شده<sup>۲</sup> بالباس مبدل از اصفهان یکصد و سی فرسخ راه را به پنج شبانه روز طی نموده، به گواشیر آمده در خانه آقاتقی نام منزل نمود.<sup>۳</sup>

این مرد با اینکه معرفت به حال شاه نداشت در احترام و نزل ماحضر مهمان به قدر میسور و توان سعی نمود. شاه را از حرکات و اخلاق صاحب منزل پسند آمده، نقدی باو داد، قبول نکرده گفت: من هرگز از مهمان جایزه نخواهم.

بعد از آنکه به شاه روشن گردید که آنچه از والی کرمان عرض کردند کذب [بوده] مگر کشتن چند نفر فعله مجوسیه که آنهم به حق و سزا بوده - زیرا که فراش مسلمی را که سرکارشان بود کشته وزیر دیوار انباشته بودند - سلطان عادل اراده مراجعت، و به خط مبارک یرلیغ کلانتری گواشیر را به اسم صاحب منزل رقم نموده، و عازل این منصب را ازین سلسله لعنت فرمود. این منصب واحداً بعد واحد با این قبیله بوده و تقریباً مدت هفتاد سال متجاوز

۱ - این باغ را باغ چهل کره نیز میگویند و در باب بزرگی آن افسانه است که يك روز چهل کره اسب در آن گم شده و مادرانشان نتوانستند آنها را بیابند؛

۲ - در روایت مردم اینست که شاه براستری سوار شده، برخی نیز نام «تاتو» را به میان آورده اند. شاردن گوید شاه عباس يك «گوداسپ» تندر و داشت که به غزال موسوم بود ویال و دمش مانند ابریشم ظریف و چنان بادپیما بود که در هنگام حرکت کسی پایش را نمی توانست تشخیص داد!!

۳ - این شخص جد بزرگ خاندان کلای نتر کرمان بوده است.

ضباطت بلوک خبیس و گوک به علاوه عمل کلانتری ، با این دوده ، ونیز عاملی متوجهات حومه شهر را دخیل و کفیل بوده اند .<sup>۱</sup>

باید گفته شود که روایت وزیری از جهت قتل زرتشتیان کمی بامسامحه نقل شده و آنطور که زرتشتیان روایت می کنند و در افواه هم هست از طرف حاکم شدت عمل زیادی نسبت به زرتشتیان نشان داده شده چندانکه شاه ناچار به ترمیم آن پرداخته و زرتشتیان را راضی کرده آن سان که زرتشتیان بیاس عدالت شاه عباس هنوز خیرات میکنند و توضیح این نکته اینست :

« زیارتگاهی است در نه کیلومتری دامنه کوهستان شمال شرقی کرمان بنام بابو کمال، دارای درخت چناری بسیار کهن و درختان دیگر و سرو کوهی (آورس) و یک آسیاب و چند درساختمان که بدست زرتشتیان و مسلمانانی که به زیارت این محل میروند ساخته شده است .

زرتشتیان کرمان هر سال در روز اورمزد دیماه<sup>۲</sup> خیراتی بنام خیرات شاه عباسی درین محل میدهند . (بدین حساب احتمال باید داد که سفر شاه در زمستان صورت گرفته است) . چنین معروف است که هنگام پادشاهی شاه عباس صفوی ، حاکم شهر کرمان عده ای از زرتشتیان را در یکی از ساختمان های اطراف شهر به بیگاری گماشته بود سرکار این زرتشتیان ، زیر دستان خود را بسیار آزار و شکنجه میداد تا روزی با یکی از زرتشتیان زورمند کارشان به کشمکش کشید . فتوی خواستند . مفتی گفت .... دست تا آرنج درشیره فرو کنند و داخل ارزن فرو برند ، به تعداد ارزنی که بر دست چسبید از افراد زرتشتی بکشند !

باو گفتند شماره زرتشتیان کرمان به آن اندازه نرسد ، اوفتوای خود را تعدیل کرد و گفت هر اندازه زرتشتی در کرمان و اطراف دیدند همه را جمع کنند تا آنها را در باب کمال بقتل برساند . »

چند روز به موعده مقرر مانده ، شاه عباس در اصفهان به خواب میبیند که

۱ - جغرافیای وزیری . ص ۶۴

۲ - روزاول هرماه اورمزد خوانده میشود .



نیمی از کرمان در آتش است. ۱ عنان اختیار از کف او بدر میرود و به طرف کرمان به راه می افتد و باشتاب راه را می پیماید تا بموقع بکرمان میرسد و از این خونریزی و بیداد گری جلو گیری میکند . . . تا امروز زرتشتیان نام شاه عباس را به نیکی یاد میکنند و خیرات سالیانه «بابو کمال» از این جهت بنام اوست. ۲

البته آمدن و باز گشت شاه عباس به روایت محلی محرمانه بود و نمیتوان قبول کرد که در کرمان به دفع ظلم از زرتشتیان حکم داده باشد، ولی بهر حال حتماً پس از باز گشت چنین کاری انجام شده است. ۳

وقتی شاه خواست از کرمان باز گردد، ناگه برف و باران شروع شد، و ناچار شاه در محل باغین که نخستین منزل در راه کرمان به اصفهان بوده است توقف کرد و در آنجا از شیخ حسین نامی خواهش کرد که آن شب او را در خانه خود جای دهد و چون مهمانی بپذیرد.

شیخ حسین نیز خواهش تازه وارد را با مهربانی پذیرفت و او را به خانه خود برد، مر کبش را به طویله بردند و گاه وجود دادند، و برای خود شاه نیز وقت شام، «خروس پلوئی» آوردند.

بامداد فردا، شاه هنگام حرکت، به شیخ حسین گفت: چیزی نوشته، زیر فرش نهاده ام، آن را به صاحبش برسان. شیخ حسین پس از رفتن شاه نامه را پیدا کرد و خواند. مضمون نامه چنین بود:

- ۱ - به اغلب احتمال شکایت زرتشتیان به گوش او رسیده بود.
- ۲ - نقل به اختصار از فرهنگ بهدینان تألیف شاه جمشید سروشیان
- ۳ - باید گفت که تعداد زرتشتیان کرمان در زمان صفویه قابل ملاحظه بوده است. تاورنیه گوید: «در کرمان بیش از ده هزار نفر کبرسکنی دارند . . . در چهار منزلی کرمان معبد عمده آنها واقع است که کشیش بزرگشان (مقصود دستور و موبد است) در آنجا اقامت دارد، و هر گبری مجبور است که در مدت عمر خود یک مرتبه به آنجا برود و زیارت بنماید» (سفرنامه ص ۴۶۲)

از شاه عباس ، به گنجعلی خان حاکم کرمان :

گنجعلی خان : جمعی از حرکات و رفتار تو بد می گفتند ، خواستم شخصاً تحقیق کنم ، به همین جهت به کرمان آمدم و همان روزی که تو با جمعی به « سر آسیا »<sup>۱</sup> میرفتی به این شهر رسیدم . با جمعیت به سر آسیا آمدم ، سه شب در فلان کاروانسرا ماندم ، و بر من یقین شد که آنچه درباره تو گفته اند دروغ و خطا بوده است . اینک به اصفهان بر میگردم که بدخواهان تو و دروغگویان را مجازات کنم . روز مراجعتم هوا بد بود . در باغین خانه شیخ حسین ماندم . مهمان نوازی کرد و برای من خروس پلو پخت ، سه دانگ از قریه باغین را که تمامش خالصه دیوان است به شیخ حسین بخشیدم . به تصرف او بدهید .<sup>۲</sup>

باید توضیح داد که شیخ حسین از اهالی « اشوئیه » باغین بوده و احفاد او هنوز هستند و شاه قسمتی از « اشو »<sup>۳</sup> را باو بخشیده است .

باری، شیخ، هر چند در اول مرحله ، این حرفهارا یسک شوخی می دانست که مردی بایک استرویک غلام شب مهمان او بوده و امروز ادعای شاه عباسی کرده است ، اما بهر حال احتیاطاً نامه را نزد گنجعلی خان برد . همینکه گنجعلی خان مهر نامه را دید ، بوسید و زنانوی احترام به زمین گذاشت و گفت : این مهمان تو اکنون کجاست ؟

شیخ گفت ، دیروز به طرف اصفهان حرکت کرد . گنجعلی خان بدون درنگ براه افتاد و باشتاب راند ، اما معلوم بود که به این زودی به گرداستر نخواهد رسید .

۱ - مقصود باغ سر آسیاب است در دو فرسنگی شرقی کرمان که آب آن از بندر بالیاباد می آید و باغ بیرم آباد را مشروب میکند . امروز مرکز پادگان نظامی است .

۲ - زندگانی شاه عباس اول ، ج ۲ ص ۳۷۹

۳ - هم کلمه باغین ( که احتمالاً مشتق از کلمه بغ است ) و هم اشوا از کلمات قدیم پارسی هستند ، اشو همان ارداست که معنای مقدس و پاک میدهد . باقر ارداشتن « گود دختر » در حوالی باغین ، به ضرس قاطع باید گفت که یکی از معابد مهم دینی ایرانیان قدیم در این حدود بوده و احتمالاً این معبد ، معبد ناهید برده است . رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان خاتون هفت قلعه در کتابی بهمین نام .



بهر حال ، خان باشتاب فراوان از فرسنگجان و بیازوانار (بیست فرسنگی فرسنگجان) گذشت و در ۱۸ فرسنگی یزد به شاه رسید .

در بیابانی خشک و برهوت شاه که خسته شده بود از استر پائین آمده و با غلامش ، دو تائی ، میخ طویل و افسار چارپایان خود را به زمین کوفته بودند و شاه در سایه چارپا استراحت کرده و به خواب رفته بود .

کنجعلی خان و سواران از گردها رسیدند . غلام شاه ، چون میدانست که حرکت شاه بی خبر و ناشناس بوده اهمیتی نداد ، و مطمئن بود که سواران رد خواهند شد ، اما یکباره متوجه شد که همه از اسب به زمین آمدند و پیشاپیش آنان کنجعلی خان چند بار تعظیم کرد و دورا دور دست به سینه ایستاد .

قضایا معلوم شده بود ، شاه از خواب برخاست . خان به پای بوس افتاد ، شاه او را نوازش کرد . خان متأسف بود که در کرمان ، شاه را نشناخته و نتوانسته است پذیرائی رسمی کند و اصرار داشت که دوباره به کرمان باز گردد و مهمان خان باشد .

شاه عباس در جواب گفت : «اگر باز بخواهم به کرمان بیایم طبعاً برای ملاقات خان باباست ، و اینک که کنجعلی خان در حضور ماست ، احتیاج به آمدن شاه به کرمان نیست که کرمان شاه همینجاست !»

سپس رو به کنجعلی خان کرد و گفت اگر میخواهی رضایت مرا بدست آوری یک آبادی در اینجا ایجاد کن که مردم بعد از هیجده فرسنگ راه پیمائی ، جای استراحتی درین بیابان بی آب و علف داشته باشند ، کنجعلی خان پذیرفت و آنجا را آباد کرد و بعدها یک کاروانسرای عالی در آنجا ساخته شد که بهمین مناسبت موسوم و معروف به کرمانشاه (در عرف عام = کرمان شو) شد . وزیر گوید : «کرمانشاه مزرعه ایست از محدثات کنجعلی خان ... و کیل الملك در سنه ۱۲۸۰ کاروانسرای آجری در آنجا بنا فرمود و قلعه قدیمش را نیز تعمیر کرد ، جز چند نفر خانه کوچ و زارع و تفنگچی و عمله جات چاپار خانه کسی آنجا نیست ، باید اضافه کنم که امروزه چون کرمانشاه بر سر راه شوسه افتاده آبادی آن توسعه یافته است . نکته قابل توجه اینست که البته ساختمان کاروانسرا و

شاید هم بیرون آوردن آب آن مزرعه میتواند منسوب به گنجعلیخان باشد ولی شك نیست که این آبادی سالها قبل از آن نیز وجود داشته است. مفیدی باقی بنای آنرا به ازمنه قدیم میرساند و گوید: «مزرعه کرمانشاهان حوالی سریزد از جمله بناها و آثار شاپور بن نرسی بن بهرام بن بهرامیان بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بابکان است.»<sup>۱</sup>

بهر حال، شاهسپس از گنجعلیخان خدا حافظی کرد و باو فرمان و اجازه بازگشتن داد و اقدامات او را در کرمان تأیید کرد و او را گفت که برنامه های آبادانی خود را تمام کند و این جمله را فرمود که در افواه باقی مانده، ولی جمله ای تاریخی قابل ضبط است. شاه گفت:

«... از امروز حکومت هرات و قندهار نیز به قلمرو تو اضافه میشود، تو بناهای خود را تمام کن، شکایات و فریادهای مردم تمام میشود، اما بناها و آثار باقی خواهد ماند...»<sup>۲</sup>



اکنون ببینیم این گنجعلیخان که بود؟

از میان حکمرانان و حکام زمان شاه عباس، از جهت شهرت نام بعد از اللهوردی خان، ولی از جهت موقعیت و قرب به شاه و احترام، گنجعلیخان از او هم نزدیکتر بوده است.

گنجعلیخان از افرادی که از طوایف ایران، یعنی طایفه «زیک» بود. این طایفه را «یوستی» یکی از هفت دودمان قدیم زمان اشکانی دانسته است. گنجعلیخان در ایام توقف عباس میرزا (شاه عباس آینده) در هرات جزء خدام و پرستاران بود و چون شاه عباس به همراهی علیقلیخان شاملوبه قزوین آمد، او نیز همراهی داشت و به علت احترامی که شاه عباس برای گنجعلیخان قائل

۱- جامع مفیدی ج ۳ تصحیح ایرج افشار، ص ۷۰۰، ابن اثیر گوید: بهرام بن شاپور ملقب به کرمانشاه بود - چه حکومت کرمان را داشت - و او شهری نیز در کرمان بنا کرد. به اخبار ایران از ابن اثیر، ترجمه نگارنده، چاپ دانشگاه تهران ص ۶۶ رجوع شود.

۲ - نقل از مجله هفتواد کرمان شماره ۱۵ سال اول (مهرماه ۱۳۳۷).

بود اوراه بابا، خطاب میکرد، زیرا گنجعلیخان در حکم الله و پیرستنده او محسوب می شد .

پس از آنکه شاه عباس موقعیت خود را تحکیم کرد، گنجعلی خان را به حکومت کرمان گماشت و این امر، ده سال پس از تاجگذاری شاه یعنی در سال ۱۰۰۵ هـ. صورت گرفت .

کرمان از زمان شاه اسمعیل دوم بیعد آشفته بود و خرابیهائی که از بکان بر این شهر وارد آورده بودند هنوز ترمیم حاصل نکرده بود و حکومت بیگتاش خان جوان مغرور نیز تاجی به سر کرمان نزد، بلکه کرمان را بیشتر مغضوب نظر شاه صفوی کرد تا بدانجا که شاه عباس خود مجبور به لشکر کشی شد و چون بیگتاش کشته شد ( ۹۹۸ هـ . ) همچنان وضع کرمان و بلوچستان آشفته بود تا گنجعلیخان بدین سمت برگزیده شد .

انتخاب این حکمران تام الاختیار، از جهت آبادانی و نظم امور شرقی و حفظ بلوچستان و سیستان و قندهار بود و گنجعلیخان نیز با تدابیری که بکار برد بزودی توانست بر اوضاع مسلط شود .

گنجعلیخان در روزهای نخستین انتصاب خود حکومت بم رابه یکی از بستگانش - یعنی شاه قلی بیگ تملوی زیگ - سپرد و سپس به فکر انتظام بلوچستان افتاد و خوانین و ملوک آنجا را - که از پادشاهی و ملک بودن یک پله هم پائین تر نمیگذاشتند ! - وادار کرد که به حضور شاه عباس بروند و انقیاد کنند، ملک شاه حسین مورخ مینویسد :

« در اوایل فصل پانز سال هزار و پنج موافق هجرت نبوی ، بعد از جمعیت نقبا و سرخیلان زره و رامرود، رئیس احمد و تقیب علی، ملک معظم (ملک جلال الدین محمود) رابه رفتن اردوی معلی راسخ نمودند و قریب به ششصد سوار و سیصد جمازه سوار تفنگچی در خدمت ملک معظم عزیمت عراق ( مقصود اصفهان است ) نمودند و بعد از یک هفته به قصبه بم کرمان نزول نمودند . شاه قلی بیگ تملوی زیگ - قوم گنجعلی خان - حاکم آن مرز و بوم بود ، شرایط خدمات بجای آورد و بعضی مردم رامرود ، شتر لاغر و احمال و ائقال خود در بم گذاشتند . از ملوک، ملک محمد، ملک علی و شاه ابواسحق و شاه خسرو بن شاه ابوالفتح و شاه حسین شاه علی رفیق طریق بودند .



چون اتفاق کرمان واقع شد، گنجعلی خان که معدن مروت وحلم وخلق و سخاوت و نجابت بود نهایت مهربانی و شرایط مودت و همزبانی به جای آورد، ملك را به خدمت نواب اشراف فرستاد و جمعی از اقوام معتبر خود در خدمت ملك تعیین نمود.<sup>۱</sup>

نتیجه این سفر این شد که شاه عباس با شرط گرفتن گروهی از مردم سیستان و ملك را با اقوام خلعت رخصت داده، حکمی به اسم گنجعلی خان قلمی فرمودند که به نوعی که داند و مصلحت وقت در آن باشد، جمعی رفیق ملك نماید که به سیستان رفته مردم ملك را از قلاع به کرمان رساند.<sup>۲</sup> و بهر حال بعد از چندی ملك به اقوام و یاران خود گفت: «مصلحت چنان است که شما کوچ خود به کرمان برید و ما نیز حمزه میرزا را همراه نمائیم که به همراهی کوچ شما او نیز والده خود ببرد. اهل ناموس، و شما که به کرمان رسند حمزه میرزا را چون طفل است در کرمان ساکن شود و شمالشکر قزلباش را بیاورید.»<sup>۳</sup>

بدین طریق، گنجعلی خسان توانسته است با انتقال گروهی از بستگان ملك، سیستان را آرام کند. بعد از این وقایع از طرف شاه عباس، حکومت سیستان باضافه کرمان به گنجعلی خان داده شد و گنجعلی خان خود سفری به سیستان و بلوچستان نیز کرد.

علاوه بر آن در تمام مدتی که در کرمان بود، سپاهیان برای شرکت در جنگهای شاه عباس میفرستاد و خود نیز در آن جنگها شرکت میکرد چنانکه سپاه کرمان به رهبری گنجعلی خان به جنگ عبدالؤمن خان از بک رفتند.<sup>۴</sup>

در سال ۱۰۱۳ نیز برای جنگ با عثمانیان، گنجعلی خان حاکم کرمان و حسنخان حاکم علیشکر باسی هزار لشکر متوجه خطه وان شدند.<sup>۵</sup> و در جنگهای ۱۰۱۶ با عثمانی نیز شرکت داشت و در همین روزها،

- 
- ۱ - احياء الملوك ص ۳۷۷
  - ۲ - ايضاً ص ۳۷۸
  - ۳ - ايضاً ص ۳۷۹
  - ۱ - عالم آرای عباسی ص ۵۵۹
  - ۲ - عالم آرای عباسی ص ۶۸۳

گروهی دیگر از تفنگچیان کرمان به فرماندهی منوچهر بیگ غلام خاصه، به استحفاظ قلعه های حوالی در بند به باب‌الاباب مأمور بودند. . . . مجملات گنجعلی خسان و سپاه کرمان که تقریباً سه سال در آذربایجان درم و کب شاه ایزان خدمات نمایان کردند، مرخص اوطان گردیدند، غالب صاحب‌منصبان تفنگچی بافقی و کرمانی به قلاع فاخره مشرف و مأمور به تسخیر قلعه «دمدم» اورمیه گردیدند و پس از تسخیر از آن جا باز گشتند<sup>۱</sup>.

فتح اقدام مهم دیگر گنجعلی خان، تجدید آرامش بلوچستان بلوچستان و فتح مجدد آن بود، زیرا درین ایام بر اثر فقرت هائی

که پیش آمده بود، ولایت سیستان و بلوچستان باز یک نوع خودمختاری پیدا کرده بود حکام بلوچستان اصلاً از خوانین بمپوری بودند. «گنجعلی خان در سال ۱۰۲۰ به فکر قشون کشی به بلوچستان افتاد. ملک شمس‌الدین پسر «ملک دینار» قلعه «بن فهل» (= بمپور) را پناه گرفت و لشکری فراوان مهیای قتال کرد.

ملکشاه حسین سیستانی می گوید: من در این جنگها پیش شاه واسطه مردم بلوچستان شدم و گرنه نواب اشرف حکم فرمودند که لشکر فارس به کرمان آمده گنجعلی خان به کرمان رفته آن ولایت را به قتل و غارت تسخیر نماید. بنده به عرض اشرف رسانید که آن مردم به غایت مسکین و ناتوانند و تاب غضب و سخط پادشاهی ندارند، اگر یک نوبت دیگر تقصیرات آن قوم را عفو فرمایند بنده را به نصیحت نزد آن قوم فرستند، ممکن سر به رفته عبودیت در آورده ترک تمرد و عصیان نمایند. این التماس درجه قبول یافت و بنده را با تشریفات گوناگون و احکام مطاع به استمالت مرخص فرموده، به تاریخ هفدهم شهر شعبان سنه ۱۰۲۳ و عشرين و الف (۱۰۲۳) از اردوی معلی به عزیمت آن بلاد بیرون رفت. . . . چند روز در کرمان به ملاقات حاکم آنجا به سر نموده، از آن جا به جانب گرمسیرات مکران به حرکت آمد، اول به بزمان و هودیان رسید: مکانی است در غایت نزهت و سبزی چون خلدبرین و تمامی صحرای اونرگس. از آنجا به بن فهل رسید و در فهل شاهعلی

سلطان کیل راملاقات نموده . . . . و متوجه به کیچ گردید ، پس  
از سه روز جانب سر باز رسید و . . . . مدت یکماه به سیر و شکار و  
مهمانی آن قوم مشغول بوده . ۱

ظاهراً این مأموریت که تایکماه بعد از نوروز طول کشید نتیجه نداد  
و ملکشاه حسین نیز تبارز گرفت و مذاکرات بی نتیجه ماند و شاهقلی سلطان  
به بن فہل حمله برد و بعد از یک هفته «چهل هزار گوسفند و هزار شتر بدست  
اشکریان افتاد» ۲.

بدین طریق گنجعلی خان نیز ناچار شد سپاه کرمان را به بلوچستان  
بفرستد و فتح آن جانب را تکمیل کند. سپاه کرمان از بم گذشته به نواحی  
فرمایشیر رسید و از آن جا گذشت. در حوالی «کوچ کردون» سپاهیان بلوچ به  
پیشواز آمدند .

کوچ کردون بعد از یک کویر خشک قرار گرفته ولی خود ناحیه ای  
آبادان است و رودخانه ای دارد که شیرین و گواراست و در واقع شعبه یی از  
رودخانه بمپور است، از کرمان تا کوچ کردون هفده منزل راه است و منزل هیجدهم  
بمپور است. ۳

در سال ۱۰۲۸ شاه عباس به قندهار حرکت کرد و گنجعلی خان نیز با  
سپاه کرمان بآن صوب رفت و چون قندهار فتح شد «روز چهارشنبه ۲۷ شهر  
شعبان از قندهار کوچ نمود، النک خسوی مضرب خیام نصرت فرجام شد و  
قلعه قندهار و آن مملکت وسیع را به اضافه کرمان و توابع قندهار به ایالت  
پناه گنجعلی خان حاکم کرمان التفات فرمودند» ۴.

در عین حال پسرش علیمردان بیگ که در کرمان بود، به جانشینی پدر،  
حکومت کرمان را به عهده گرفت و تا پایان عمر پدر (۱۰۳۴) درین مقام باقی  
بود .

کیفیت مرگ گنجعلی خان نیز عجیب است، او هنگامی که در قندهار

۱ - احیاء الملوك ص ۵۰۵

۲ - ایضاً ص ۵۰۷

۳ - سفرنامه کرمان و بلوچستان فیروز میرزا ص ۲۷

۴ - احیاء الملوك ص ۴۴۴



شب بر پشت بام خفته بود از بام افتاده وفات یافت. روضه الصفا و منتظم ناصری و بالتبع آقای فلسفی نیز سال مرگ او را در ۱۰۳۵ هـ. نوشته اند<sup>۱</sup>. اما عالم آرای عباسی ذیل وقایع ۱۰۳۴ مینویسد: «در سال سی و نهم جلوس شاه عباس، گنجعلی خان شبی بر بالای ایوان از گنندهار درسری که به محجر ایوان تکیه داشته خوابیده بود، محجر سستی پذیرفته، او در میان خواب و بیداری از سریر نطع خزیده به پایین افتاد و ودیعت حیات به قابض ارواح سپرد. بعد از زمانی دراز خدمتکاران واقف شدند. پسرش علیمردان بیگ نعش پدر را از قندهار بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه رضویه مدفون گردید<sup>۲</sup>». از دو پسر گنجعلی خان نام برده شده است: یکی شاهرخ خان که در بیشتر جنگها همراه شاه عباس شرکت داشت و خصوصاً در جنگی که در سال ۱۰۲۴ بسارو میان میکرد، در ناحیه ای بین «کاختی» و «کارتیل» - حوالی گرجستان - از اسب در افتاد و در گذشت<sup>۳</sup>.

پسر دیگرش علیمردان خان بود که پسر بزرگ و جانشین پدر محسوب میشد<sup>۴</sup>. علیمردان خان پس از مرگ، نخست نعش را از قندهار بمشهد مقدس رضوی نقل کرد و در آستانه حضرت - پائین پا - بوصیت پدر، بعنوان سگ آستان رضوی، بخاک سپرد.

شاه عباس برای اظهار سپاس از خدمات گنجعلی خان، لقب بابائی و حکومت کرمان را باین علیمردان خان سپرد و او به بابای ثانی معروف شد.<sup>۵</sup> گنجعلی خان، دختری نیز داشته است که نام او را من نیافته ام، بهر حال این زن همسر میرزا طالب خان اردوبادی پسر حاتم بیگ بود. این شخص ده سال وزارت شاه عباس را داشت و در ۱۰۳۰ معزول شد، سپس در زمان شاه صفی بسال ۱۰۴۱ مجدداً بوزارت رسید و دو سال بعد (۱۰۴۳) بدستور شاه صفی بقتل رسید.

۱ - زندگانی شاه عباس اول، ج ۳ ص ۱۷۵

۲ - عالم آرای عباسی ص ۱۰۴۱

۳ - عالم آرای عباسی ص ۸۸۵

۴ - منتظم ناصری نام او را اشتبهاً علیمردان نوشته است.

۵ - روزنامه بیداری کرمان، سال پنجم شماره ۳

علیمردان خان ابتدا در کار قندهار کوشا بود و حتی برای فتح قندهار در یکی از برخوردها که با مخالفت شیرخان افغان روبرو شد و کار بجنگ رسید، شیرخان حاکم فوشنج منهزم شد و بحصار چهلچپه گریخت. ولی علیمردان خان هم زخمی شد و پس از بهبودی، از طرف شاه صفی او را برای شرفیابی بحضور شاه دعوت کردند، اما علیمردان خان که متوجه کینه جوئیهای مکارانه شاه صفی شده بود و علاوه بر آن سالها بود که مالیات قندهار و کرمان را نفرستاده بود، از محاسبه معامله چند ساله قندهار و طمع اعتمادالدوله اندیشه کرده، از دولت صفویه روی گردانیده، در سال یکم هزار و چهل و هفت، قندهار را به تصرف گماشتگان پادشاه هند داد و خود به هندوستان رفت. ۱

اعتمادالسلطنه مینویسد: «در سال ۱۰۴۷ از آن جا که علیمردان خان والی قندهار بستگی به اعتمادالدوله طالبخان صدراعظم سابق داشت و میرزا تقی مازندرانی (ساروتقی = تقی سرخ موی) اعتمادالدوله جدید را با او خصوصیتی نبود - بلکه نسبت به او غرض می ورزید - متوهم شده از آمدن بدر بار شاه صفی تقاعد کرد و پادشاه جهان پادشاه هند در ساخته قندهار را به تصرف دولت هندوستان بداد و خود به هند رفت. ۲

چنانکه گفتیم، افغانها در دوران حکومت علیمردان خان سر بطنیان برداشتند و علت آنهم ظاهراً طمع کاریها و پول پرستی های علیمردان خان بود و چون از طرف دربار ایران نیز احضار شده، و از شاه صفی میترسیده و موقعیتی نیز در قندهار نداشته است ناچار به قبول خیانت شده و بدر بار هند پناه برده است. يك مورخ خارجی گوید:

«رفتار دولت ایران درین وقت بامردم قندهار بقدری سخت و غیر عادلانه بوده است که نه فقط تمام سکنه را باخورد دشمن ساخت بلکه بواسطه تحمیلات و عوارض غیر مشروع، علیمردان خان حاکم ایرانی آنجا را نیز بوضع خیلی بدی بیرون کردند!

مشارالیه در سال ۱۶۳۷ م (= ۱۰۴۷ هـ) حالت و وضعیت خود را غیر قابل

۱ - روضة الصفا

۲ - منتظم ناصری ذیل وقایع ۱۰۴۷



تحمیل دیده ، ناچار شاه جهان را برای تصرف قندهار دعوت نمود . او این دعوت را بطور امتنان پذیرفت و از آن وقت علیمردان خان مورد اعتماد دربار مغول قرار گرفت .<sup>۱</sup>

در تاریخ ، نامی از یک پسر علیمردان خان برده میشود که در جنگهای داخلی هندوستان احتمالاً در سال ۱۰۶۸ کشته شده است .<sup>۲</sup>

شارون از کسی بنام علی بیگ پسر علیمردان خان نام میبرد و گوید : علی بیگ پسر علیمردان خان حکمران قندهار - که قندهار را تسلیم هند کرد - در اصفهان کاخی داشته است . این کاخ ، کاخ بزرگی بود که بخش بیرونی آن از دو بنای اصلی بزرگ - یکی در جنوب و دیگری در شمال - پدید آمده بود و بوسیله باغی واقع در میان آن دو از یکدیگر جدا میشد .<sup>۳</sup> همچنین محله ای نیز در کابل بنام علیمردان خان معروف است .<sup>۴</sup> که ظاهراً بنام همو نامیده شده ، علاوه بر آن جائی بنام پل باغ علیمردان خان نیز در کابل هست .<sup>۵</sup> و مجمع التواریخ مرعشی از «باغ نظر»<sup>۶</sup> او در قندهار یاد کرده است .



۱ - تاریخ هند ، ث . ف . دولافوز . ترجمه فخرداعی ص ۱۵۹

۲ - عباسنامه ص ۲۳۱

۳ - سیاحتنامه شارون ، ترجمه محمد عباسی ، ج ۸ ص ۷۶

۴ - تقریر آقای احمد علی کهزاد دانشمند افغانی به نکاونده در کنکره شرق شناسان

شهریور ۱۳۴۵

۵ - مزادات شهر کابل ، تألیف محمد ابراهیم خلیل افغانی ص ۱۸۷

۶ - درباره باغ نظر باید عرض کنم که چندین باغ نظر در تاریخ داریم . مودخین این باغها را بنام بانی آنها - مثل نظر علی خان زند دو کرمان و غیر آن - نسبت داده اند ، اما عقیده بنده همانطور که در لغت نامه هم نوشته ام آنست که با توجه به اینکه این باغها عموماً دولتی و عمومی و وسیع است ، مربوط باشخاص نبوده ، از این گونه است باغ نظر مشهد و باغ نظر کازرون - که حاج علی خان در حدود سال هزار و هشتاد ساخته و درختهای نارنج باغ نظر همان است که حاج علی خان کشته است - (فارسنامه ص ۲۴۹) و باغ نظر اصفهان که دریاچه ای کلان داشته (آندواج) و باغ نظر وکیل شیراز (فارسنامه ص ۲۹۰) که فعلاً موزه فارس است و قبر مرحوم وکیل بوده و ۱۶ هزار متر مساحت داشته ، و باغ نظر کرمان - که او را به نظر علی خان زند نسبت میدهند و حال آنکه گویا آنرا تعمیر کرده بقیه در صفحه بعد



گنجعلی خان مدت قریب سی سال حکومت کرمان را داشت و باینکه این مدت را بیشتر در سفرهای جنگی خارج از کرمان و قندهار گذرانده است ، با همه اینها آثار عمرانی بسیاری از او باقی مانده که معروفتر از همه : کاروانسرا و مسجد و بازار و حمام ، و چهارسوق و میدان ، و آب انبار است . علاوه بر آن باغ «بیرام آباد» و حوض خان هم از آثار اوست .

کاروانسرائی که امروز بنام گنجعلی خان خوانده میشود ، ظاهرأ صورت مدرسه ای داشته است و احتمالاً باید گفت اختصاصاً جهت مدرسه ساخته شده بود . بیشتر کتیبه خوش خط و زیبای آن - که سال تاریخ بنارا دارد - متأسفانه فروریخته است ، و نام خطاط آن یعنی «علیرضای عباسی» هنوز بر سردر باقی است . وزیر تاریخ بنای کاروانسرا را ۹۹۵ نوشته که ظاهرأ اشتباه است ،<sup>۱</sup> زیرا از بقایای کتیبه این سرای که باقی است این عبارت خوانده میشود :

«بسعى الامير الكبير الحاكم بالعدل بين الناس من الكبير والصغير قدوة  
الاکابر والامراء و... زين الامارة والایالاته ... الملوك و... الخان العظيم الشأن  
گنجعلی خان ... کتبه العبد المذنب الراجی علی رضا عباسی غفر ذنوبه ۱۰۰۷»  
بدین طریق واضح میشود که دو سال پس از حکومت خود ، گنجعلی خان ، این بنارا ساخته و عجیب است که مرحوم وزیرى باین ضبط توجه نداشته ، باز هم خواهیم دید که مرحوم وزیرى در باب تاریخ بنایی دیگر هم اشتباه دارد . مگر آنکه آنرا اشتباه نساخت بدانیم .

سردر این مدرسه بر اثر توپهای آقا محمدخان در ۱۲۰۹ هـ . خراب شد .  
مسجد گنجعلی خان در کنار همین کاروانسرا و مسجدی کوچک

بقیه از صفحه قبل

وقبل این باغ وجود داشته - همه این باغها باغ عمومی و محل دیدن و منظره تماشا کردن و تفریح مردم و در واقع پارک شهر بوده است و شاید هم در اصل نام آن «باغ نظر گاه» بوده و کم کم تخفیف پیدا کرده ، و دلیل بر این معنی باغ نظر گاه هرات است (روضات الجنات ص ۳۴۷) ، و شاید حافظ نیز ایهاماً اشاره به چنین باغی داشته وقتی که گفته :  
جان فدای دهنش باد که در باغ نظر

چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه نیست

۱ - جغرافیای کرمان . وزیرى ، تصحیح نگارنده ص ۳۲

است ولی کتیبه های بسیار خوش خط و زیبا دارد که شاهکاری از هنر ایرانی در آن زمان (۱۰۰۷) است. ظاهراً باید گفت این مسجد در واقع مصلاهی همان مدرسه (کاروانسرا) بوده است، زیرا بعید مینماید که گنجعلی خان - که دارای اینهمه بناهای بزرگ و عظیم میباشد - چنین مسجد کوچکی جداگانه ساخته باشد. مسجد در جهت شمال غربی کاروانسرا قرار گرفته و جزئی از کاروانسراست و اخیراً آنرا جدا کرده و دری از میدان به آن گشوده اند.

نکته ای که در باب این بنا باید گفته شود اینست که بر طبق روایت جغرافیای وزیري «مسجد را در جنب کاروانسرا و میدانی که خود بنا نهاده در سنه ۹۹۲ به اتمام رسانیده»<sup>۱</sup> و این بعید مینماید، زیرا گنجعلی خان در سال ۱۰۰۵ به حکومت کرمان منصوب شده است و پیش از آن حکومت کرمان در دست ولی خان افشار بود، علاوه بر آن در کتیبه مسجد شعری باین واضحی هست که از نظر وزیري مستور مانده:

شکر که از دولت عباس شاه      آنکه جهان گشت ز عدلش بهشت  
گنج علیخان شده در سبع و الف      بانی این مسجد طاعت سرشت

در باب حمام گنجعلی خان نیز همین اشتباه تکرار شده و مرحوم وزیري بنای آنرا در سال ۹۰۹ دانسته و حال آنکه اصولاً تا زمان گنجعلی خان، این تاریخ، بیش از صد سال فاصله دارد. شعر آخر بنای تاریخ حمام که بر سنگ نقش شده ظاهراً تاریخ ۱۰۲۰ داشته و فعلاً در دسترس نیست.

این حمام که به حمام خان شهرت دارد در طرف جنوبی میدان است و در واقع امروز، ادامه بازار وکیل، بین آن حمام و میدان فاصله انداخته و حمام نیز مخروبه شده از حیز انتفاع افتاده است. چهارسوق خان، در منتهی الیه بازار مسگری و بازار زرگرها قرار گرفته و سقف آن فرو ریخته و از میان رفته است.

میدان گنجعلی خان، میدانی وسیع است که در وسط شهر قرار گرفته است. آب انبار خان که بنام پسرش علی مردان ساخته شده در طرف غربی میدان است. این آب انبار در وسط بازار مسگری، روبه قسمت غربی میدان، قرار



گنجعلی خان مدت قریب سی سال حکومت کرمان را داشت و باینکه این مدت را بیشتر در سفرهای جنگی خارج از کرمان و قندهار گذرانده است ، با همه اینها آثار عمرانی بسیاری از او باقی مانده که معروفتر از همه : کاروانسرا و مسجد و بازار و حمام ، و چهارسوق و میدان ، و آب انبار است . علاوه بر آن باغ «بیرام آباد» و حوض خان هم از آثار اوست .

کاروانسرائی که امروز بنام گنجعلی خان خوانده میشود ، ظاهرأ صورت مدرسه ای داشته است و احتمالاً باید گفت اختصاصاً جهت مدرسه ساخته شده بود . بیشتر کتیبه خوش خط و زیبای آن - که سال تاریخ بنارا دارد - متأسفانه فروریخته است ، و نام خطاط آن یعنی «علیرضا عباسی» هنوز بر سردر باقی است . وزیر تاریخ بنای کاروانسرا را ۹۹۵ نوشته که ظاهراً اشتباه است ،<sup>۱</sup> زیرا از بقایای کتیبه این سرای که باقی است این عبارت خوانده میشود :

«بسی الامیر الکبیر الحاکم بالعدل بین الناس من الکبیر والصغیر قدوة  
الاکابر والامراء و... زین الامارة والایالاته ... الملوك و... الخان العظیم الشأن  
گنجعلی خان ... کتبه العبد المذنب الراجی علی رضا عباسی غفر ذنوبه ۱۰۰۷»  
بدین طریق واضح میشود که دو سال پس از حکومت خود ، گنجعلی خان ، این بنارا ساخته و عجیب است که مرحوم وزیر باین ضبط توجه نداشته ، باز هم خواهیم دید که مرحوم وزیر در باب تاریخ بنایی دیگر هم اشتباه دارد . مگر آنکه آنرا اشتباه نساخ بدانیم .

سردر این مدرسه بر اثر توپهای آقا محمدخان در ۱۲۰۹ هـ . خراب شد .  
مسجد گنجعلی خان در کنار همین کاروانسرا و مسجدی کوچک

بقیه از صفحه قبل

وقبل این باغ وجود داشته - همه این باغها باغ عمومی و محل دیدن و منظره تماشا کردن و تفریح مردم و در واقع پارک شهر بوده است و شاید هم در اصل نام آن «باغ نظر گاه» بوده و کم کم تخفیف پیدا کرده ، و دلیل بر این معنی باغ نظر گاه هرات است (روضات الجنات ص ۳۴۷) ، و شاید حافظ نیز ایهاماً اشاره به چنین باغی داشته وقتی که گفته :  
جان فدای دهنش باد که در باغ نظر

چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه نیست

۱ - جغرافیای کرمان . وزیر ، تصحیح نگارنده ص ۳۲



است ولی کتیبه های بسیار خوش خط و زیبا دارد که شاهکاری از هنر ایرانی در آن زمان (۱۰۰۷) است. ظاهراً باید گفت این مسجد در واقع مصلاهی همان مدرسه (کاروانسرا) بوده است، زیرا بعید مینماید که گنجعلی خان - که دارای اینهمه بناهای بزرگ و عظیم می باشد - چنین مسجد کوچکی جداگانه ساخته باشد. مسجد در جهت شمال غربی کاروانسرا قرار گرفته و جزئی از کاروانسراست و اخیراً آنرا جدا کرده و دوری از میدان به آن گشوده اند.

نکته ای که در باب این بنا باید گفته شود اینست که بر طبق روایت جغرافیای وزیر «مسجد را در جنب کاروانسرا و میدانی که خود بنانهاده در سنه ۹۹۲ به اتمام رسانیده»<sup>۱</sup> و این بعید مینماید، زیرا گنجعلی خان در سال ۱۰۰۵ به حکومت کرمان منصوب شده است و پیش از آن حکومت کرمان در دست ولی خان افشار بود، علاوه بر آن در کتیبه مسجد شعری باین واضحی هست که از نظر وزیر مستور مانده:

شکر که از دولت عباس شاه  
آنکه جهان گشت ز عدلش بهشت  
گنج علیخان شده در سبع و الف  
بانی این مسجد طاعت سرشت

در باب حمام گنجعلی خان نیز همین اشتباه تکرار شده و مرحوم وزیر بنای آنرا در سال ۹۰۹ دانسته و حال آنکه اصولاً تا زمان گنجعلی خان، این تاریخ، بیش از صدسال فاصله دارد. شعر آخر بنای تاریخ حمام که بر سنگ نقش شده ظاهراً تاریخ ۱۰۲۰ داشته و فعلاً در دسترس نیست.

این حمام که به حمام خان شهرت دارد در طرف جنوبی میدان است و در واقع امروز، ادامه بازار وکیل، بین آن حمام و میدان فاصله انداخته و حمام نیز مخروبه شده از حیز انتفاع افتاده است. چهارسوق خان، در منتهی الیه بازار مسگری و بازار زرگرها قرار گرفته و سقف آن فرو ریخته و از میان رفته است.

میدان گنجعلی خان، میدانی وسیع است که در وسط شهر قرار گرفته است. آب انبار خان که بنام پسرش علیمردان ساخته شده در طرف غربی میدان است. این آب انبار در وسط بازار مسگری، روبه قسمت غربی میدان، قرار

دارد و ظاهراً بنای آن در زمان گنجعلی خان پی افکنده و گر چه بنای آن نیز در زمان حیات گنجعلی خان تمام شده ولی کتابه آن که بخط علیرضای عباسی است<sup>۱</sup> بنام علیمردان خان است. و اتفاقاً شعر قشنگی نیز - برخلاف اشعار معمول کتیبه ها - بخط نستعلیق بدین شرح بر آن نوشته شده :

به عهد دولت عباس شاه دریا دل	که منفعل زدل و دست اوست بحر و سحاب
سری که نیست هواخواه خدمتش، باشد	همیشه بر سر خوناب دیده همچو حباب
دمی که دست عطایش کند گهر ریزی	سحاب بر رخ دریا شود ز شرم نقاب
بنا نمود چنین بر که ای علی مردان	که هست بر سر آبش حباب در خوشاب
چه پر که ای که جگر تشنگان بهم گویند	گذشت آنکه بود آب زندگی نایاب
بیار ساقی ازین بر که ام دمی آبی	که پیر گشتم و دارم هوای عهد شباب
در خضر جستم تاریخ او روان گفتا :	دل جهانی ازین بر که می شود سیراب

(۱۰۲۹)

باید احتمال داد که در اواخر حکومت گنجعلی خان، این علیمردان نیابت حکومت کرمان را داشته است و گنجعلی خان خود مقیم هرات و قندهار بوده و یا در دربار و در جنگها همراه شاه. وزیر گوید :

«در وقتی که آقا محمد خان قاجار گواشیر را محاصره کرد، لطفعلی خان زند که در آنجا محصور بود، به جهت فقدان سرب، سه هزار من - که سی خروار باشد - سرب از ته آب انبار در آورده، گلوله نموده صرف کرد و اکنون آب انبار معمور است»<sup>۲</sup>

این سرب ها را در ته آب انبار برای این میریخته اند که علاوه بر استحکام در تابستان آب را خنک نگاهدارد.

علاوه بر اینها، گنجعلی خان کاروانسرای در بیابان لوط بین کرمان و طبس ساخته است که بسیار اهمیت دارد، ظاهراً از جهت اینکه گنجعلی خان در مسافرت های خود به خراسان و شاید هم قندهار و هرات مجبور بوده است از این بیابان بگذرد، دستور به بنای چنین آب انباری داده است. این آب انبار به حوض خان معروف است: «حوضی که مرحوم گنجعلی خان زیك

۱ - طرائق الحقایق ج ۳ ص ۳۴۵

۲ - تاریخ وزیری تصحیح نگارنده ص ۲۸۰



در زمان شاه عباس ساخته از آب باران پر میشود، از آنجا پنج فرسنگ میرود تا نایبند طیس<sup>۱</sup> بعدها در هفت فرسنگی آن نزدیک لوط چهل پایه، و کیل الملك نیز کاروانسرا و آب انباری ساخته و در واقع بدین طریق امکان عبور از این راه خطرناک تأمین شده است.

باغ «بیرام آباد» کسرمان در طرف جنوب شرقی کسوه قلعه دختر کسرمان واقع شده است، البته این باغ و آبادی چنانکه از نام آن بر میآید متعلق به دورانهای قبل از آن تاریخ است و بایستی احتمال داد که نام آن مرکب از کلمه بغ (= خدا، ایزد) بوده و صورتی مثل «بغ رام» یا «بغ-رام آباد» داشته است از نمونه آبادیهایی مانند «بیدخت» و «بیجستان» و «بیرجند» و «بیستون»<sup>۲</sup>

بهر حال این باغ در اختیار گنجعلی خان زیك قرار گرفته به استیل عصر صفوی تعمیر و تکمیل یافته، بناهایی با کتیبه‌های جالب در آن پدید آمده است. این باغ از آب «باغ سر آسیاب» و بندر بالیاباد (= بعلیاباد) مشروب میشود و در برابر آن بین دو برآمدگی کوه سدی کوتاه بسته شده که تشکیل دریاچه‌ای کوچک میداده است و امروز هم معروف به دریاچه است و در کنار تخت در گاه قلی بك قرار دارد.

علاوه بر آن، قنات معروف «مؤیدی» نیز - که احتمالاً باید آنرا منسوب به «مؤیدالدین ریحان» از امرا و رجال زمان سلجوقیان کسرمان دانست<sup>۳</sup> - متعلق به خان شده بوده است، و مجموعه این بناها و قنات بعدها به صورت موقوفه گنجعلیخان در اختیار احفاد خان قرار گرفت و بر طبق روایت مرحوم وزیر «از رقبات قنات که احداث کرده، هنوز چند رقبه معمور است و در دست قبیله‌ای که مدعی وراثت او هستند، میباشد و سهمی از آن وقف

۱- جنرافیای وزیر

۲ - رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان «خاتون هفت قلعه» در باب قلعه دختر و ابنیة دختر در کتاب «خاتون هفت قلعه».

۳ - به سلجوقیان و غز در کسرمان، مصحح نگارنده رجوع شود.



آستانه متبر که حضرت رضوی است که بامداخل بازار و کاروانسرا همه ساله میبرند. ۱

آثار گنجعلی خان تنها در کرمان نبوده است، او در قندهار نیز اقدامات عمرانی بسیار کرده بود، از آن جمله باغ بزرگی بود که آنرا بنام شاه عباس به «عباس آباد» معروف ساخته بود و این باغ سالها آبادان بوده است.

اعتماد السلطنه گوید: «در سال ۱۰۵۹، وقتی شاه عباس ثانی از هرات بقصد تسخیر قندهار حرکت کرد، عساکر شاه عباس قندهار را محاصره کردند و خود [شاه عباس دوم] در عباس آباد که از باغهای گنجعلی خان و در سمت شمالی شهر است نزول نمود، و بالاخره قلعه داران امان خواستند و قلعه مفتوح شد.» ۲

صاحب مجمع التواریخ نیز این باغ را جزء سه باغ معروف قندهار نام برده است. او گوید: «باغهای مشهور قندهار که بیرون قلعه بوده عبارتند از:

- اول باغ میرزا کامران پسر بابر شاه برادر همایون پادشاه.  
- دوم باغ گنجعلی خان پدر علیمردان خان است که در زمان شاه عباس ماضی ساخته بود.

- سوم باغ نظر، علی مردان خان است که او نیز در زمان حکومت خود بعد از پدر در قندهار ساخته بود. ۳

املاک گنجعلی خان توسط خود او وقف آستان حضرت رضا شده بوده است و هر چند اصل وقفنامه که گویا بخط میر بوده در دست نیست، اما صورت رقبات آن بدین شرح در زمان قاجاریه ضبط شده است:

«موقوفه دارالان کرمان، موقوفات گنجعلی خان: باغ واقعه در بعلیاباد؛ مدعوبه باغ عباس آباد که حال زمین بیاض مزدوعی است. مجاری و منافع قنات جدید که خود نواب واقف ساخته مشهور به قنات گنج آباد بالتمام. منافع و مجاری میاه از جمله سهام بعلیاباد مزبور که شرب باغ مزبور میشود سوای اراضی مزدوعی. خان واقع در بازار محمودی»

۱ - تاریخ وزیری ص ۲۸۱

۲ - منتظم ناصری ذیل وقایع ۱۰۵۹

۳ - مجمع التواریخ مرعشی ص ۱۴

۴ - به اشتباه در متن کتاب آثار الرضویه «درب علیاباد» ضبط شده.

شهر که نواب مشارالیه احداث کرده سوای دکاکین و کاروانسرا که وقف مسجد است مشهور به خان گنجعلی خان بالتمام . حمام مشتمل بر باغچه‌ها و اراضی عالیه جانب جنوب - و موضع حمام مزبور ضلع جنوبی میدان مزبور است مشهور به حمام گنجعلی خان - باب . بازار مشتمل بر دکاکین و حجرات تحتانی و فوقانی و دکانچه‌ها و تختگاهها و فضای میدان ، و این دکاکین بر سه ضلع میدان واقع : شمال و مغرب و جنوب بالتمام . یغدان مجاور است به یغدان متعلق به شهر یاری عبدالرشید خان و از اطراف به خرابها و عمارات منهدمه شهر قدیم کرمان و شارع عام ، باب . قنات شهر آباد که ممتد میشود قنات مزبور به لنگر شیخ عبدالسلام که تقریباً سه طول هفت فرسخ است و محدود به حدود ذیل بالتمام : به قنات (۴) آباد و حسن آباد و احمد آباد و کان [۴] حومه غرباً به قنات بهجت آباد و (۴) آباد شرقاً . یکصد من بذر افشان از جمله مزرعه مبارک آباد واقع در نوق من محال رفسنجان . سلطان آباد مؤیدی که بلندی (۴) اشتهار دارد به انضمام تمامی دو باغ واقع در محله قطب که یکی نعمت آباد است که مشتمل بر اراضی عالیه و عمارات و بیوتات ، و دیگری عزت آباد که ایضاً مشتمل بر اراضی عالیه و عمارات و بیوتات تماماً . خیابانی که از بیرون باغ نعمت آباد ممتد می شود به باغ نظر با تمامی باغ که مشهور است به باغ ناصر آباد و هکذا باغ جدید البنانی که سردار خان باباخان مرحوم ساخته مسمی به باغ ناصریه هردو تماماً . باغ بیرام آباد واقع در نیم فرسنگی کرمان مشتمل بر انارستان و اشجار متفرقه و عمارات عالیه و حوض انبار و حمام و اراضی مزرعه و غیره تماماً ، خان گلشن بالتمام . مزرعه باغ خان بالتمام ۱ .

ظاهراً وقفنامه او تاریخ ۱۰۰۸ داشته که در کتاب آثار الرضویه این

تاریخ ضبط شده . مصارف این موقوفه رانیز چنین نوشته است :

« بعد از وضع تعمیرات رقبات موقوفات مزبوره و یک عشر حق التولیه ، مازاد اورا به قرار ذیل مصرف دارند : مواجب و قسمت ۲۰ تومان ، مواجب ۱۲ تومان ، قسمت ۸ تومان ، حفاظ آستانه مقدسه و چه تبریزی سالیانه ۵ تومان ، مؤمنان آستانه مقدسه ایضاً سالیانه ۳ تومان ، موم با اطلاع قضات اسلام به ارض اقدس به جهت روشنائی حرم محترم تقدیم شود سالیانه ۵ تومان ، نمد کورک چانمازی با اطلاع اهالی و اعیان کرمان به جهت آستانه مقدمه فرستاده شود سالیانه ۳ تومان ، آنچه از مصارف فوق باقی بماند فرش عالی به جهت حرم محترم همه ساله



خریداری نموده روانه دارند و اگر علاوه آید متولی مختار است که به خدام والامقام آستانه مقدسه و طلاب علوم دینی عاید دارند .  
 تولیت آن در زمان حیات با خود واقف و بعد از فوت بسا ارشد و اصلح اولاد ذکور - ماتعاقبوا و تناسلوا - و در صورت نبودن اصلح و اکبر اولاد ذکور به انقراض اولاد ذکور اکبر و اصلح اولاد اولاد ذکور از انان بطناً بعد بطن و در صورت انقراض تولیت با متولی باشی آستانه مقدسه است ۱۴.

## زین ابزار

( فلاخن )

## بسم

استاد پورداد

در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۴۶ برخی  
از زین ابزارها را یاد کردم اینک  
درین گفتار از فلاخن که یکی  
از ابزارهای جنگی باستانی است  
یاد میگردد:

گر کس بودی که زی توام بفکنندی  
خویشتن اندر نهامی بفلاخن  
(بوشکور بلخی)

آنچنان که مردمان  
روزگاران پیشین، از سنگ  
ابزارهای زندگی خود را  
میساختند، همین سنگ  
نزد آنان، ابزاری بوده از  
برای شکار و پیکار. ناگزیر  
این سنگ کلوخی بوده تراشیده  
که با دست پرتاب میشده، رفته  
رفته تراشیده و پرداخته شده،  
از آن گروهه (غلوله = گلوله)

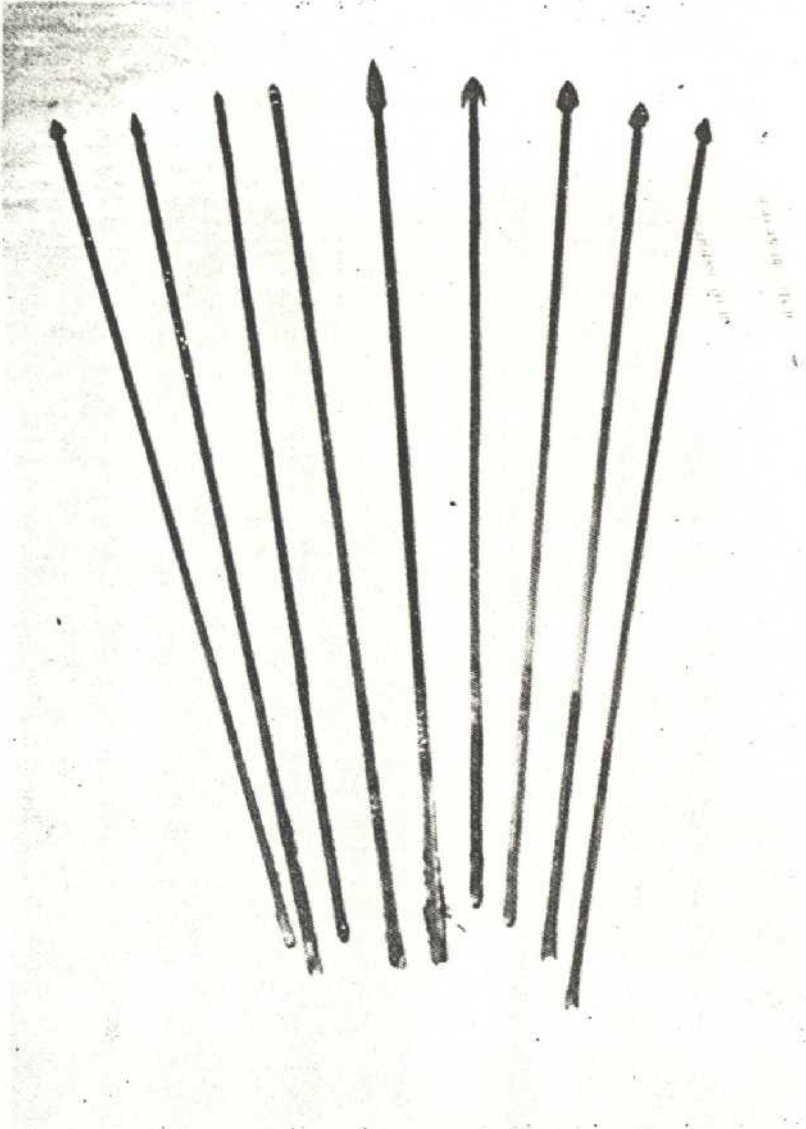
ساختند و بساهم بجای گروه سنگی، گروه سرببی فراهم کردند. برای اینکه این گروه دورتر رود و کارسازتر شود، آن را در میان تسمه چرمی یا بافته ای همانند کیسه که از موی و پشم ساخته میشده، می نهادند و از دو سوی آن، دو ریسمان پیوسته، چند بار بگرد سر میگردانیدند و در هنگام آن گردشهای تند، یک سر ریسمان را رها میکردند، اینچنین آن گروه با ماجگاه دورتر میرسید، بنشان رسیدن و کارساز آمدن آن بسته بنیروی بازوی سنگ انداز و ورزیدگی و چالاکی وی بود. این زین ابزار بیشتر از برای زدو خورد های همآوردان نزدیک بهم دیگر بکار میرفت. کاردهم در آغاز پاره سنگی بیش نبوده که لبه آن را تراشیده تیز میکردند و از آن پس با ایوخت (فلز) فراهم شده، تیغی بران و سهمناکتر گردید، گرز نیز در آغاز پاره چوبی بوده با بند و گره، پس از چندی با آهن و پولاد، ریخته شده و در پهنه کارزار از ساز و برگ یلان و ناموران گردید.

همچنین کمان و تیر که از آنها هم در گفتارهای پیش سخن رفت، چیزی جز دوشاخ بهم پیوسته جانوری و یک تالک ویانی نبوده، رفته رفته باندازه ای آراسته و پرداخته گردیده تا نزد سخنسرایان ما همانند مژه و ابروی دلارام گردید. ابزاری که در پارینه در کارزار با آن سنگ میانداختند در فارسی فلاخن خوانده شده :

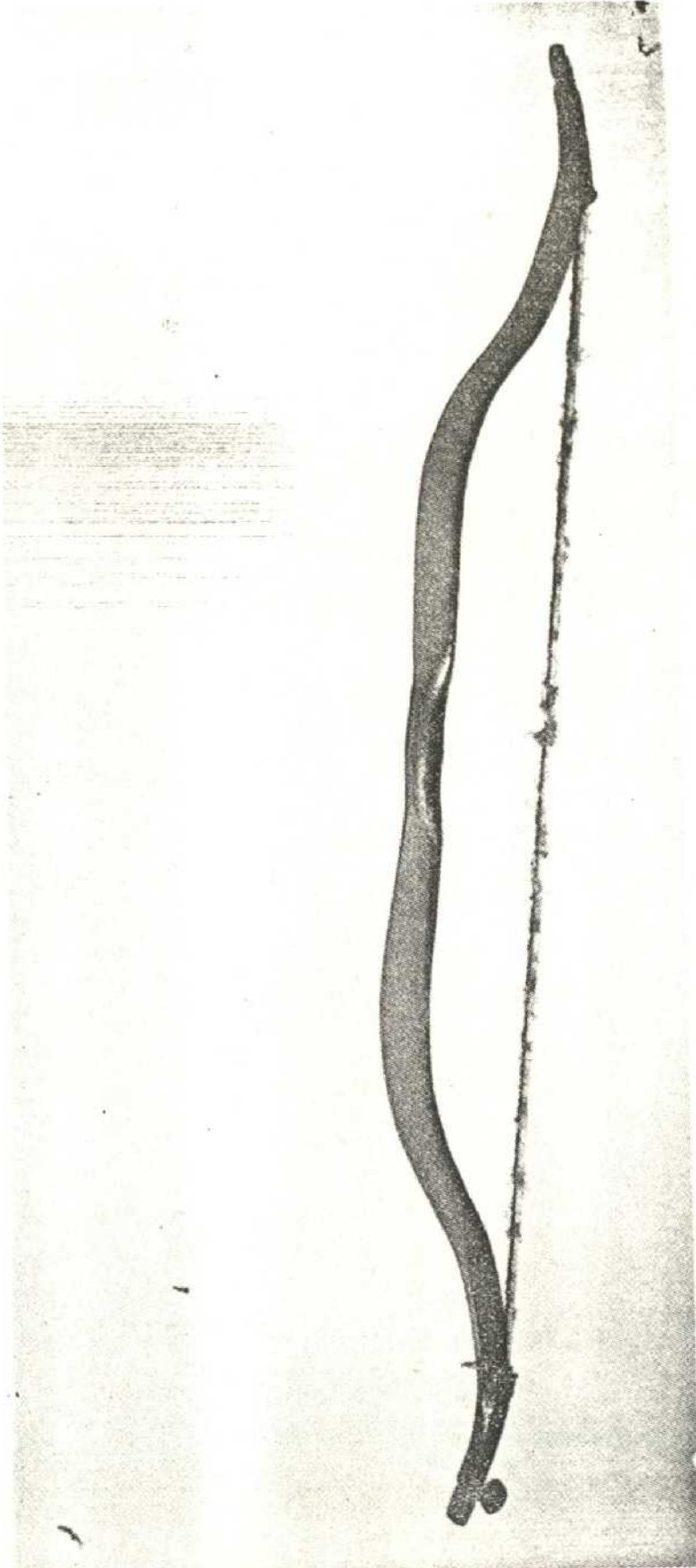
بسند انداخت گاهم که بمغرب  
چنین هر گز ندیدستم فلاخن  
(ناصر خسرو)

فلاخن از واژه های بسیار کهنسال زبان ماست جز اینکه در زبانهای باستانی ایران زمین چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبوده و هر آن حرفی که در پهلوی و پارسی لام شده، در بن راء بوده، از آنهاست همین واژه فلاخن مانند بسیاری از واژه های دیگر فارسی چون دل و گل و البرز و الوند و جز اینها. گفتم در اوستا همه ابزارهای جنگی یاد گردیده از آنهاست همین فلاخن که فرا دخشنا Fra Dax Shana خوانده شده است، بیگمان اگر در سنگنبشته های پادشاهان هخامنشی این واژه بجای مانده بود، در پارسی باستان





٥٢



کمان

نیز این جنگ ابزار را باچنین نامی می‌یافتیم. در یونانی Sphendone و در لاتین Funda خوانده شده است.

این جنگ ابزار ساده نزد بسیاری از مردم گیتی که از فرهنگی هم برخوردار بودند، در کارزار بکار میرفت. گفتم در داستان ما، بسیاری از ابزارها را فرآورده جمشید پیشدادی، دانسته‌اند، در تاریخ طبری فلاخن پدید آورده کیومرث، نخستین فرمانروای پیشدادی است. ابوعلی محمدبن محمد بلعمی که در سال ۳۶۳ در گذشت، کسی که تاریخ طبری را از تازی بفارسی گردانیده، چنین آورده: «و سلاح او (کیومرث) یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی، نام خدای بزرگ بر آنجا نبشته و هر کجا دیو و پری دیدی بسنگ و بدان نام برترین خدای تعالی، او را هزیمت کردی و همه بر میدند.»

نزد مصریان فلاخن در سه هزار سال پیش از مسیح، یکی از سازو برگ جنگی آنان بوده و هم‌چنین نزد مردم باستانی دیگر چون اسرائیلیان و آشوریان در نبردها بکار میرفت.

بویژه نزد ایرانیان گروه سنگ اندازان در پیکارها بسیار آزموده و چیره دست بودند و در سده پنجم پیش از میلاد مسیح، جنگهایی که میان ایران و یونان در گرفت، چنین مینماید، که هنر فلاخن بکار بردن، از ایرانیان به یونانیان رسیده باشد.

مردمان تسالیا Thessalia و جزیره رُدس Rhodos، از آن پس در سنگ اندازی ورزیده و نامبردار شدند.

در نبردهایی که در سالهای ۲۴۱-۲۶۴ و ۲۰۱-۲۱۸ و ۱۴۶-۱۴۹ پیش از میلاد میان رم و مردم کارتاگو Carthago، نخست در جزیره سیسیل Sicile و پس از آن در خود کارتاگو (غرتاجنه)، سرزمین تونس کنونی در گرفت و در تاریخ، جنگهای پونیک Punique خوانده میشود، فلاخن نیز با ابزارهای دیگر جنگی، بکار میرفت. در ستون تراژان Trajan (۹۸-۱۱۷ میلادی) که در پایتخت رم بیادگار پیروزیهای این امپراتور برافراشته شده، فلاخن هم در کنده گریهای آن ستون دیده میشود.



آنچنان که میدانیم در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح خشایارشا، شاهنشاه هخامنشی، بسوی یونان لشکر کشید، هرودت درین باره مینویسد: « چون یونانیان گزند سپاه انبوه ایرانیان را بخود نزدیک دیدند، پیکی بسوی گلن Gelon شهریار خود کام سیسیل فرستادند و از او یاری درخواستند. فرمانروای این آبخست (جزیره) بفرستاده یونان گفت: من میتوانم دویست کشتی جنگی، بیست هزار جنگاور سنگین ابزار، دوهزار سوار، دوهزار کمانگیر، دوهزار فلاخن دار، دوهزار سوار سبک ابزار، بشما بدهم و از برای همه لشکریان یونان گندم نیز تا پایان پیکار، بفرستم و همه اینها را آنگاه بجای خواهم آورد که سپهسالاری رزمندگان یونانی تا پایان نبرد با خود من باشد. چون درخواست گلن را یونانیان نپذیرفتند، جنگاورانی از سیسیل به پهنه کارزار ایران و یونان فرستاده نشد.»

ازین گفته هرودت پیداست که در پارینه، سنگ اندازان، گروهی از زرمندگان بودند، مانند تیر اندازان و نیزه وران.

در اوستا چهار بار واژه فرادخشنا (= فلاخن) و صفت فرادخشانیه Fradaxshanya برمیخوریم که صفت است بمعنی فلاخنی.

در مهریشت گفته شده: «سنگهای فلاخن پیمان شکنان، کسانی که مهر ایزد نگهبان پیمان را در پیمان شکنی بیزارند و ناخشنود سازند، به نشان نخواهد رسید، هر چند که بنیروی بازوان خوب رها شود». در اینجا از برای سنگ فلاخن، زرشتوه Zarshuva آمده، واژه ای که چندین بار در اوستا بکار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که زند خوانند و در روزگار ساسانیان انجام گرفته، به واژه سنگ گردانیده شده است.

در فروردین یشت، پسرهای ۶۹ - ۷۲ آمده: «آنگاه که شهریار توانای کشوری از دشمن کینسوری بتنگنا افتد، اگر فروردهای زبردست را بیاری خود بخواند، هر آینه آن فروردها پاک نیرومند (نیاگان) که از او ناخشنود و خشمگین نباشند، بیاری وی به پرواز در آیند، تو گویی همانند مرغهای شهر گشوده بسوی وی بشتابند، او را چون جنگ ابزاری بسان سپروزره پشت و سینه، در نبرد بادرو غیرستان

نابکار و فریفتار و درستیزه اهریمن نساپاک و زیانکار ، بکار آیند ، آنچنان که گویی ، بصد و بهزار و بده هزار سنگردشمن ، آسیب فرود آید ، اینچنین نه تیغ خوب آخته شده همورد و نه گرز خوب آهیخته شده و نه تیر تیز خوب رهاشده و نه نیزه خوب پرتاب شده و نه سنگهای فلاخن که از نیروی بازورها شده ، هیچیک از اینها ، بآماج نرسد .

دروندیداد ، فرگرد (= فصل) هفدهم پاره ۹ از برای سنگ فلاخن واژه اسن Asan آمده واژه ای که در فارسی آس گوئیم و بمعنی سنگ میگیریم و گویندگان ما بهمین معنی بسیار بکار برده اند . واژه آسمان که بمعنی سنگمانند است همین واژه را در بردارد . آسمان نزد ایرانیان و هندوان مانند سنگ آسیاگردان دانسته شده است و باز همین واژه است که در آسیاب و باداس و دستاس و پاداس و خراس دیده میشود و آن سنگی است که از برای آرد کردن گندم و دانۀ دیگر با آب و باد و دست و پا و خریا گاو میگردد .

درفرگرد چهاردهم و ندیداد ، پاره ۹ ، فلاخن با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر آورده شده و گفته شده که این ابزارها باید از برای توجشن (جبران) گناهی به جنگاوران بخشیده شود و درین جا آمده که فلاخن باسی سنگ (اسن) . در گفتار تیر و کمان هم دیدیم که کمانگیران باید سی چوبۀ تیر در تیردان یا ترکش داشته باشند یعنی باندازه ای باشد که کشیدن آنها به جنگاوران گران نیاید .

در گزارش پهلوی اوستا در معنی واژه فرادخشانیه آورده شده: «سنگچه کوبن» .

هر چند واژه کوبن در گزارش اوستا خوانده نشده ، اما باید همان «کوبن» باشد از مصدر کوبیدن که در فرهنگها فارسی یاد گردیده و یک گونه پتک یا کزینۀ دانسته شده است . کوفن (= کوبن) مانند بسیاری از واژه های دیگر فارسی بهند راه یافته ، در زبان هندوستانی بمعنی فلاخن رایج است . هم چنین خود واژه فلاخن در آن زبان بکار می رود

پس از بکار افتادن زین ابزارهای گرم یا آتشین ، بسیاری از سازو برکهای جنگی پیشین از کار افتاده ، از آنهاست همین فلاخن که دیگر ابزار زدو خورد

در پهنه کارزار نیست ، اما هنوز شبانان (چوپانها) آنرا از برای کوسفندانی که از گله جدا شده ، بسوی دیگر میروند ، بکار میبرند و با پرتاب کردن يك سنگ از فلاخن ، آنها را از بیراهه بسوی گله بر میگردانند .

در ادبیات ما نیز این واژه همچنان زنده بجای مانده ، در شاهنامه فردوسی دیده نشده اما گویندگان پیش از او و پس از او همزمان او در گفتارهای خود بسیار بکار برده اند :

بنات النعش کرد او همی گشت  
چو اندر دست مرد چپ فلاخن

(منوچهری)

در فرهنگهای ما فلاخان و فلهاخن و فلاسنگ و جز اینها نیز یاد گردیده و از برای هر يك از آنها نیز گواهی از گویندگان آورده شده است .  
در اینجا برای اینکه سخن دراز نگردد باید کوتاه بگیرم و بهمین اندازه بسنده کنم .



اسناد

# مکاتبات تاریخی

مجله بررسی‌های تاریخی در  
هر شماره چند سندی از اسناد و  
مکاتبات تاریخی خطی را که قبلاً  
در جایی دیگر چاپ نشده باشد  
بچاپ میرساند. در این شماره بخش  
دوم از مقاله آقای محمد حسن  
سمسار که خودشروح و تفاسیری  
جالب در باب چگونگی احکام و  
فرامین و سازمان اداری دولت  
صفوی است، بچاپ میرسد.

## فرمان نویسی در دوره صفویه

پرفسور مینورسکی بنقل از شاردن می نویسد :

• در روزهای آدینه اسنادی که بمهر وزیران رسیده بود به حرم ارسال میگشت، و آنجا جمعه محتوی مهر همایون آورده میشد و پس از آنکه اسناد ومدارك جهت شاه قرائت میگردد مهردار محل مناسبی را بر روی فرمان مزبور ترومهر را تقدیم شاه میکرد تاوی آنرا بر آن محل بگذارد،<sup>۴۵</sup>

کار مهر کردن فرامین را گاهی نیز مهردار یا وزیر مهر شخصاً انجام میداد.

در یکی از اسناد سیاسی انگلیس در بساره آرتور ادواردز رئیس هیئت شرکت مسکو، که در سال ۹۷۶ بدربار شاه تهماسب آمده بود نوشته شده است:

• گفتگوی شاه با ادواردز دو ساعت دوام یافت، سرانجام سفیر انگلستان از شاه تهماسب امتیازاتی را که در کار تجارت میخواست گرفت و تمام شرایط را بر کاغذهای لاجوردی زرین نوشته و بوسیله منشی خاص شاه بمهر او مزین شد.<sup>۴۶</sup>

۴۵ - ص ۱۱۹ سازمان اداری

۴۶ - ص ۱۷۰ کتاب روابط سیاسی ایران - استاد نصرالله فلسفی

مهر دار عنوان «وزیر مهر» داشت و این سمت ظاهراً در اواخر دوره صفویه منسوخ شده بود، زیرا نویسنده تذکره الملوك از این سمت نامی نمی برد. پروفیسور مینورسکی نیز در سازمان اداری حکومت صفوی از وزیر مهر نامی نبرده است. اما در عالم آرای عباسی که از کتب تاریخی معتبر دوره صفویه است بنام وزیر مهر بر میخوریم.

از وزیر مهر مشهور دوره صفویه یکی میرزا عنایت الله اصفهانی وزیر مهر شاه عباس بزرگ است که بسال ۱۰۳۳ در بغداد در گذشت و جسد او را بنا بنوشته عالم آرا در کربلا بخاک سپردند. ۴۷ بنا بنوشته شاردن باید گفت که ظاهراً مهر کردن فرامین بدست شخص شاه انجام میشده است.

مهر های شاه در جعبه های خاصی در حر مسرا نگاهداری میشد و این جعبه بمهر دیگری که شاه همیشه بر گردن خود آویخته داشت، مهور بود. جعبه مهر شاه عباس دوم و شاه سلیمان را معمولاً مادر شاه محافظت می کرده است» ۴۸ در زمان صفویه فرمانها بوسیله شخص شاه مهر میگردید و مهر شاه در بالای هر فرمان زده میشد. هر گاه فرمان یادست خطی برای سفیری که تبعه ایران نبود صادر میگردید، شاه بجای بالای فرمان پشت آنرا مهر میگرد. این وضع را در اعتبار نامه های رابرت شرلی در سفر انگلستان می بینیم ۴۹

### مهر های پادشاهان صفوی

هر يك از پادشاهان صفوی دارای چند مهر بودند که از نظر شکل ظاهری و مطالبی که بر آنها کنده شده بود باهم تفاوت داشتند.

شاردن در سفر نامه خود شرحی درباره مهر های سلطنتی دوره صفوی نوشته، و تصاویر مهر های شاه سلیمان را در اطلس خود آورده است (عکس شماره ۱۰) وی می نویسد که سلیمان پنج مهر بشرح زیر داشت:

۱ - مهر مدور با هلالی بر آمده بالای آن که دایره ای کوچکتری در وسط داشت و در آن نوشته شده بود: بنده شاه ولایت سلیمان، و در اطراف آن اسامی

۴۷ - ص ۱۰۱ عالم آرای عباسی ج ۳

۴۸ - ص ۴۱۱ ج ۲ زندگانی شاه عباس

۴۹ - ص ۲۱۳ کتاب روابط سیاسی ایران



- ائمه را کنده بودند. این مهر از جنس فیروزه بود.
- ۲ - مهر بزرگ راست گوشه‌ای که مطالبی مانند مهر اول بر آن کنده بودند و از جنس فیروزه بود.
- ۳ - مهر کوچک مربعی که از جنس یاقوت بود و فقط عبارت وسط مهر اول بر آن نقش شده بود.
- ۴ - مهر کوچکی بشکل بیضی که نقش آن عبارت بود از بنده شاه دین

سلیمان ۱۰۸۰

- ۵ - مهر مدور کاملی که از نظر مضمون شبیه مهر اول بود.
- اما بررسی نقش مهرهای پادشاهان صفوی بر فرامین موجود اطلاعات بیشتری درباره انواع مهرها بدست میدهد.
- قسمتی از نقش مهرهای پادشاهان صفوی نیز بوسیله رایینودردو کتاب «آلبوم سکه‌ها و مهرهای پادشاهان ایران» و کتاب «سکه‌ها و مدال‌ها و مهرهای پادشاهان ایران» بچاپ رسیده است (عکسهای شماره ۱۱-۱۲-۱۳-۱۴)°
- الف - شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ ه. ق.)
- مهر گرد کلاهک دار:

اللهم صل علی محمد مصطفی و علی مرتضی و  
حسن رضی و حسین شهید کربلا (بکر بلا)،  
زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، موسی  
کاظم، علی بن موسی رضی، محمد تقی، علی نقی،  
حسن عسگری، محمد مهدی العبد اسماعیل بن  
حیدر صفوی ۹۱۴ (عکس ۱۱ شماره ۱)

ب - شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ ه. ق.)

۱ - مهر گرد ساده:  
بنده شاه ولایت طهماسب، محمد المصطفی  
علی المرتضی حسن الرضا حسین الشهد علی  
زین العابدین محمد الباقر جعفر الصادق موسی

۵۰ - لازم است از همکار ارجمندم سرکار خانم ملک‌زاده بیانی به جهت این دو کتابی که در اختیارم گذاردند، تشکر کنم.

الكاظم على بن موسى الرضا محمد التقى على  
النقى حسن العسكري محمد المهدي (عكس  
شماره ٣)

علاوه بر این مهر، از شاه طهماسب اثر دو مهر گرد ساده دیگر نیز وجود دارد که از نظر مضمون مانند مهر بالاست و تنها از نظر چگونگی حکاکی باهم تفاوت های کوچکی دارند. این دو مهر عبارتند از مهر فرمان شماره ١٢ ج ١ فرامین ماتن اداران بتاریخ ٩٥٠ و مهر شماره ٢ عکس ١١

٢- مهر کلابی شکل : الله و محمد و علی بنده شاه ولایت طهماسب  
سنه ٩٤٦

گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما  
چرخ بردوش کشد غاشیه شاهی ما  
( ف ١ مدارك تاریخی )

گذشته از مهر های نامبرده رابینو از مهر دیگری نام می برد که این جمله بر آن کنده شده است. «سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل»، که متأسفانه عکس آن در دست نیست.

ج - شاه محمد خدا بنده . (٩٨٥-٩٩٦ هـ . ق .)

١- مهر كك هك دار :  
حسبی الله غلام شاه جهان است سلطان محمد  
(از دو بیت شعر - غاشیه تنه - ا قسمتی قابل  
خواندن است) :

..... مولا امیر المؤمنینم

..... زجان و دل غلام کمترینم

(عکس ١١ شماره ٤)

د - شاه عباس بزرگ . (٩٩٦-١٠٣٨ هـ . ق .)

١- مهر گرد ساده :

بنده شاه ولایت عباس ٩٩٩ اللهم صل علی النبی  
والوصی والبتول والسبطین والسجاد والباقر  
والصادق والكاظم والرضا والتقی والنقی  
والزکی والمهدی (عکس ١١ شماره ٥)

۲- مهر گرد کلاهک دار :

حسبی الله بنده شاه ولایت عباس  
جانب هر که باعلی نه نکوست  
هر که گو باش من ندارم دوست  
هر که چون خاک نیست بردراو  
گر فرشته است خاک بر سر او  
(ف.ش. ۹. مدارک تاریخی)

۳- مهر کوچک کلابی شکل : خاتم بنده شاه ولایت ۹۹۶ (عکس ۱۱ -  
شماره ۶)

۵- شاه صفی . ( ۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ) ه. ق.

۱- مهر گرد کلاهک دار : حسبی الله هست از جان غلام شاه صفی ۱۰۳۸

جانب هر که باعلی نه نکوست  
هر که گو باش من ندارم دوست  
هر که چون خاک نیست بردراو  
گر فرشته است خاک بر سر او

(ف.ش. ۱۲. مدارک تاریخی) (عکس ش ۶)

مهر دیگری مانند مهر بالا بتاریخ ۱۰۳۸ بر فرمان ش ۱۹ همین کتاب  
وجود دارد .

۲- مهر گرد ساده :

هست از جان غلام شاه صفی ۱۰۳۸ اللهم صلی  
علی النبی والوصی والبتول والسبطین والسجاد  
والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی  
والنقی والعسکری والمهدی

(ف ش ۲۱ ج ۲ فرامین ماتناداران)

۳- مهر چهار گوش ساده : بنده شاه ولایت صفی ۱۰۳۸ (عکس ۱۱ -  
شماره ۸)

شاه عباس دوم . ( ۱۰۵۳ - ۱۰۷۸ ه. ق )

۱- مهر چهار گوش ساده : بنده شاه ولایت عباس ۱۰۵۲



بنده شاه ولایت عباسی ثانی ۱۵۰۲ اللهم صل  
على النبي والوصي والبتول والسبطين والسجاد  
والباقر والصادق والكاظم والرضا والتقى  
والزكى والمهدى (۱۰۵۵)

(ف.ش. ۳۰ ج ۲ فرامین فارسی)

۲- مهر گرد ساده :

بنده شاه ولایت عباس ۱۰۵۹ اللهم صلی علی  
النبي والوصی والبتول والسبطین والباقر  
والكاظم والصادق والرضا والتقى والنقى  
والحسن والمهدى (عکس ۱۱ شماره ۱۰)

۳- مهر گرد ساده :

حسبی الله. بنده شاه ولایت عباس ثانی

جانب هر که باعلی نه نکوست

هر که گوباش من ندارم دوست

هر که چون خاک نیست بردراو

گر فرشته است خاک بر سر او

۴- مهر گرد کلاهک دار:

الله سبحانه مالک الملك. بنده شاه ولایت عباس

ثانی- اللهم صل علی محمد مصطفی و علی

مرتضی و حسن رضی و حسین شهید کربلا علی

زین العابدین محمد باقر و جعفر صادق موسی

کاظم علی بن موسی رضی محمد تقی علی نقی

حسن عسگری محمد مهدی (ف.ش. ۳۴

مدارک تاریخی)

۵- مهر گرد کلاهک دار :

ر- شاه سلیمان: (۱۰۷۸ - ۱۱۰۶ ه.ق.)

الملك لله انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن

الرحيم ۱۰۷۹ الحمد لله الذي فضلنا على كثير

من عباده و صل على خير خلقه محمد واله

(عکس ۱۱ شماره ۱۲)

الله محمد علی (امام حسن) (امام حسین) ۱۰۷۸

(۶)

۱- مهر گرد کلاهک دار :

۲- مهر کلاهک دار :

- گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما  
چرخ بردوش کشد غاشیه شاهی ما  
(عکس ۱۱ شماره ۱۳)
- ۳- مهر گلابی شکل : بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۷ (عکس  
۱۲ شماره ۱۴)
- ۴- مهر چهار گوش کلاهک دار: بسم الله بنده شاه ولایت سلیمان ۱۰۷۷ (عکس  
۱۲ شماره ۱۵)
- ۵- مهر گرد کلاهک دار : حسبی الله بنده شاه دین سلیمان است.  
جانب هر که باعلی نه نکوست  
هر که گو باش من ندارم دوست  
هر که چون خاک نیست بردراو  
گر فرشته است خاک بر سر او  
(عکس ۱۲ شماره ۱۶)
- ۶- مهر گرد کلاهک دار : بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم صل علی محمد  
المصطفی وعلی المرتضی و فاطمة الزهراء والحسن  
والحسین و علی زین العابدین و محمد الباقر  
وجعفر الصادق و موسی الكاظم و علی الرضا و  
محمد التقی و علی النقی و الحسن العسگری  
والمهدی العجته صاحب الزمان  
(عکس ۱۲ شماره ۱۷)
- ح - شاه سلطان حسین (۱۱۰۶-۱۱۳۵ ه.ق.)
- ۱- مهر گرد نده دار کلاهک دار: نکین سلطان جهان وارث ملک سلیمان<sup>۵۱</sup>  
حسبی الله اللهم صل علی النبی والوصی والبتول  
والمجتبی والحسین والسجاد والباقر والکاظم  
والرضا والتقی والنقی والزکی والمهدی  
(عکس ۱۲ شماره ۱۸)

۵۱ - رابینو هنگام خواندن مهر متوجه کلمه نکین نشده است.

۲- مهر چهار گوش كوچك كلاهك دار: بسم الله بنده ولايت سلطان حسين ۱۱۱۱  
(عكس ۱۲ شماره ۱۹)

۳- مهر چهار گوش كلاهك دار: بسم الله الرحمن الرحيم كمتريين كلب  
امير المؤمنين سلطان حسين ۱۱۲۵ (عكس  
۱۲ شماره ۲۰)

۴- مهر كردندان دار كلاهك دار: حسبى الله. اللهم صل على النبي والوصى والبتول  
والحسن والحسين والسجاد والباقر والصادق  
والكاظم والرضا والتقى والنقى والزكى والمهدى  
(عكس ۱۴ شماره ۲۱)

۵- مهر كرد كلاهك دار: حسبى الله بنده شاه ولايت حسين ۱۱۱۲

جانب هر كه با على نه نكوست  
هر كه گو باش من ندارم دوست  
هر كه چون خاك نيست بر دراو  
گر فرشته است خاك بر سر او

(عكس ۱۳ شماره ۲۲)

۶- مهر چهار گوش: بنده فرمانبر مولى حق سلطان حسين (عكس ۱)

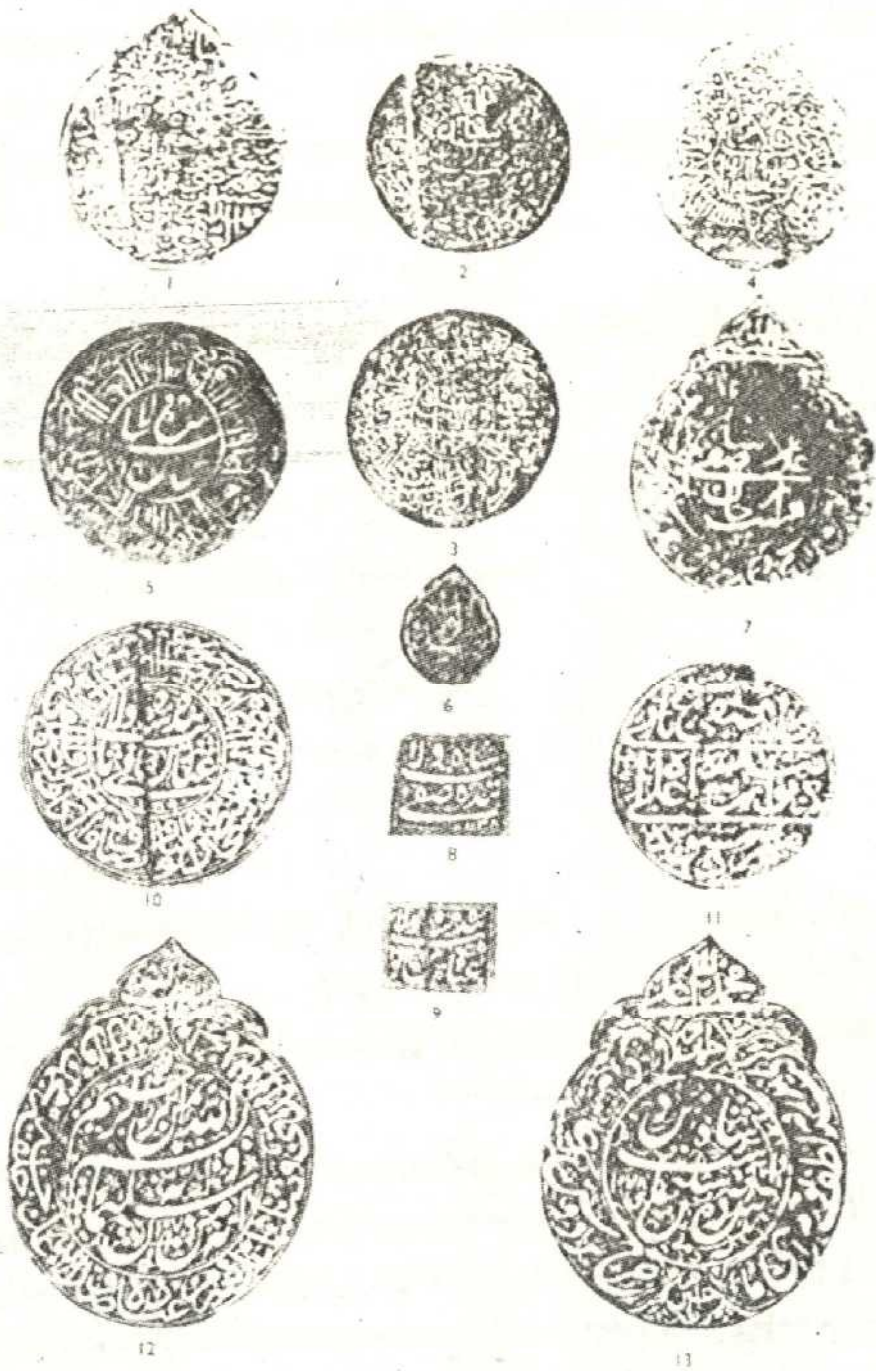
ط - شاه طهماسب ثانی . ( ۱۱۴۲ - ۱۱۴۵ ه . ق . )

۱- مهر چهار گوش: بنده شاه ولايت طهماسب ۱۱۳۹ (عكس ۱۳

شماره ۲۳)

گذشته از این مهرها ، اثر مهر دیگری در بعضی فرمانها وجود دارد که عبارتست از « مهر مسوده ، هنگامیکه مسوده ( چر کنویس ) فرمانها تهیه میگردد ، و یا آنکه دستورات شاهی در حاشیه عرایض نوشته میشود ، آنها را با مهر مسوده مهور میگردند ، که نشانه صحت مسوده و موافقت پادشاه با صدور فرمان بود . تنها در اینصورت بود که فرمانها پاکنویس میشد و یا بر مبنای دستورات ، فرمان کامل بصورت پاکنویس تهیه میشد . در عریضه خلیفه اوج کلیسا و فرمان شماره ۴۰ از کتاب فرامین فارسی ماتناداران این وضع را مشاهده میکنیم .





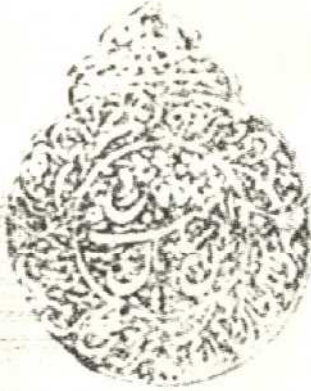
نقش مهر های پادشاهان صفوی



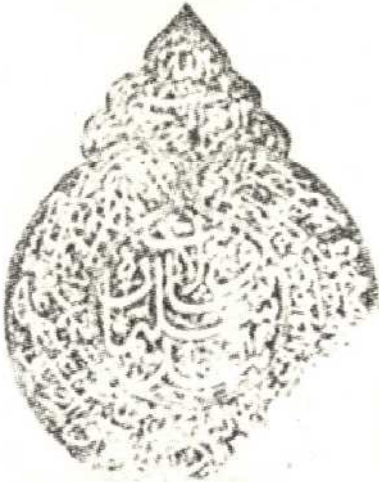
14



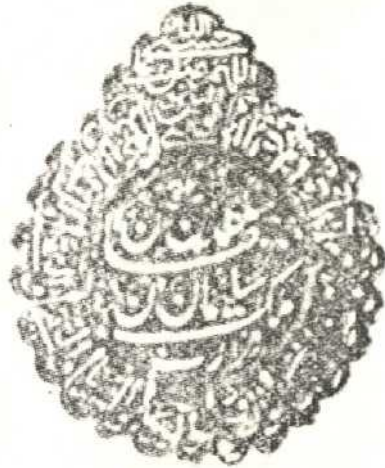
15



16



17



18



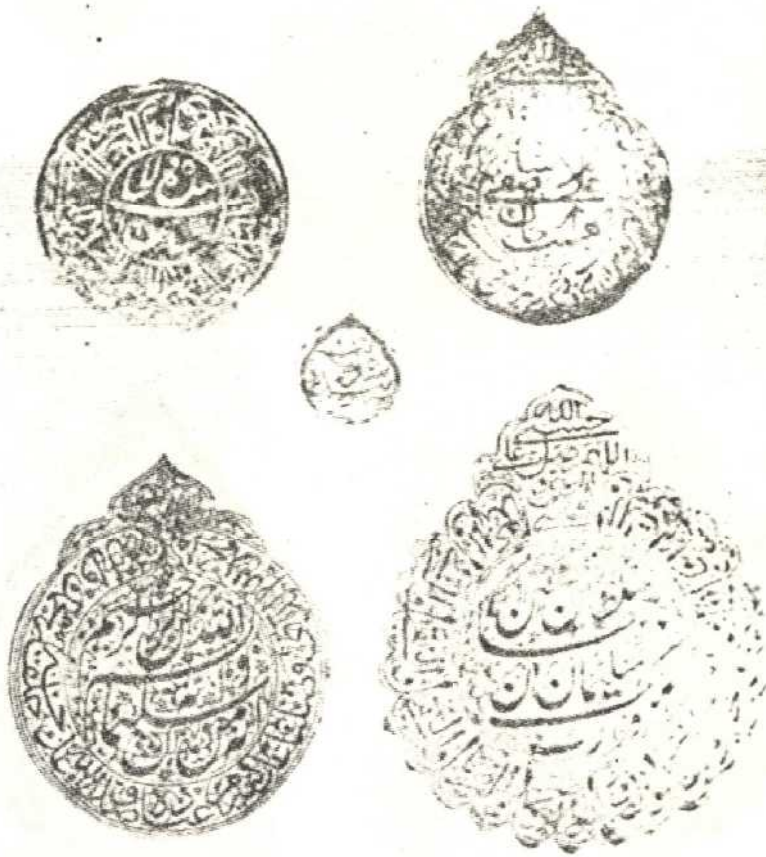
19



20

نقش مهر های پادشاهان صفوی

SEALS OF THE SAFAVIS



1. Safi I.  
 2. Abbas I.  
 3. Sultan-Sultan I.  
 4. Hussein I.

نقش مهر های پادشاهان صفوی





فردین علی  
آنکه چون عالمه کورین من عالم شهید من منسب کسب

نبار و مبرک است که در این عالم من منسب کسب

مشا را بر عقل است و فرمانم که انصاف از بریل الی و حکم منسب

در ضمن آن منسب شهید و درین نوزاد منسب کسب

عقاد منسب که در این منسب کسب

منسب شهید و در این منسب کسب

سوی آنکه منسب کسب

مشا را بر عقل است و فرمانم که انصاف از بریل الی و حکم منسب

اصلا و عقلا و اجساد و جوار منسب کسب

و احوال منسب کسب



21



22



23

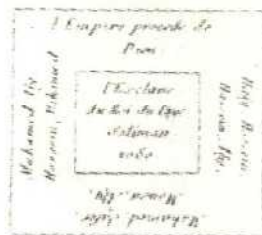
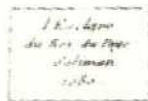


24



25

نقش مهر های پادشاهان صفوی



نقش مهرهای شاه سلیمان (از اطلس شاردن)



اثر دو مهر مسوده از این دوره در دست است که عبارتند از :

۱ - مهر مسوده شاه عباس ثانی: بنده شاه ولایت عباس ثانی، مهر مسوده دیوان

اعلی ( ف . ش . ۴۰ . ج ۲ فرامین فارسی )

۲ - مهر مسوده شاه صفی ثانی: بنده شاه ولایت صفی ثانی، مهر مسوده دیوان

اعلی (عکس ۱۱ شماره ۱۱)

در اینجا باید یادآور شویم که شاه سلیمان بسال ۱۰۷۷ بنام شاه صفی ثانی سلطنت نشست. پادشاهی او بسبب جوانی و کم تجربگی و افراط در شرابخواری و هوسرانی با آشفتگی بسیار در کار کشور و مزاج خود او همراه شد.

قحطی و هرج و مرج و حوادث طبیعی چون زلزله، و بیماری روز افزون شاه سبب گردید که کار آشفتگی کشور بالا گیرد.

در باریان و حرم نشینان که گفته حکیم باشی را مبنی بر اینکه انتخاب ساعت تاجگذاری شاه سعد نبوده پذیرفته بودند، شاه را بر آن داشتند که مجدداً تاجگذاری کند. در سال ۱۰۷۹ شاه صفی ثانی بار دیگر تاجگذاری کرد و برای رهائی از بلایای گذشته نام خود را نیز از صفی بسلیمان تغییر داد. مهر مسوده موجود مربوط بسالهای اول سلطنت شاه سلیمان است.

درجه اهمیت مهرهای پادشاهان صفوی متفاوت بود. مهمترین مهر در میان مهرهای شاهی مهری بود که جعبه مهرهای شاهی بآن ممهور میشد و بنا بنوشته شاردن همیشه شاه آنرا برگردن آویخته داشت.

شاردن در شرح انواع مهرهای شاه سلیمان این مهر را مهر بزرگ راست گوشه ای از جنس فیروزه معرفی کرده، که اطراف آن اسامی چهارده معصوم و وسط آن نام شاه سلیمان کنده شده بود. اگرچه آویختن مهری ببزرگی آنچه شاردن وصف میکند بگردن کار آسانی نیست، و بعید است که شاه چنین مهری را بگردن بیاویزد. (زیرا مهری که بتواند حاوی نام تمام ائمه بعلاوه نام شاه باشد مهری است نسبتاً بزرگ) اما چون مدرک دیگری در دست نیست باید آنرا پذیرفت.

آنچه مسلم است این مهر برای مهر کردن فرامین رسمی بکار برده نمیشد.

زیرا در هیچیک از فرامین موجود اثر این مهر وجود ندارد. (شاید در دستورات سری و خصوصی یا فوری شاه از آن استفاده می‌شده است.)  
دومین مهر مهر چهار گوش ساده‌ایست که معمولاً تنها نام شاه بر آن کنده شده بود و فقط بر «ارقام» زده می‌شد. بعد از این دو مهر بزرگ گرد که یکی ساده و دیگری کلاهک‌دار بود قرار داشتند. این دو مهر را بر احکام و پروانچه‌ها می‌زدند. تفاوت این دو مهر روشن نیست و نمی‌دانیم که مورد خاص بکار بردن هر یک چه بوده است توضیحات شاردن درباره موارد استعمال هر یک از مهرها متأسفانه بسیار نارساست.

وی مینویسد که مهر کلاهک‌دار «برای امور دیوان ممالک از قبیل عهدنامه‌ها و مکاتبات با خارجیان و احکام اجازه‌نامه‌ها»<sup>۵۲</sup> بکار می‌رفت و مهر ساده «برای امور خاصه و امور سپاه مورد استفاده قرار می‌گرفت»<sup>۵۳</sup>. اما بررسی فرمانهای موجود این موضوع را نشان نمی‌دهد.  
(بطور نمونه باید از فرمان شماره ۳۴ کتاب مدارک تاریخی نامبرد که دارای مهر گرد کلاهک‌دار و شامل حکم مقررری همه ساله برای یکی از غلامان خاصه می‌باشد.)

بنابراین نمیتوان با قاطعیت معلوم کرد که هر یک از مهرها در چه موردی بکار می‌رفته است. علاوه بر مهرهای نامبرده دسته دیگری از مهرها وجود داشتند که آنها را باید مهرهای درجه سوم و کوچک نامید. این مهرها برای مهر کردن دستورات عادی و معمولی بکار می‌رفت و در فرامین رسمی و اداری و دولتی اثر آنها دیده نمیشود.

شاردن در این باره می‌نویسد:

«صدراعظم بعرض شاهنشاه (شاه سلیمان) رسانید که يك عده از جوانان اعیان و اشراف مست کرده در جوار کاخ همایونی موجب اختلال گشته‌اند. حسب الامر بتمام سربازان و افسران فرمان داده شد که من بعد هر کس را در کوچه مست و مخمور ببینند همانجا شکمش را پاره کنند. فقط کسانی که

۵۲ - ص ۲۶۷ سازمان اداری

۵۳ - ص ۲۶۷ سازمان اداری



جواز مهوری به مهر کوچک همایونی در دست دارند، از مجازات معاف خواهند بود. شاهنشاه فی الفور دستور داد برای تمام رجال و بزرگان ممتد بمشروب از این جوازا اعطاشود. ۵۴.

مهر مورد نظر شاردن باید مهر بیضی شکلی باشد که تصویر آنرا در اطلس خود آورده است (عکس ۱۰) در کار مهر کردن فرمانها دواتداران نیز نقشی بعهده داشتند.

در سازمان اداری صفوی دو نفر دواتدار خدمت میکردند. این دواتداران که دارای لقب مقرب الخاقان بودند عبارت بودند از:

۱ - مقرب الخاقان دواتدار مهر انگشتر آفتاب اثر (دواتدار ارقام)

۲ - مقرب الخاقان دواتدار (احکام و پروانجات)

کتاب تذکرة الملوك و ظایف دواتدار مهر انگشتر آفتاب اثر، را چنین تعیین کرده است:

«ارقام بیاضی و دفتری را (که) واقعه نویسان طغرا میکشند، مشارالیه به مهر آثار میدهد. ۵۵ در باره وظایف دواتدار احکام و پروانجات چنین آمده است:

«ارقام و احکام و پروانجات (ی) که عالیجاه منشی الممالک طغرا میکشد، مهربادن آن مختص دواتدار مذکور است» ۵۶

در باره کلمه «ارقام» که در آغاز جمله بالا آمده است توضیح کوتاهی لازم است. و آن اینکه ذکر کلمه ارقام یکی دیگر از مواردی است که میتواند نشاندهنده اشتباهات نویسنده تذکرة الملوك باشد.

بامراجعه بفصل وظایف منشی الممالک میتوان دید که در آن طغرا کشیدن ارقام جزء وظایف وی نیست، و تنها از پروانجات و احکام سخن بمیان آمده است. در حالیکه در اینجا ارقام نیز بآن افزوده شده است.

باین سان باید گفت که نویسنده تذکرة الملوك در ذکر کلمه «ارقام» در مورد شرح وظایف دواتدار گرفتار اشتباه شده است.

۵۴ - س ۱۹۴ ج ۳ سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی

۵۵ - س ۲۶ تذکرة الملوك

۵۶ - س ۲۶ تذکرة الملوك



مینورسکی در کتاب - سازمان اداری حکومت صفوی می نویسد :  
دواتداران صاحبان مناصبی بس دون بودند ، و موجب آنان بسیار نبود ، و  
دربارهای عام در صف سپاهیان و اسلحه داران قرار میگرفتند .<sup>۵۷</sup> منصب  
دواتداران چنانکه پرفسور مینورسکی ذکر کرده مناصبی بس دون هم نبوده .  
درست است که دواتداران در مجلس شاهی اجازه نشستن نداشتند ، اما این  
دلیل پستی درجه و مقام آنها نبود . بلکه داشتن اجازه ورود و حضور در مجلس  
شاهی خود نشانه بلندی مقام است .

در تاریخ صفوی بدواتدارانی برمیخوریم که مناصب عالی را شاغل شده اند .  
از آنجمله اند محراب خان قاجار که در جوانی در دربار شاه عباس منصب  
دواتداری داشت و بسبب حسن خدمت و آداب دانی از زمره مقربان بساط عزت  
گشت و . . . . چون آثار کاردانی و لیاقت و مردانگی از صورته حالش ظاهر و  
نمایان بود . . . . برتبه امارت ترقی کرده و ایالت ولایت طیس گیلکی باو  
تفویض گردید . . . . و هر چند سال بایالت ولایتی از ولایت خراسان معزز و  
ممتاز میگردد .<sup>۵۸</sup>

از بررسی وظایف دواتداران نتایج زیر بدست میآید :

۱- « ارقام » که بوسیله مجلس نویس طغرا کشیده میشد ، توسط دواتدار  
مهر انگشتر آفتاب بهمیرسید . تذکره الملوك از چگونگی کار دواتداران  
اطلاعی نمیدهد . اما ظاهراً وظیفه آنها این بوده که مهر شاهی را با مرکب  
آغشته کرده تقدیم میداشتند ، تا شاه ارقام را مهور کند . مهری که ارقام با  
آن مهور میشد مهر چهار گوش بود که مادر شرح مهرها آنرا « دومین » مهر  
بشمار آوردیم . و بایستی بر انگشتری سوار باشد . زیرا دواتدار آن نیز بنام  
دواتدار مهر انگشتر موسوم بوده است .

مینورسکی این مهر را مهری بیضی شکل تصور کرده که نقش آن بر یکی  
از فرامین سلطنتی موزه بریتانیا دیده میشود . این تصور متأسفانه درست نیست  
زیرا دواتدار مهر انگشتر تنها مأمور مهر کردن ارقام بوده ، و بر ارقام نیز تنها

۵۷ - ص ۱۱۹ سازمان اداری صفوی

۵۸ - عالم آرای عباسی - ص ۱۰۰۸

مهر چهار گوش زده میشد. بنابراین مهر مورد نظر مینورسکی «مهر انگشتر» نیست.

۳- احکام و پروانجات که بوسیله منشی الممالک طغرا کشیده شده بود، توسط دو اتدار مخصوص پروانجات مهر میگردد. مقام وی از نظر درجه و اهمیت، پائین تر از دو اتدار ارقام بود، و به همین مناسب میزان حقوق او نیز کمتر بود. نویسنده تذکرة الملوك در فصل آخر کتاب خود که شامل ذکر مبلغ و مقدار مواجب و رسوم ارباب مناصب<sup>۵۹</sup> است مقدار حقوق آنها را چنین ذکر کرده است:

«دو اتدار ارقام مبلغ چهل و سه تومان و یک هزار و کسری مواجب و تیول<sup>۶۰</sup>، و مقداری نیز از محل رسوم اجارات و تیول درآمد داشت.

«دو اتدار احکام مبلغ بیست و چهار تومان و دو هزار کسری مواجب و تیول<sup>۶۱</sup>، و مقداری نیز از محل رسوم اجارات و تیول و جز آن درآمد داشت.

این نتایج، طبقه بندی ما را در انواع فرامین و درجه اهمیت آنها تأیید میکند.

در اینجا لازم است که پیرامون مهر انگشتر آفتاب اثر توضیحاتی بدهیم. نظر پرفسور مینورسکی درباره مهرها، چنانکه خود وی نیز معترف است متأسفانه «مبهم و مورد شك و تردید است»<sup>۶۲</sup> و حتی گاهی همراه با اشتباه. وی درباره «مهر انگشتر آفتاب اثر» یا «مهر آثار» می نویسد:

«مهر انگشتر آفتاب آثار یا مهر آثار شاید همان مهری باشد که اثرش در فرمان ۱۰ موجود است و حاشیه و هاله ای از آب طلا که با دست کشیده شده است آنرا احاطه کرده. این امر کاملاً اصطلاح آفتاب آثار را تعبیر و تفسیر میکند»<sup>۶۳</sup> این گمان متأسفانه بسیار دور از درستی است زیرا عنوان «آفتاب اثر» یا «مهر آثار» هرگز عنوان و لقبی برای مهر معینی نبوده است

۵۹ - س ۵۱ - تذکرة الملوك

۶۰ - س ۵۸ تذکرة الملوك

۶۱ - س ۵۷ تذکرة الملوك

۶۲ - س ۲۷۰ سازمان حکومت اداری صفوی

۶۳ - س ۲۶۹ سازمان اداری حکومت صفوی

بلکه «مهر آثار» یا «آفتاب اثر» در حقیقت صفتی است برای «مهر» نه عنوان آن چنانکه کلمه «اشرف» نیز دارای چنین وضعی است «و چون پروانچه بمهر اشرف رسد اعتماد نمایند» (ف - ۹ - مدارک تاریخی) و اگر این کلمات را عنوان ولقی برای مهرها بدانیم باید بدنبال «مهر اشرف» هم بگردیم.

اشتباه این دانشمند محقق از شمسه طلالی نقش شده بدور مهرناشی شده است. در حالیکه میدانیم کشیدن شمسه و ترنج مذهب در اطراف مهرهای سلطنتی امری معمولی و رایج بوده است. و این برای تزئین فرمان بوده، نه تفسیر و تعبیر صفت «مهر آثار»ی. بعلاوه بکار بردن صفت «مهر آثار» برای مهرشاهی در فرمان نویسی دوره صفویه امری رایج بوده و برای انواع مهرها بکار میرفته است، نه مهر معینی. در پایان فرمان شماره ۳۴ از کتاب مدارک تاریخی این جمله بچشم میخورد «و چون پروانچه بمهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند» و مهر آن نیز مهر گرد کلاهک داراست. در آخر فرمان شماره ۱۷ از همان کتاب این جمله دیده میشود «و چون رقم بمهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند» در حالیکه مهر آن مهر چهار گوش است.

جمله آخر فرمان ۴۲ از کتاب فرامین فارسی ماتناداران چنین است «و چون پروانچه بمهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند» و مهر آن مهر گرد ساده است این مقایسه نشان میدهد که «مهر آثار» یا «اشرف» هیچیک عنوانی برای مهر معینی نبوده اند.

گفتگوی پیرامون مهرها را با چگونگی تهیه و کندکاری آنها پایان میدهیم. شاردن در شرح تاجگذاری شاه صفی (سلیمان) مینویسد:

«امر شد هر چه زودتر اسم شاه عباس از روی مهرهای دولتی که همیشه از جواهرند و از دربار از کیسه مختوم بمهر صدر اعظم در آورده اند محو شود، و بجای آن نام صفی حك گردد، و در بعضی که نام عباس را بتنهائی نمیتوان محو کرد هر چه کنده شده محو کنند و اگر تاب تراش نداشته باشند بکلی خرد نموده و تجدید نمایند.»<sup>۶۴</sup>



نوشته شاردن بر مبنی اینکه شاه دستور داد تنها نام عباس را محو کرده و بجای آن نام صفی را حک کنند مقرون بصحت نیست زیرا با مطالعه مهرهای صفوی دریافتیم که نام شاهان همیشه در میان مهر کنده شده، و در اطراف آن غالباً اشعاری در مدح علی، یا اسامی ائمه حک می شده است این شباهت سبب شده که شاردن تصور کند که مهر پادشاه جدید همان مهر شاه سابق است که تنها نام آنرا تغییر داده اند. در حالیکه مختصر دقتی در طرز حکاکی مهرها این موضوع را روشن میکند که مهر دوباره کنده شده است. بعلاوه از نظر فنی این کار یعنی تنها تغییر نام میسر نیست زیرا بناچار باید اول قسمت میانه مهر را که محل نام شاه است تراش داد و صاف کرد، تا بتوان نام تازه بر آن کند و در این صورت میانه مهر گوشتی از اطراف آن خواهد گردید و اثر آن بر کاغذ منعکس نمیشود.

بنابر این باید گفت که هنگام جلوس هر پادشاه مهرهای شاه سابق را تراش داده و مهر تازه بر آن میکنند، و یا آنکه مهر را میشکستند و مهر تازه ای میکنند. مهرهای شاهی معمولاً بر سنگهای گرانها چون یاقوت و زمرد و فیروزه کنده میشود.

فرمانها پس از آنکه بمهر شاهی میرسید به دفترخانه همایون اعلی، که در حکم دفتر مرکزی و سازمان اداری حکومت صفوی بود میرفت. و پس از ثبت در دفاتر مربوط بمهر ناظر و داروغه دفترخانه میرسید. پس از آن فرامین از دفترخانه همایون اعلی، به دیوانهای مربوطه فرستاده میشد. اگر فرامین مربوط بامور ممالک بود «بدیوان ممالک» و اگر بامور خاصه مربوط میشد «بدیوان خاصه» فرستاده میشد. مثالها بدیوان صدور میرفت، و احکام قضائی را نزد دیوان بیگی میفرستادند.

بدین سان هر فرمانی را بدیوان مربوط خود، یا دیوانی که مسوده فرامین در آنجا تهیه شده بود میفرستادند که در دفاتر مربوط ثبت گردد. فرامینی که جنبه مالی داشت مستلزم گذران تشریفات مفصل تری بود. اینگونه فرامین باید بمهر مستوفی الممالک یا مستوفی خاصه رسیده و در دیوان آنها ثبت برسد.

فرمانهای مربوط بکارکنان دربار و حرم باید بمهر ایشیک آقاسی باشی برسد. در مواردی که فرمان مربوط بمخارج دربار بود و بایستی از محل درآمد های خاصه پرداخت شود باید بمهر ناظر بیوتات نیز ممهور گردد، تا قابل پرداخت باشد.

فرامین چنانکه گفته شد در دفاتر گوناگون ثبت میگردد (ظاهراً در هر نوبت ثبت رونوشتی از متن فرمان در دفاتر نوشته میشد) و پس از ثبت در هر دفتر ثبت کننده فرمان جملائی از قبیل ملاحظه شد، قلمی شد، صحیح است، مرقوم شد و مانند آنها بر پشت فرمان مینوشت و مهر میکرد. (عکس ش ۱۶) پس از طی این تشریفات فرامین بدست صاحبان آنها میرسید. اما صاحبان فرامین باید فرمان خود را بمهر مهرداران «مهر همایون» و مهر «شرف نغاز» برسانند.

نویسنده تذکرة الملوك در باره مهردار مهر همایون که لقب مقرب الخاقان داشت می نویسد که «از جمله مناصب عظیمه و مجلس نشین بهشت آئین است . . . .»

«شغل مهردار در قدیم الايام آن بوده که ارقام وزارتها و استیفاها و کلانتریها و غیره را بعد از ثبت دفاتر بمهر (ثبت مهر همیون) که نزد مهردار مزبور است در ضمن ارقام در گوشه عنوان مهر مینموده و در او آخر این ضابطه مضبوط نبود بلکه رسوم خود را از قرار تصدیق دفتری باز یافت مینمودند» ۶۵ در باره مهردار مهر «شرف نغاز» نیز مینویسد:

«شغل مشارالیه آنست که ارقام واحکام امر او وزراء و مستوفیان و لشکر نویسان و قاطبه ارباب مناصب جزء و کل را که در اردوی معلی و یا ممالک محروسه ایران تعیین میشده، گوشه ضمن ارقام را در برابر مهر «همایون» بمهر کوچک «شرف نغاز» مهر نماید، و چنانچه صاحبان مناصب، رقم منصب خود را بجهت مدافعه رسوم مقرره بمهر داران نمیدادند، تصدیق رسوم مقرره خود را از



سررشته دفاتر توجیه دیوان اعلیٰ مشخص و معین، و بقلم ارباب حوالات دیوانی عرض، و از وجوه معینه بازیافت، و ارقام مناصب خواه به مہری کہ در نزد مہر داران ضبط است میرسیدہ یا نہ میرسیدہ، رسوم مستمری خود را اخذ مینمودہ اند. چنانکہ نویسنده تذکرۃ الملوک می نویسد، این مرحلہ از تشریفات و مہر کردن فرامین مدتی در دورہ صفویہ متداول بودہ و بعد منسوخ شدہ، و غالباً فرامین بمہرهای نامبرده مہور نمیشدہ است.

چنانکہ گذشت مہر داران نامبرده از ہر فرمانی کہ صادر میشدہ و جنبہ انتفاعی و مالی داشتہ مبلغی بعنوان رسوم دریافت میگردانند، و علت مہور کردن فرامین برای دریافت ہمین رسوم بودہ است. مہر داران با آنکہ از مقام اداری و مزایای مالی مهمی برخوردار بودند، در کار صدور فرامین نقش عمدہ ای بمعہند نداشتند.

نباید از یاد برد کہ مقام مہر دار مہر ہمایون بمراتب برتر از مہر شرف نفاذ بود. مہر دار مہر ہمایون در حضور شاہ اجازہ نشستن داشت و مہر دار مہر شرف نفاذ مجبور بود بایستد. نتیجہ گیری پرفسور مینورسکی از وظایف مہر دار مہر ثبت مہر ہمایون « متأسفانہ اشتباہ است.

وی می نویسد:

« مہر دار مہر ہمایون فی الواقع مسئول نگہداری مہر ہمایون کہ معمولاً بدست مادر شاہ سپردہ میشدہ نبود. در روزهای آدینہ اسنادی کہ بمہر وزیران رسیدہ بودہ در حرم ارسال میگشت و آنجا جعبہ محتوی مہر ہمایون آورده میشد و پس از آنکہ اسناد و مدارک جهت شاہ قرائت میگردد، مہر دار محل معہود و مناصبی را بر روی فرمان مزبور تر و مہر را تقدیم شاہ میکرد تا وی آنرا بر محل بگذارد.» ۶۷

پرفسور مینورسکی چنین گمان کرده است کہ « مہر ہمایون » یکی از مہرهای سلطنتی بودہ و در جعبہ مہرهای پادشاہی حفظ، و بدست شاہ بر فرمانہا زودہ میشدہ است. در حالیکہ « مہر ہمایون » مہر کوچک کم اهمیتتی بود کہ بوسیلہ خود مہر دار « مہر ہمایون » حفظ میگردد و بنا بنوشته تذکرۃ الملوک « ہر سہ سال



يك بار مبلغ سی تومان قیمت بند مهر<sup>۶۸</sup> بابت نگاهداری آن میگرفت. و چنانکه در ضمن شرح وظایف مهرداد نوشتیم این مهر پس از ثبت فرامین در دفاتر بوسیله مهرداد پشت فرمانها زده میشد، در اواخر دوره صفویه اینکار انجام نمیشد و فرامین بدون این مهر نیز معتبر بود. نمونه مهر «ثبت مهر همایون» را (گوشه چپ عکس ش ۱۶) میتوان مشاهده کرد.

منبع و مأخذ وظایفی که مینورسکی از نظر تعیین محل مهر و غیره برای مهرداد تعیین کرده متأسفانه روشن نیست. بنابراین نمیتوان بدرجه درستی یا نادرستی آن پی برد.

شاردن در شرح فروش جواهرات خود بشاه سلیمان می نویسد:

«در بیست و پنجم (اوت) بعنایت الهی معامله خود را باناظر تمام کردم،<sup>۶۹</sup>  
«در اوایل سپتامبر ناظر فرمان حواله وجوه مرا بعنوان هلندیان تسلیم  
داشت»<sup>۷۰</sup>

«ناظر فرمان مزبور را بسرعت تمام تسلیم من کرد اگر من شخصاً میخواستم  
آنها بگیرم بیش از یکماه جریان کار طول داشت»<sup>۷۱</sup>.

اگر این کندی کار را عیبی بشمار آوریم در برابر آن حسن بزرگ صحت و  
دقت وجود داشت که شاردن خود بدان معترف است

وی می نویسد: بااطمینان میتوانم بگویم که چنان دقت و صحتی در کار  
اداری دولت صفوی وجود دارد که هر کس هر گونه اطلاعی از فرامین شاهی  
مربوط بهر زمانی که بخواهد میتواند بدست آورد. و این خود نظم و ترتیب کار  
بایگانی دیوانهای دولت صفوی را بخوبی نشان میدهد.

در بررسی فرامین دوره صفوی بواژه های «دفتری» و «بیاضی» بر میخوریم  
که باید آنها را عناوینی برای دودسته از فرمانهای این دوره بدانیم.  
فرمانهای دوره صفوی بطور کلی بدو دسته بیاضی و دفتری تقسیم میشدند.  
نحوه صدور فرامین دفتری بهمان صورتی بود که شرح آن نوشته شد. اینگونه

۶۸ - ص ۵۷ تذکره الملوك

۶۹ - ص ۲۲۴ ج ۳ سفرنامه شاردن ترجمه محمدعباسی

۷۰ - ص ۲۳۱ ایضاً

۷۱ - ص ۲۳۵ ایضاً

فرامین باتشریفات کامل صدور می‌یافت. اما فرامین بیاضی، شامل آندسته از فرامین میشد که پس از مهور شدن به‌شاهی بلافاصله بدست صاحب‌فرمان داده میشد، یا بکسی که فرمان بنام او صادر شده بود ابلاغ می‌گردید، و تشریفات ثبت در دفاتر را نمی‌گذراند.

چون برخی احکام سلطنت در رنگ برنمی‌تابد از جهت تعجیل و اخفای راز، منشور مقدس تنها بنگین‌شاهی پیرایه گیرد و از دفاتر رنگ‌گذرد و آنرا حکم بیاضی گویند.

تعجیل تیغ یار بود در هلاک ما حکم بیاضی که بدفتر نمی‌رسد این توصیفی است که در فرهنگ آنندراج از حکم بیاضی شده است. این توضیح میرساند که فرامین بیاضی عبارت بوده‌اند از فرامینی که بدو سبب سری بودن، یا فوریت صدور مییافتند و برای جلوگیری از اتلاف وقت یا افشای مضمون، از ثبت و ضبط آنها در دفاتر مختلف خودداری می‌گردید. ارقام و احکام و پروانچه‌ها هر کدام ممکن بود که بیاضی یا دفتری باشند در مورد ارقام در تذکرة الملوك در بخش وظایف دو اتداری مهر انگشتر آفتاب اثر چنین آمده است:

ارقام بیاضی و دفتری را که واقعه نویسان طغرا میکشند مشارالیه به مهر مهر آثار میدهد.

پرفسور مینورسکی درباره فرامین دفتری و بیاضی مینویسد:  
 «اولی محتملاً آنست که از مسوده‌ها صادر میگشت و درمی (پا کنویس) مستقیماً بامر شاه نوشته میشد.» ۷۲

باید گفت که متأسفانه این احتمال مقرون بصحت نیست و چنانکه گفته شد فرمانهای بیاضی و دفتری از نظر ثبت و گذراندن مراحل اداری تقسیم‌بندی میشدند.

بر آنچه پیرامون شیوه و چگونگی فرمان نویسی در صفویه نوشتیم، باید این توضیح مختصر را بیفزائیم.

در آغاز پادشاهی سلسله صفویه ، یعنی از زمان شاه اسمعیل اول تا واسط سلطنت شاه تهماسب فرمانها بشیوه پیش از دوره صفوی نوشته میشد . این دسته فرمانها بانام خداوند و جمله الحکم له (بالای فرمان) آغاز میگردد ، و سپس طغرای پادشاه زیرا آن نوشته میشد که عبارت بنوده از « ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادر سیوزومیز ، یا ابوالمظفر تهماسب بهادر سیوزومیز »<sup>۷۳</sup> (عکس ش ۱۷)

در باره جمله سیوزومیز باید توضیح دهیم که این عبارت یکجمله ترکیبی است که معنای « فرمانمان » یا « فرموده مان » میدهد .<sup>۷۴</sup> زیر طغرا مهر شاهی زده میشد . آخرین فرمان از این دسته فرمانی است از شاه تهماسب اول که بسال ۹۴۸ صادر گردیده است .<sup>۷۵</sup>

در پایان این مقاله متن دو قطعه فرمان صفوی موجود در موزه هنرهای تزئینی که تا کنون بچاپ نرسیده است از نظر خوانندگان میگذرد . چون آنچه پیرامون فرمان نویسی در دوره صفویه نوشته شد ، بسبب محدود بودن مدارک و اطلاعات و تحقیقات قبلی راجع بآن ، مانند هر نوشته تحقیقی دیگر ، نمیتواند خالی از لغزش باشد ، امید است که خوانندگان دانشمند و صاحب نظر در صورت مشاهده هر گونه لغزش و اشتباه بایادآوری آن نویسنده را سپاسگزار فرمایند .

### الخاتمة

هو

(مهر)

بنده فرمان بر مولی حق سلطان حسین

حکم جهان مطاع شد - آنکه چون قبل از این حسب الرقم اشرف مقرر شده بود که وزارت و رفعت و معالی پناه عزت و عوالی دستگاہ شمساً للوزارة و الرفعۃ و المعالی میرزا محمد کریم وزیر گیلان بیه پس و شریعت و افادت و افاضت پناه

۷۳ - فرمانهای شماره ۸ تا ۱۱ اول فرامین فارسی ماتناداران

۷۴ - سیوز در ترکیب معنی سخن ، دستور ، گفته و فرمان است . سیوزومیز از نظر

دستوری اضافه ملکی و در حالت جمع است .

۷۵ - فرمان ش ۱ کتاب مدارک تاریخی



وفضیلت و کمالات دستگاہ علامی فہامی تاجاً للافادہ والفضلہ ملا حسن شیخ اسلام کیلان باتفاق نایب وزارت و نجابت و رفعت و معالی پناہ عزت و کمالات دستگاہ شمساً للوزارۃ و النجابۃ و الرفعۃ میرزا محمد ربیع مستوفی کیلان بپہ پس و وزیر بیوتات سرکار خاصہ شریفہ بحقیقت عدم رضاء کداخدایان و ارباب بنیچہ و رعایا الکاء مزبور بکلانتری خواجہ محمد تقی کلانتر آنجا و رضا و خواہشمندی چہاردانگ رعایا و ارباب بنیچہ بکلانتری خواجہ محمد سعید کلانتر سابق رسیدہ حقیقت واقعی آنرا عرضہ داشت پایہ سریر خلافت مصیر نمایندو در اینوقت مشارالہیم بعرض رسانیدند کہ بموجب محضر علیحدہ چہار صد و شصت و نہ نفر بکلانتری خواجہ محمد تقی راضی و دو ہزار و یکصد و بیست و ہفت نفر اظہار رضا و خواہشمندی بکلانتری خواجہ محمد سعید نمودند کہ از آنجملہ نہ صد و ہشتاد و سہ نفر عدم رضا و اظہار شکوہ از خواجہ محمد تقی و تمہ بدون شکوہ او اظہار رضا از کلانتری خواجہ محمد سعید مزبور نمودند بنابراین از ابتداء چہار ماہہ تنکوزئیل کلانتری بلدہ رشت و توابع را بدستوری کہ بکلانتری سابق مرجوع بود بر فعت و معالی پناہ عزت دستگاہ شہریاری شمس للرفعہ و المعالی خواجہ محمد سعید شفقت و مکرمت فرمودہ ارزانی داشتیم کہ بامر مزبور و لوازم آن اقدام نمودہ و در ہر باب حسن معی خود را ظاہر سازد و در آبادانی الکاء مزبور مساعی جمیلہ بظہور رسانیدہ نکذارد کہ از اقویا برضعفا وزیر دستان ستم و زیاد واقع شود و نوعی نماید کہ آثار حسن سعی او بر نواب ہمایون ما ظاہر گردد و سادات عظام و مشایخ کرام و اعیان و کدخدایان و جہ پور رعایا و عموم متوطنین الکاء مزبور رفعت و معالی پناہ مومی الیہ را کلانتر باستقلال آنجا دانستہ از سخن و صلاح حسابی او کہ موجب رفہ حال رعایا و توفیز مال دیوان بودہ باشد بیرون نروند و وزیر و مستوفی الکاء مذکور بیوقوف و شعورو تجویز او و گماشتہ او مدخلی در توجیہات و تخصیصات و وجوہات دیوانی و خارج المال و استصوابیات نمایند و یکدینار و یکمن باری مہر و نوشتہ او بہیچوجہ من الوجوہ بتوجیہ

در نیاورند و حواله و (اطلاق) و داد و ستد نکنند و در کل معاملات آنجا نوشته و مهر اورا معتبر دانند و ابریشمی که حسب الرضار عایا جهة سرکار خاصه شریفه به سلم ابتیاع میشود بدستور بوقوف مشارالیه خریداری نموده قیمت را در حضور مومی الیه بر عایا دهند و نوعی ننمایند که ستم و زیادتى بر عایا و عجزه وفوت و فرو گذاشت و نقصانی در مال سرکار خاصه شریفه واقع شود در او و غنگان الکاء مذکور قضایائی که در میان رعایا سانح شود در حضور رفعت و معانی پناه مومی الیه و گماشتگان او بفیصل رسانند و وظیفه رفعت و معالی پناه مذکور آنکه نگذارند که آنچه بتخفیف مقرر شده احدی بخلاف آن عمل نماید و نوعی بخدمت مزبور قیام نماید که حسن سلوک او عند (الخالق) <sup>۱۵</sup> و الاخلاق مرضی و مستحسن بوده رعایا الکاء مذکور بر فاه حال و فراغ بال بدعا گوئی دوام دولت بیزوال اشتغال نمایند و اخراجات مملکتی را موافق شرح رقم مطاع که در آن باب صادر گشته بتوجیه در آورده یکدینار و یکمن بار بخلاف حکم و حساب در میانه رعایا و عجزه بتوجیه در نیاورده و در آخر هر سال توجیها ت سال گذشته را با ابواب توجیه و تفصیل بنیچه محال بمهر ارباب و اهالی (و مهین؟) شریکان درست داشته با قبوض اسناد جزو بدیوان فرستد که بعد از ملاحظه و رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلى مستوفى سرکار خاصه شریفه در دفتر عمل نموده محاسبه مفروع سازد مقرب الخاقانی مستوفى سرکار خاصه شریفه موازی سیصد عدد اشرفی که مشارالیه در سال اول پیشکش سرکار خاصه شریفه نموده که واصل خزانه عامره نماید در دفتر ابوالجمع و از قرار قبض مقرب الخاقانی صاحب جمع خزانه عامره به خرج مجری نماید و در این باب قدغن دانسته از جوانب برین جمله روند و از فرموده تخلف نورزند و هر ساله رقم مجدد طلب ندارد و در عهده شناسند .

تحریراً فی ربیع الاول ۱۱۰۷

۱- کلمة الخالق بالای فرمان نوشته شده است .



الملك لله

(مهر)

بنده شاه ولایت عباس

الهم صل على النبي و الولى و البتول و السبطین  
و السجاد و الباقر و الصادق و الكاظم و الرضا  
و النقی و النقی و الزکی و المهدی

فرمان همایون شد . آنکه چون محال مذکورہ ضمن من اعمال مشہد مقدس  
معلى بسيورغال سیادت و نقابت پناه نجابت و بدایت دستگاہ عمدۀ السادات  
العظام الغ میرزا مقرر است و از راه ملکیت بسیادت و نجابت پناه مشارالیه  
متعلق است و مستوفیان عظام کسرام بعضی را از تیول ایالت و حکومت پناه  
نظاماً لئالیہ شاهنظر خان بموجبی کہ در ضمن در تحت هر محل نوشته شده وضع  
نموده اند و بعضی سهواً از محل دیگر وضع شده و مزرعه نوید از بابت تفاوت  
مغرا کہ در بارس نیل سابق کہ مغرا جمع قرار دادہ بسیورغال سیادت و نقابت  
پناه مشارالیه مقرر شده و از آن تاریخ بسیورغال مقرر است و سهواً وضع نشده  
بنابر این مقرر فرمودیم کہ و کلا ایالت پناه مومی الیه آنچه سهواً از محل دیگر وضع  
شده باشد و آنچه وضع نشده باشد چون دانسته بسیورغال سیادت و نقابت پناه  
مشارالیه شفقت فرمودیم بمجرد آنکہ مستوفیان سهواً محلی را وضع ننموده باشند  
یا از محل دیگر وضع شده باشد اصلاً و مطلقاً بعلت مالوجہات و وجوہات غیر ذالک  
طلبی ننموده اطلاق و حوالتی ننمای و از تاریخی کہ بسیورغال مقرر شده و  
احکام مطاعہ صادر گشته بتخصیص مزرعه نوید و اتمقان کہ در بارس نیل بسیورغال  
مقرر گشته بدستور بسیورغال مقرر کارداران قدغن [ نما ] فی هر سالہ حکم  
مجدد طلب ندارند .

تحریراً فی جمادی الاولی سنہ ثلث عشرین الف . (عکس ۱۸)



تاریخ از آنگونه علوم و مطالعاتی نیست که مغز  
آرام و کوشش و زحمت زیاد برای آن کافی باشد .  
تاریخ با عمیق ترین مسائل زندگی بشری سروکار دارد  
و مستلزم آنست که شخص همه وقت و همه وجود  
خود را وقف آن کند .

ارنست رنان

همبستگی های دیرین

## ایران و پاکستان

بقلم

دکتر شهریار نقوی

در ربع اول قرن بیستم میلادی عضو جدیدی با اتحادیه سه گانه دره های معروف تمدن باستانی بشر «دره نیل»، «دره دجله و فرات» و «دره کارون» بنام «دره سند» افزوده شد و در ربع دوم همین قرن کشور نوینی در آن دره بعنوان پاکستان در نقشه گیتی ترسیم یافت.

دره سند که اکنون جناح غربی پاکستان را تشکیل میدهد و سرزمینی را از کشمیر گرفته تا کرانه دریای عرب در بر میدارد، نسبت بسایر دره های نامبرده حاصلخیزتر و پهناتر و دارای شهر های بیشتر و پر جمعیت تر بوده است. سرود - هائی که از خرابه های «هاراپا»،

«موهنجو دارو»، «گوت دیجی»، «بهنپور» و امثال اینها بگوش میخورد مبین آنست که برخلاف اطلاعاتیکه در سابق درباره اهالی آن سرزمین توسط منابع قدیم هند بدست آمده بود در دره مزبور تمدن بسیار پیشرفته و درخشانی وجود داشته است. شهرهائی مطابق اصول صحیح شهرسازی ساخته شده باخیابانهای عریض و مستقیم با مجاری سرپوشیده برای فاضل آب، سیلوها جهت ذخیره گندم و حبوبات، تنوره‌ها و حمامهای عمومی و خصوصی، خانه‌ها و معابد بسبک ساده و مطابق احتیاجات اهالی شهر، همه اینها نشانه بلندی و بزرگی تمدن «دراویدین» هاست که قبل از ورود آریائی‌ها به هندوستان در دره سند زندگی میکردند و با فصاحت خاصی از زندگی ساده و بدون تجملی که در دره‌های نیل و فرات از دریاچه‌های اهرام شگفت‌انگیز و معابد و عمارات عظیم لکسر و مناره‌های بلند بابل دیده میشود حکایت میکنند و هر قدر که در نتیجه مساعی خستگی ناپذیر باستان شناسان پرده ابهام و تاریکی عدم معلومات از چهره جزئیات آن بر طرف گردد، وضع زندگی کهن اهالی آن دیار جالبتر و دلپذیرتر جلوه خواهد کرد.

تاریخ تمام دره‌های دارای تمدن قدیم، جز دره سند بقلم مورخان یونانی کم و بیش نوشته شده است ولی تاریخ دره سند که تا اواخر مرز نهائی اطلاعات ما پیرامون حمله داریوش و کورش بگوشه‌اش بشمار میرفت بتازگی مورد توجه جهانیان قرار گرفته و اکنون توسط بیل و کلنگ ماهران آثار باستانی در دست تدوین میباشد و طبعاً جهت تکمیل این کار زمانی لازم است. آنچه که از مکشوفات کنونی مانند تسبیح‌های سنگی و گلسی و مجسمه‌های گلی از گاوهای فربه با شاخهای نو کداریکه نظیر آن در شوش هم بدست آمده و نقش آتشدانها روی مهرها و ظروف زیاد با جزئیات گوناگون و امثال اینها برمی آید حاکی از برقراری روابط نزدیک دینی و فرهنگی میباشد که پیش از فجر تاریخ نویسی در بین ایران و پاکستان وجود داشته است.

پس از ورود کاروانهای مهاجرین آریائی بسرزمین هندوستان در اواخر



هزاره دوم قبل از میلاد که موجب از بین رفتن رونق آبادی شهرهای باستانی دره سند گردید، در نواحی کنونی پنجاب زمزمه‌های «رگ و پد» طنین انداز شد و از همان موقع داستان پیوندهای معنوی بین ایران و پاکستان بسطک تحریر درآمد. اشتراك دزاسامی و مشخصات بعضی از خدایان دولت ایرانی و هندی از قبیل مهر و میترا، اهورا و اسورا و غیره و یگانگی نزدیک در مراسم عبادات و راه و روش زندگی آنها نیز می‌تواند دلیل محکمی بر وجود بهم پیوستگی‌های فکری و قوم همجواری که زمانی باهم زندگی میکردند محسوب گردد. اشیاء گوناگون از جمله مجسمه‌هایی از خدایان و نقوش و ظروفی که اخیراً در تعداد زیادی از خرابه‌ها و قبور قدیم در نواحی «سواط» - «دیر» - «چار سده» - «شاه جی کی دیری» - «تخت بهائی» - «جمال گرهی» - «تیمر گره» - «منگوره» و غیره (نزدیک پیشاور - پاکستان غربی) کشف شده است شباهت زیادی به برخی از اشیاء مکشوفه از تپه مارلیک و شوش دارد و این شباهت را هم می‌توان شاهد بارز اتحاد فکری و فرهنگی ایران و پاکستان در روزگار قدیم دانست. ممکن است در نزد عده زیادی از مردم جهان تجزیه شبه قاره هندوستان بدو قسمت هند و پاکستان که بسال ۱۹۴۷ میلادی صورت گرفته بعنوان اقدام تازه و بی سابقه‌ای در مورد تقسیم سیاسی آن سرزمین جلوه کند و بنظر آنها از هم سزا شدن دو ناحیه امر غیر عادی و شاید هم غیر طبیعی باشد اما بگواهی سرگذشت روزگارانی که سرچشمه آغاز تاریخ بشمار است و بتصدیق افسانه‌های کهنی که باستان شناسان به کلك کلمنگ مرقوم داشته‌اند، اینگونه تقسیم ریشه بس عمیق و سوابق بسیار عتیق در بردارد و بالعکس پیوند آنها در گذشته‌های دور و نزدیک کمتر اتفاق افتاده و هیچوقت زیاد دوام نداشته است.

تحقیق و تفحص در تساریخ دره سند (پاکستان باختری) بخوبی آشکار می‌سازد که آن ناحیه از دیر زمان بعثت کوهسار و ریگزار دشوار گذر و جنگلهائی که در مشرق آن در آن زمان وجود داشت از بهم پیوستگی بوادی رود کنگ و قسمت‌های دیگر هند کنونی سر باز زده و در اغلب ادوار تاریخی

با کشورهای همجوار غربی مانند ایران و عراق انباز و همدستان بوده است و مخصوصاً از بدو تشکیل سلطنت هخامنشیان پیشاور و تا کسیرا و لاهور و ملتان و حوزة های آنها بایران ملحق و در خلال قرنهای متمادی بقدری تحت تسلط ایران بوده که تمام آن نواحی بنام «هند» و جزء مستعمرات کشور مزبور بشمار میرفته است .

دره سند (مهران) که دارای هفت رودخانه مهم ستلیج ، بیاس ، راوی ، چناب ، جهلم ، سند و کابل میباشد در کتاب مقدس هندوان «رگ ویداء» بنام «سپتا سیندو» معرفی گردیده و در کتاب مقدس ایرانیان قدیم «اوستا» با اسم «هپتا هندو» خوانده شده است .<sup>۱</sup>

با گذشت زمان کلمه هپتا (هفت کنونی) از اول آن اسم حذف گردیده و پنجاب و سند هندو یا هندوستان نامیده شده است و بتدریج نواحی پیوسته بآن نیز بهمان اسم معروفیت یافته است . بدینترتیب سرزمینی که امروز آن را در نقشه سیاسی جهان بنام پاکستان غربی میشناسیم همان سپتا سندوی ودائی و هپتا هندوی اوستائی است که در تمام نوشته ها و کتیبه های باستانی ایران با اسم هند و در اغلب آثار مورخان و جغرافیا نویسان عربی زبان<sup>۲</sup>

۱- معمولاً حرف سین ودائی (سانسکریت) در زبان اوستائی به های هوز تغییر مییابد چنانکه کلمات سانسکریت سپتاسندو ، سرسوتی ، سنگم ، سوما ، اسورا ، سنچار بزبان اوستائی هپتا هندو ، هرهوتی ، هنگم ، هوما ، اهورا و هنجار خوانده شده است .

۲- لسترنج مؤلف «سرزمین های خلافت شرقی» در تالیفش (ترجمه فارسی چاپ تهران صفحه ۳۵۵) مینویسد :

« اعراب سند را بکلی برایالت بزرگی اطلاق میکردند که درخاورد مکران واقع شده است . »

زکریا بن محمد محمود القزوینی در «آثار البلاد و اخبار العباد» چاپ بیروت بسال ۱۹۶۰ میلادی صفحه ۹۴ درباره سند گوید: «ناحیه بین الهند و کرمان و سجستان. قالوا السند والهندکانا اخوین من ولد توقیرین تقطن بن حسام بن نوح علیه السلام ...»

در حدود العالم مؤلفه بسال ۳۷۲ هجری قمری سند چنین معرفی شده است (چاپ مجلس تهران) :

بقیه در صفحه روبرو



باسم «سند» معرفی گردیده است جاهائیکه در اوستا کلمه هندو بمعنای دره سند (پاکستان غربی) بچشم میخورد بقرار زیر است :

۱- سروش یشت ۲- مهر یشت ۳- قیر یشت ۴- ونیدیداد.

در سروش یشت موقعیکه گفته شده است سروش ایزد تواضع و فروتنی با گردونه خود از خاور به باختر می رود هند را مرز شرقی و نینوا پایتخت آشور را مرز غربی ایران می شمارد و ترجمه آن چنین است :

«او از هندوستان در مشرق می رود تا به نینوا در مغرب...»

در مهر یشت گفته شده است :

«بازوهای نیرومند مهر کسانی را که پیمان نگاه دارند یاری مینماید ، خواه چنین کسان در هندوستان در مشرق باشند ، خواه در نینوا در مغرب» .

در قیر یشت راجع به تستریا ، تشر (تیر) ایزد باران میگوید :

«پس آنجره از کوه هند برخاست .»

در فصل اول ونیدیداد جاهائیکه از شانزده کشور خوبی نام برده شده هندوستان بعنوان پانزدهمین کشور از آن بشمار رفته است . ترجمه عبارت آن چنین است :

«من که اهورامزدا و آفریننده هستم پانزدهمین جاو کشور را که آفریدم هیتاهندو نام دارد ، که از مشرق هندو (اندوس) تا مغرب هیندو توسعه دارد . پس روان زشت (انگره مینو) برخلاف من فتنه برانگیخت آن مملکت را دارای هوایی گرم کرد و سن بلوغ دختران را زودتر گردانید.»

بقیه از صفحه روبرو

«ناحیت مشرق وی رود مهران است و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمان است و شمال وی بیابانست که بحدود خراسان پیوسته است و این ناحیتست و اندروی گرمسیر و اندروی بیابان های بسیار و کوه اندک و مردمان اسمر و باریک تن و دونده و همه مسلمان اند...»

در همین کتاب معروف جغرافیائی زیر عنوان سخن اندر ناحیت هندوستان عبارت زیر بچشم میخورد :

«مشرق وی ناحیت چین است و تبت و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی رود مهران است و شمال ناحیت شکنان و خان است و بعضی از تبت ...»



در کتاب پهلوی «بندھش» مؤلفه قرن ششم میلادی که درزمینه پیدایش جهان میباشد در مورد رودخانه سند چنین عبارتی دیده میشود :

«وهروت په خراسان بویترت (بگذرد) او (و) په سندبوم شهت (شود) او په هندوستانه ذریا ریزت (ریزد) وس آنو: (آنجا) میتران رودخواننت او هندوکان روت ایچا (نیز) خواننت . . .»

در همان کتاب بندھش (در باب ۱۴ جمله ۳۸) موقعیکه اقوام جهان شمرده شده است سند و هندو کشورهای علیحده بیان گردیده است بعبارت زیر :

« . . . وارومیان وترکان و چینیان و داهیان و تازیان و سندیان و هندوان

و ایرانیان . . . »

شامل بودن اسم سرزمین سند در کتب مقدسه ایرانیان همبستگی آنها با ایران در زمان اوستائی و پهلوی بخوبی مسجل میسازد. در مورد مسافرت های شاهان قدیم ایران بآن سرزمین که بسا این کشور روابط نزدیک داشته و در اغلب ادوار تاریخی اش جزو خاک ایرانزمین محسوب بوده، ابوالفضل علامی وزیر دانشمند و فاضل اکبرشاه در کتاب معروفش بنام آئین اکبری<sup>۱</sup> مطالب جامعی مرقوم داشته است. طبق روایت نامبرده اولین پادشاهی که از ایران بهندرفت هوشنگ پیشدادی بود.

شاه دوم ایرانی که در آن راه گام برداشت جمشید پسر تهمورث بود. جمشید بواسطه غرور و تکبریکه گرفتار آن شد دعوی خدائی کرد و باخشم ایرانیان مواجه گردید. ضحاک شاهزاده آشوری که از بازماندگان شدادبود به سلطنت رسید. جمشید از ایران به سیستان و از آنجا بهندوستان گریخت و چون خواست از راه بنگال (پساکستان شرقی) بسوی چین برود بوسیله دستیاران ضحاک در بین راه کشته شد. سومین پادشاه ایران که رهسپار هند شد ضحاک پسر قارداس بود که چندین مرتبه بآن سرزمین مسافرت کرد و آخرین سفر او بهند پس از شکست خوردن از فریدون بود. آخرین پادشاه پیشدادیان گرشاسب هم بآن دیار سفر کرد و نیز اسفندیار فرمان پدرش شاه

۱ - آئین اکبری - ترجمه از جاریت - جلد سوم ص ۳۱۹-۳۲۰

گشتاسب جهت تبلیغ و اشاعه دین زرتشت بهند روی آورد. همچنین نریمان پسر گرشاسب، سام پسر نریمان، زال پسر سام، فرامرز پسر رستم و بهرام پسر اسفندیار بآن دیار مسافرت نمودند.

فتح دره سند (پنجاب و سند) بدست داریوش کبیر پس از نوشته شدن کتیبه بیستون در سال ۵۱۷ قبل از میلاد مسیح بعمل آمد و آن کشور تا حمله یونانیان (۳۲۶ پیش از میلاد) بیش از دو بیست سال زیر نگین سلاطین هخامنشی و جزء سلطنت ایران بود. در این مدت طولانی «تساکیلا» که شهر پر جمعیت و جای مهم دانش و هنر و تجارت و شهر مرکزی ساتراپ بزرگ ایران بود و علاوه بر حکام و زمامداران ایرانی که از طرف شاهان ایران فرستاده میشدند تعداد زیادی از تجار و کسبه ایرانی را نیز بخود جلب نموده بود و اقامت آنان در آن شهر و مضافات آن در رسوم و عادات بومیها تأثیر فراوانی گذاشت، وجود آنان در آن نواحی که تا حمله تیمور لنگ بهند ادامه داشت موجب گسترش نفوذ تمدن ایرانی در برخی از شهرهای هندوستان از جمله «پاتلی پتر» پایتخت سلاطین خاندان «موریاه» گردید که مؤسس آن «چندر گپت» بنابه تحقیقات «دکتر سپونر» Spconer که در سال ۱۹۱۳ میلادی در نواحی پاتلی پتر حفاریهای بسیار سودمند انجام داده از همین شهر برخاسته بود و در اغلب امور مملکتی و فرهنگی از روشهای ایرانی پیروی میکرد.

در حفاریهایی که در شهر بهنبور (نزدیک کراچی) بعمل آمده سکههایی مربوط بزمان سلاطین اشکانی و ظروفی بسبک ایرانی از همان دوره پیدا شده و قرائن دیگری نیز دال بر نفوذ اشکانیان در آن سرزمین در دست محققان میباشد. در زمان شاهان ساسانی روابط سیاسی ایران با پاکستان برقرار بود طبق کتیبه «پیکلی paikuli» نواحی شمال هند مجدداً در تحت استیلای ایرانیان واقع شد و ایاب و ذهاب مردم دو طرف کماکان ادامه داشت. بهرام گور ساسانی در اوائل قرن پنجم میلادی بپاکستان رفت و در آنجا بسفارت



ایران در شهر «قنوج» پایتخت هند با «شانکال» (Shankal) پادشاه آن مملکت وارد مذاکره گردید و در مدت توقف در قنوج با دختر شانکال که «ساپینود» (Sapinud) نام داشت عروسی کرد.<sup>۱</sup>

در شاهنامه فردوسی درباره عزیمت بهرام گور به سند و هند و آوردن مولیان از آن دیار به ایران چنین اشاره شده است:

به نزدیک شنکل فرستاد کس	چنین گفت ای شاه فریادرس
از آن مولیان برگزین ده هزار	فرو ماده بر زخم بر بطسوار
که استاده بر زخم دستان بود	در آواز او رامش جان بود

همچنین در اوائل قرن چهارم میلادی هرمز ثانی دختر یکی از پادشاهان خانواده کوشان را که در نواحی غربی هندوستان و وادی قندهار حکومت داشتند، بزنی گرفت و در سال ۳۶۰ میلادی موقعیکه شاپور ثانی شهر آمدا Amida را محاصره نمود فتح ساسانیان بر ساخلو و رومیان بکمک فیلان جنگی و قشون کوشانی که به سرداری پادشاه پاکستانی انجام گرومبیت Grumbates در سپاه ایران شرکت جسته و میجنگیدند، صورت گرفت. وجود اسامی ایرانی در شهرهای قدیم سند مانند بهمن «بهمن آباد» بمبهور «بمبهور» و امثال اینها نیز مظهر نفوذ ایران قدیم در آن دیارها میباشد.

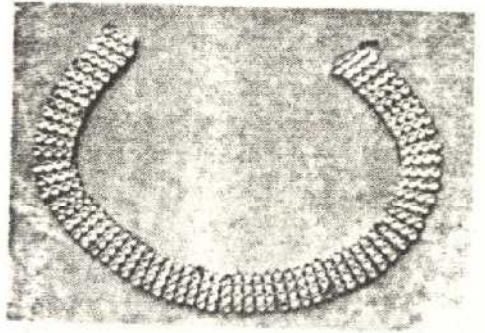
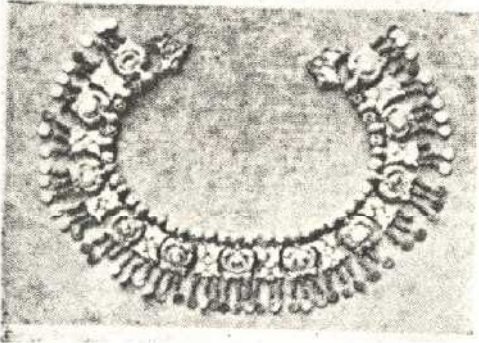
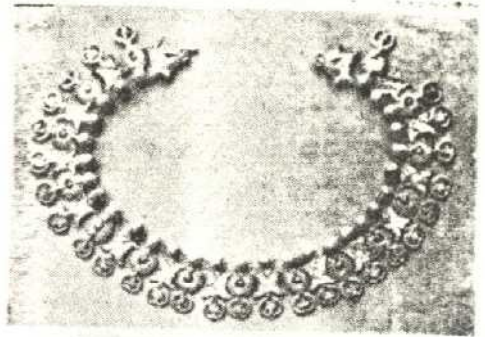
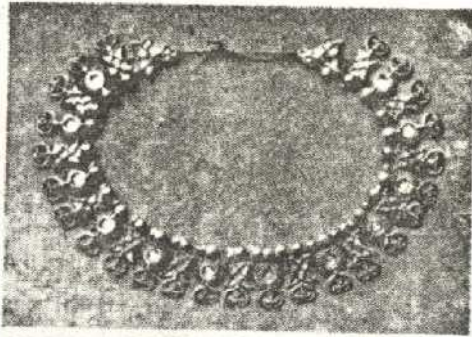
موضوع همبستگی ایران و پاکستان (دره سند) در زمینه فرهنگ و هنر و دیانت و ادبیات بسیار جالب و دارای اهمیت فراوانیست و در این سطور بآن نیز باختصار کلام میپردازیم. در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح در بین بومیهای شهرهای دره سند افکار مذهبی نیز شباهت زیادی بنظرات دینی اهالی دره کارون (ایرانیان) داشته و وجود نقوش آتشدانها در مهر هائیکه از شهر «موهنجودارو» بدست آمده میتواند مؤید چنین ادعایی باشد. کشف مجسمه - هائی در قبور قدیم هم که در «تیمر گره» و نواحی مختلف نواب نشین دیر و سواط صورت گرفته و شباهت آن بامجسمه های خدایان قدیم که از حفاریهای شوش بدست رسیده، هم کیشی اهالی دودره و یا دو کشور را نشان میدهد.

۱ - ایران باستان - «بلسارا» - ترجمه فارسی از سپنتا ص ۱۰۰

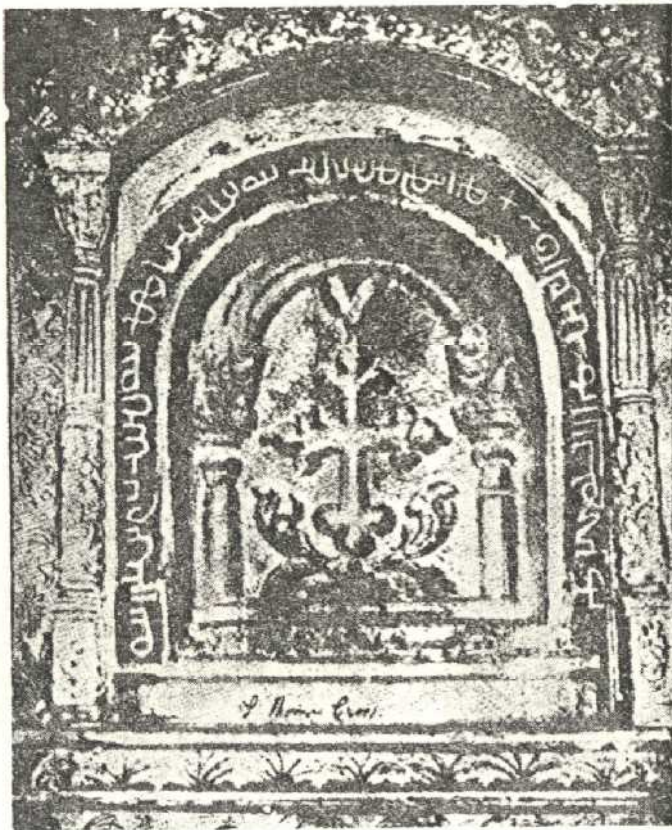




ظروف دوره پارسی

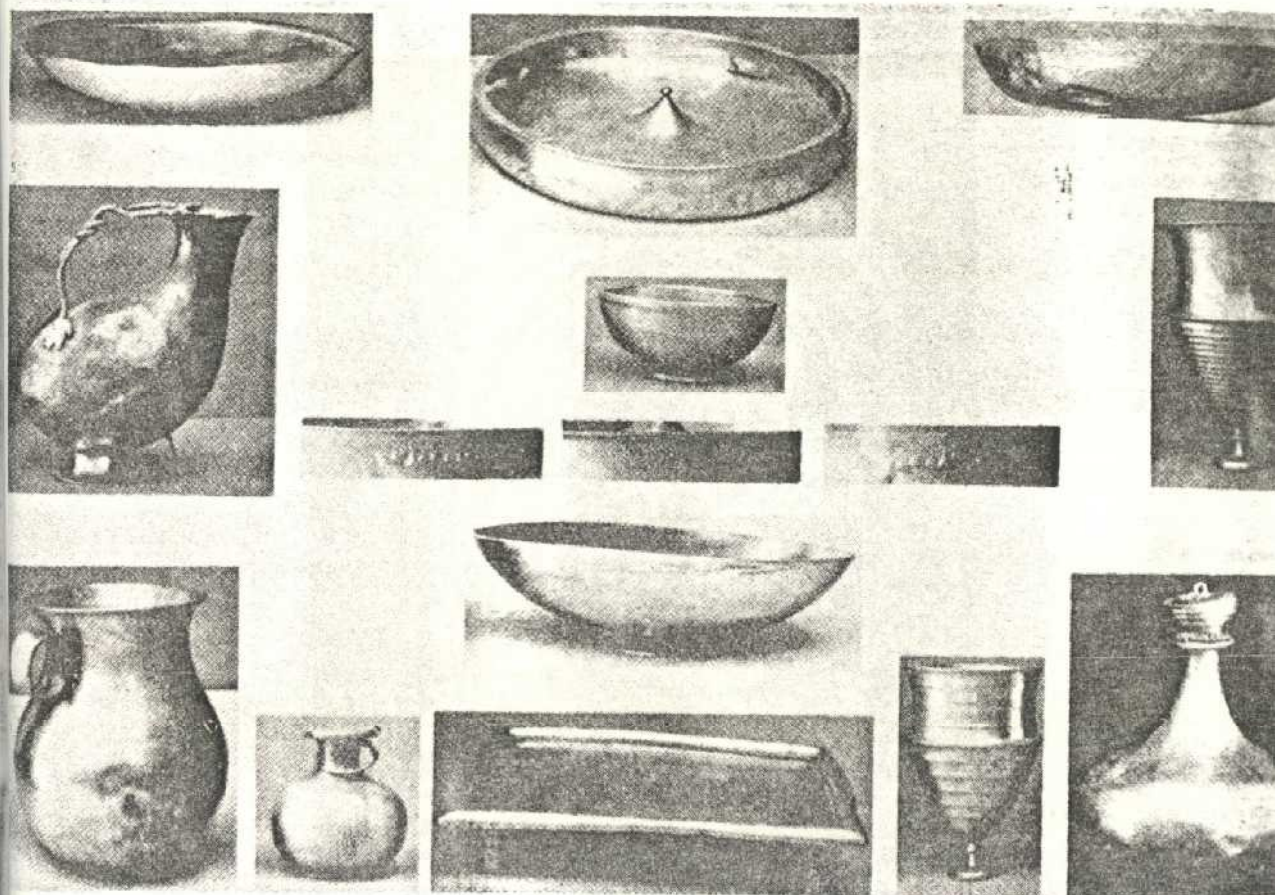


گردنبند دوره اشکانی مکشوفه از تاکسیلا



کتیبه پهلوی دور صلیب سنگی در کلیسای سن تماس (مدرس)





ظروف دوره اشکانی مکشوفه از تاکسیلا

تشکیلات اجتماعی دوتیره از آریائیها که پس از مهاجرت از ناحیه‌ای در وسط آسیا در ایران و هندوستان مستقر گردیدند شبیه هم میباشند. در گاتها اسم سه دسته از مردم اجتماع «خوائتو» - «اریامان» - «ورزانه» بچشم میخورد و در فاخذ تازه‌تر از چهار طبقه از مردم اسم برده شده است: اثروان (موبد) راتانشتار (لشکری) فشوینت (دهقان) و هوئیتی یا صنعتگر.

در هندوستان هم اجتماع بچهار دسته تقسیم شده است: برهمانا (روحانیون) خشاتریا (جنگی) ویشیا (دهقانان) و سودرا (خادمان و غلامان).

طبقه بندی فوق در ایران با ورود اسلام از بین رفت ولی در دره سند و بقیه قسمت شبه قاره در بین هندوان هنوز هم باقیست. میترا پرستی و کیش زرتشتیان که از ادیان ایرانی بشمار میرود در سابق در پاکستان نیز شیوع یافت، مورخانی که با لشکریان اسکندر بسرزمین پاکستان رفتند و از شهر تا کسیلا هم دیدن نمودند بیان داشته‌اند که اهالی آن شهر مردگانرا به لاشخوران میدادند<sup>۱</sup> و این کاملاً رسم ایرانی بوده است.

در زمان سلطنت شاهان ساسانی در اواسط قرن سوم میلادی، مانی جهت اشاعه کیش خود به پاکستان رفت و از آنجا به تبت و چین رهسپار گردید. مدتها پیروان او در شهرهای دره سند بسر بردند و دینش در آنجا رونقی بسزا یافت. دین اسلام نیز از راه ایران به پاکستان رفت. اسماعیلیان در «ملتان» و «اچه» و شهرهای مختلف سند قبل از حمله محمود غزنوی به لاهور حکومت داشتند و شهر «اچه» (نزدیک بهاولپور) تازمان حمله تیمور و بعد از آنهم یکی از مراکز زرتشتیان بوده است.

تشیع از ایران به پاکستان و هند رفت و عده زیادی در بین مسلمانان پاکستان و هند امروز هم بهمین مکتب مربوط اند.

چنانچه قبلاً اشاره شد تا کسیلا تا انقراض سلطنت هخامنشیان بسال ۳۲۶ پیش از مسیح جزو قلمرو ایرانیان بود. سلاطین خاندان گپتا (موریا) جانشین

۱ - راهنمای تا کسیلا (انگلیسی) نگارش سرجون مارشال چاپ لندن بسال ۱۹۶۰



سلوکیها شدند ولی از نظر طرز اداره امور مملکتی و سلطنتی چندر گیت، موریای، بندوساز، اشوک و سایر حکمرانان خاندان موریای پیرو هخامنشیان محسوب گردیدند.

حفاریهائی در شهر پاتلی پترا (پتنا) که پایتخت سلاطین موریای بود تقلید شاهان مزبور را از شاهان هخامنشی کاملاً آشکار میسازد. تالار صدستون در پاتلی پترا بسبب تالار صدستونی تخت جمشید ساخته شده بود و همچنین ستونهای سنگی یکپارچه اشوک تقلید کامل از سر ستونهای کاخ داریوش و خشایارشا میباشد.

امپراتوران خاندان موریای (گپتا) مانند پادشاهان هخامنشی موی سر خود را در روزهای تولد بطور رسم شاهی می شستند و جشنی در تالار صدستون برگزار میکردند و بامراء و اعیان مملکت یکدست خلعت میبخشیدند.<sup>۱</sup> سر تراشیدن خطاکاران و خرسواری عوام که معمول زمان هخامنشیان در ایران بود در هندوستان نیز در زمان چندر گیت (مؤسس خاندان موریای) رواج کامل داشت. سکه هائی که در پنجاب در قرن سوم میلادی ضرب شده شباهت زیادی به سکه های ایرانی در زمان اردشیر بابکان (متوفی ۲۴۱ میلادی) دارد و همچنین در بعضی مسکوکات هندوستان که با اسم «واسودیوا» ضرب شده لباس شاه هندی بالباس شاهان ساسانی که در مجسمه شاپور اول دیده میشود شباهتی تمام دارد.<sup>۲</sup> سکه هائی که در قرون هفتم تا دوازدهم میلادی در هندوستان رواج داشت از حیث وزن و عیار و نقش و نگار از روی مسکوکات زمان ساسانیان اقتباس گردیده است.<sup>۳</sup> نوشتن کتیبه ها بحکم و نام پادشاه اشوک که در «شهباز گرهی» (چهل کیلومتری شمال شرقی پیمشاور) و «مانسهره» (ضلع هزاره) در بلندی کوه بخت براهمی و خروشتی نوشته شده و جاهای زیاد در نواحی مختلف هند نیز بیادگار مانده است در تاریخ شبه قاره سابقه نداشت و این بدون شك

۱- روابط فرهنگی هندوستان با ایران ساسانی نگارش مرحوم دکتر هادی حسن صفحه ۴۳ (جلد چهارم شماره ۲-۳)

۲- مقاله مرحوم دکتر هادی حسن رئیس سابق قسمت فارسی در دانشگاه علیگر

۳- نقش پارسی بر احوال هند تألیف دانشمند عالیمقام استاد علی اصغر حکمت چاپ تهران صفحه ۹



در پیروی از داریوش صورت گرفته است. این کتیبه‌ها متضمن فرمان شاه و شامل مطالب اخلاقی و دین‌بودائی است.

در زمان انوشیروان دادگر فرهنگ شبه‌قاره هند میان ایرانیان رواج پیدا کرد و در قلوب مردم رخنه نمود. یکی از آلات موسیقی ساسانیان عود هندی بنام «وین» بود که امروز هم در هند و پاکستان «وینا» نامیده میشود. و چنانکه در کتاب پهلوی مازیگان چترنگ (رساله شطرنج) مرقوم افتاده بازی شطرنج از هند بایران آمده است. کتاب کللیله و دمنه که اسم اصلیش بسانسکریت «پنچنتترا» است نیز از کشمیر بایران رسیده است و شرحی در این باب در مقدمه ترجمه آن که بوسیله ابن مقفع انجام شده داده شده است.

از جمله کتب هندی که بزبان پهلوی ترجمه شده کتاب بودائی میباشد که امروز در دست نیست ولی متنش از پهلوی عبری برگردانده شده و فعلا به بلوهر و بوذاسف معروف است.

کتاب السموم نیز یکی از کتب سانسکریت است و مؤلف آن چاناکایا وزیر معروف چندر گپت موریا بوده و مترجم آن فیلسوف و طبیب هندی بنام ماناکا است که شرحی پیرامون این کتاب در صفحه ۶۵ در جلد هفتم کتاب الحیوان تألیف جاحظ داده شده است. کتب دیگری هم از سانسکریت به پهلوی و عربی و فارسی ترجمه شده است که از شرح آن در اینجا صرف نظر میکنیم. بنا بر گفته طبری «فرمیشاه» شاه هند سفیری بدر بار ایران فرستاد و هدایای زیادی برای پرویز و پسرانش باو داد. برای شیرویه پسر پرویز علاوه بر یک زنجیر فیل و باز سفید و پارچه دیبا، نامه محرمانه‌ای فرستاد و در آن نامه پیشگوئی بعمل آمده بود دایر بر اینکه در سال سی و هشتم جلوس پدرش تخت و تاج ایران از آن وی (پسر پرویز) خواهد بود خسرو پرویز هم سفیری بدر بار پولاکسن گسیل داشت. گمان میرود آن همان سفیر خسرو پرویز است که همراه سه چهار نفر باریش و لباس ایرانی دربر و کلاه مخروطی بر سر حامل هدایا از قبیل رشته مروارید و شیشه شراب در یکی از غارهای اجنتا (اورنگ آباد) روی گچ نقاشی شده است. در آن نقاشی بیرون قصر راجه چند نفر ایرانی با اسب‌های تقدیمی دیده میشوند.

تعداد قابل توجهی از کتیبه ها در جنوب هندوستان بزبان پهلوی نوشته شده است و این موضوع نفوذ زبان پهلوی را قبل از ظهور اسلام در آن دیارها میسرساند. بنابراین جالب بودن این موضوع اسی- برنل کتابی بنام کتیبه های پهلوی در جنوب هند بسال ۱۸۷۳ میلادی در بنگلور چاپ کرده است.

در زمان حکومت اسلامی در دره سند (پاکستان) و سرتاسر هندوستان که در حدود یکم هزار سال ادامه داشته زبان و ادبیات فارسی گسترش عجیبی پیدا کرده و در دربارهای دهلی و گولکنده (حیدرآباد) - جونپور - احمدآباد - احمدنگر - بیجاپور - بهوپال - لکهنو - سوناگر (در حوالی داکا پاکستان خاوری) و غیره فارسی زبان رسمی بوده است و شرح آن از حوصله این مقاله خارج است.

هنر زیبای  
خوراک‌پزی و خوان‌آرایی  
در ایران باستان

نوشته  
سر محمد علی ارم‌شوشتری

انجمن فرهنگ ایران باستان  
از من خواسته‌اند تا در هفته ایران  
باستان که در سال ۱۳۴۷ بر پا  
میشود، در زمینه یکی از رشته-  
های تمدن و فرهنگ ایران  
باستان، سخنانی ایراد کنم.  
همینکه در خواست‌نامه آن انجمن  
بدرستم رسید، قدری اندیشیدم تا  
از میان شاخه‌های گونه‌گون تمدن  
و فرهنگ و هنر ایرانی یکی را  
برگزینم و زمینه سخنرانی خود  
سازم. سرانجام پس از درنگی  
کوتاه، بهتر دیدم شاخه‌ای از  
شاخه‌های برومند تمدن و فرهنگ  
کهن ایران را برگزینم که چندان  
شناخته نیست و یادست کم در باره  
آن در سالهای اخیر چیزی نوشته  
نوشته نشده و پژوهشی بعمل نیامده  
است.



سرانجام هنر خوراک پزی و خوان‌آرایی را برای موضوع گفتگوی خود برگزیدم که بیشک یکی از هنرهای زیباست و در هر جا که تراز گاه تمدن بالا رفت و وضع اقتصادی نیز خوب بود، این دو عامل باخیم‌زیبایی‌شناسی و جمال‌پرستی توأم گردید، هر آینه این هنر زیبا پدید خواهد آمد و بسوی کمال پیش خواهد رفت. چنانکه امروز در زمینه این هنر، کتابهای بسیار در میان ملت‌های پیشرفته نوشته و منتشر کرده‌اند و این بخش از درسهایی است که در دبیرستان‌ها و آموزشگاه‌های ویژه، بشیوه دانش‌آموخته می‌شود.

باری چون موادی را که برای نوشتن متن سخنرانی بآنها نیاز داشتم تا فراهم آوردم، دیدم فراخناك مطلب بسیار گسترده است و سخن را هر چند فشرده کنم باز سرودن آن در زمانی که برای سخنرانی معین شده است شدنی نیست و چون دریغم آمد داستانی باین زیبایی را نارسا و سروپاشکسته سازم، از اینجا بود که حاصل پی‌جوییهای خود را در قالب این گفتار در آوردم و برای چاپ در مجله بررسی‌های تاریخی فرستادم بویژه که هم کوشش‌های انجمن فرهنگ ایران باستان و هم مجله بررسی‌های تاریخی در راه شناساندن تمدن و فرهنگ ایران بکار می‌رود و آرمان هر دو یکی است.

پیش از هر سخن دیگر باید بگویم منظور از جمله «ایران باستان» که فراوان بگوش می‌خورد، آن بخشی از زنجیره تاریخ این سرزمین کهنسال و فرهنگ آفرین است که در آخر روز گارشهریاری دودمان ساسانی بسر می‌رسد این نامگذاری در تاریخ، يك بخش بندی قرار داده است که در زنجیره دراز تاریخ این سرزمین کرده‌اند و چون این قرارداد در آسان ساختن فهم زمان حوادث و گزارش شاخه‌های گونه‌گون تمدن و فرهنگ ما بسیار سودمند است نویسنده نیز از آن پیروی کرده‌ام. پس منظوم از عنوان گفته شده در بالا، هنر خوراک پزی و خوان‌آرایی در ایران پیش از ظهور دین مبین اسلام است. هر چند در تاریخ دانشها و هنرها نمیتوان بر سال‌شماری (کرونولوژی) و سال و ماه زیاد تکیه کرد، با اینهمه بخش کردن زنجیره زمان در تاریخ دانش و هنر نیز کمک بسیاری بروشن ساختن مطلب خواهد کرد.

اسناد تاریخی که برای فهم این شاخه از هنرهای زیبای ایرانی بساید



بررسی کرد، بزبان فارسی، جز شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که لابلای داستانهای آن گاه گریزی باین زمینه زده شده است کراسه یی است بزبان پهلوی بنام «خسرو کواذان ورید کی»، که شادروان جمشیدانوالا باستانشناس پارسی نژاد آنرا چاپ کرده است. در آن کراسه از خورا. کها و پوشاکها و چگونگی ساختن آنها اندی نیز گفتگو شده است و این کراسه نیز از جمله سندهای مادرنوشتن این گفتار است. لیکن برای بهتر شناختن میزان پیشرفت هنر خوراک پزی وخوان آرایبی در ایران باستان و بازارهایی که در خوراک پزی و بزم آرایبی بکار میرفته است سرشارترین منبع آگاهی ما کتابهای ادبی و تاریخی و دانش عربی است که در سده های سوم و چهارم عصر اسلامی نوشته شده است. و اینها، همان چیزهایی است که در روزگار ساسانی بوده و بکوشش خود ایرانیان در آغازهای عصر اسلامی در قالب زبان عربی ریخته شده است و همانها است که این زبانرا مایه دار و توانگر ساخته است.

از این رو درنوشتن این گفتار بیشتر بمنابع عربی تکیه کرده ام و برای اینکه زمینه سخن بهتر روشن گردد، آنچه را از لابلای سرچشمه های گوناگون فراهم آورده ام، بچند بهر بخش میکنم.

### موادی که در خوراک پزی وخوان آرایبی بکار میرود

در پیش در آمد سخن اشاره شد که پیشرفت هنر خوراک پزی و خوان- آرایبی در هر جا وابسته بدو عامل اصلی است: یکی فراهم بودن مواد خوردنی، دیگری بالا بودن تراز گاه معیشت مردم. اگر در مردمی ذوق زیبایی جویی و جمال پرستی نیز بوده باشد و بدو عامل پیش گفته ضمیمه شود، بیشک هنر خوراک پزی وخوان آرایبی در میان آن مردم خیلی زود پدید خواهد آمد و تند رشد میکند و در رده یکی از هنرهای زیبا در میآید.

در کشورها از باستان زمان هر سه عامل اصلی که نام برده شد، موجود بوده است. از دیگر سو بواسطه بودن زمینهای حاصلخیز که دارای آب و هوای گرمسیری و سردسیری و معتدل است، اقسام مواد خوراکی و میوه ها و سبزیهای گونه گون فراهم بوده است از دیگر سو تاپیش از هجوم مغولان باین کشور، سرزمین ایران و زندگی مردمش در والاترین پایگاه اقتصادی در جهان



آفریز قرار داشت آتشی که مغولان وحشی باین سرزمین زدند ، نه چنان بود که ویرانیهای ناشی از آن بزودی جبران گردد ، بویژه که هنوز بسازمانده مردم از آن همه آسیبها و گزندها آزاد نشده بودند ، هجوم تیمورلنگ پیش آمد و آنچه را که از آتش زیانکاری مغولان در امان مانده بود ، نابود کرد . تا پیش از این پیشامدهای خانمان بر انداز تراز گاه اقتصادی و زندگی مردم ایران بر پایه بسیار بلندی قرار داشت و دست کم در زمان خود ، نظیر جایگاه فرانسه یا آلمان امروز در میان مردم آن روز جهان می بود .

از آن سوخیم زیبایی شناسی و جمال پرستی در نهاد مردم ایران از خیلی قدیم درخشندگی ویژه ای داراست و در نموده های هنرهای زیبای گوناگون جلوه کرده است تا آنجا که دیگران ، ایرانیان را مردمی میشناسند که به آراستگی ظاهر بیش از واقعیت ارج مینهند . آثار ذوق جمال پرستی در نموده های هر شاخه از شاخه های هنرهای زیبای ایرانی بقدری فراوان است و غالباً زیبا و فریباست که ، جز کوردلانی کودن یا بدخواهانی حسود ، نمیتوانستند ارزش این آثار هنری و جلوه و جلال آنها را انکار کنند .

همانگونه که اشاره کردم سرچشمه سخنانی که در زمینه این شاخه از هنرهای زیبای ایران خواهیم سرود ، کتابهای تاریخی و ادبی و سیر عربی است که در زمان عباسی بویژه سده های سوم و چهارم هجری نوشته شده است . از اینرو باید این نکته را یادآوری کنم که چون در عربستان شرایط اقتصادی و اقلیمی مساعدی برای بدست آمدن مواد خوراکی وجود داشت و تراز گاه زندگی در آنجا پایین بود و فرهنگ و هنر پدیدار نشده ، ناگزیر در آنجا هنر خوراک پزی و خوان آرایبی نیز پدید نیامده بود .

از اینرو در زمانی که تازیان در پرتو گسترش اسلام بکشور عراق که کانون تمدن ایران و دل ایران شهر بود ، راه یافتند ، از جمله هنرهای زیبا که بآنها آشنا شدند ، یکی هم هنر خوراک پزی و خوان آرایبی بود . بهمین سبب است که می بینید نام خوراکیها و نوشابه ها و بازارهای خوراک پزی و خوان چینی و آیین خوراک خوری و باده کساری و افشاره نوشی در بز مه های بزرگان ، در زبان عربی همه از فارسی گرفته شده است . و نیز همه آیینهایی که در بز م آرایبی بکار



میرده اند، درست همانها است که در ایران روزگار ساسانی روان بوده است. جز آنکه برخی از خلیفگان عرب که در برابر خوشهای نویافته خویشتر دار نبوده اند، پرده را کنار زده گاهی خودی هم خوابه شان لخت در حوض شراب میقتاده اند و چندان مینوشیدند از حال میرفتند.

در اینجا برای اینکه سخن پیک بدلیل نماند، مقداری از اینگونه نامهارا دسته بندی کرده در پایین بدو میکتیم تسخن در نزد خواننده عادی بربرهانی استوار گردد.

## الف - شیرینیا

آبلوک: یک گونه شیرینی است بشکل چیزی که امروز آنرا آب نبات میگویند شکل فارسی واژه آبلوک است و در عربی «ابلوج» گفته شده. پانید: این واژه را عربی بشکل «فوانید» جمع بسته اند و آنرا قند مکرانی نیز میگفتند زیرا در بدستن زمان بهترین گونه پانید در مکران درست میشد و همه ساله مقداری قانید به همراه خراج کرمان بدر بار خلافت میفرستادند و این رسم از روزگار ساسانی پایدار مانده بوده است. شکل فارسی واژه پانید، است.

سکر: شکر زرد و سفید هر دو در عصر ساسانی و عباسی درست میشده بهترین و بیشترین گونه در خوزستان از شهرستانهای «مشرگان» میانه اهواز و شوشتر و شهرستان شوش و گنده شاپور بدست میآمده و بخیلی از کشورها فرستاده میشده است.

قند: یک گونه شکر بود همیشه بوده است. یک گونه قند از شهرستان ایذک (ایذج - ایذه) بدست میآمده است که آنرا قند مکرانی میگفته اند و چیزی مانند پانید بوده است.

## نبات: نبات

طبرزد: یک گونه نبات است که ریختی دانه های آن هموار است و گویی با قیر بریده شده. واژه طبرزد در فارسی و عربی بمعنی حالتی بکار میرفته که امروز برای همه چیز آن لغت «گریستال» را رایج کرده اند.

شهد: عسل

ماذی : عسل واژه فارسی ماذی در عربی بمعنی شیرین زبان<sup>۱</sup> نیز بکار رفته ولی در هر حال معنی منسوب بسرزمین ماد را دارد. زیرا عسل عراق از همدان آورده می شده.

دوشاب : شیر خرمایا اگر بی پختن خرما بدست آید دوشاب گویند و این واژه بهمین شکل عربی شده و در آن زبان بکار رفته است. دوشاب از ریشه دوشیدن است بمعنی تراویدن.

سیلان : شیر خرمایا گراز راه پختن این میوه فراهم شود. این واژه در خوزستان هنوز خیلی مشهور است.

سیرج : شیر انگور. شکل فارسی واژه (شیرک - شیره) است.  
ب - مرباها و شربتها

انیج : در کتابهای عربی مر باراً «انیج-ج = انیجات» گفته اند و این واژه فارسی است. «انیک» در زبان پهلوی بجز نام آن میوه ویژه هندی، بمعنی هر چیز شیرین است. از اینرو نوشته اند سلطان محمود نام انبه را به نغزک مبدل کرد. یکی از معنیهای این واژه «مربا» بوده که در عربی «انیج» شده و در همین معنی بکار رفته است.

افشرگ : واژه «افشرج» شکل عربی شده «افشرگ» پهلوی است که بجای عصاره آنرا بکار می برده اند.

غورافشرگ : شربت غوره را در عربی باین شکل «غورافشرج» می نامیده اند که شکل عربی شده واژه «غورافشرگ» بزبان پهلوی است.  
میسوسن : یک گونه شراب طبی است.

موردافشرگ : شربت مورد است و دهها اشاره دیگر که آوردن نام همه سبب درازی سخن است.

دستبشار : آب میوه را در عربی «دستبشار» نامیده اند و این واژه همان است که امروز آنرا «دست افشار» میگوییم.

خشاف : میوه ای که در آب شکر اندکی جوشانیده شده باشد. شکل فارسی واژه خوشاب است که امروز نیز در همین معنی مشهور است.

۱- شاعر گفته : لسانك ماذی و قلبك علقم.

سرقع : واژه سر که بشکل مذکور عربی شده است .  
 سر کنجبین : سر که انگبین شربتی که آنرا از سر که وعسل درست میکرده اند .  
 جوارش : شکل فارسی این واژه « گوارش » است و بشرتیهایی گفته میشود که  
 برای آسان کردن گوارش خوراك مینوشیده اند . اختراع اینگونه  
 گوارشهارا در کتابهای داروشناسی ، باستاندان دانشگاه گنده شاپور  
 نسبت داده اند و چنانکه نوشته اند ، بکار بردن آنها را خاندان بختیشیوع  
 در بغداد مشهور کرده اند .

### ج - کامکها

فیشارج : برای برانگیختن میل بخوردن در آدمی ، پیش از آوردن خورا کها  
 و نهادن آنها بر خوان ، چیزهایی مانند ترشیا و چاشنیها میآوردند  
 و میکوشیدند اینها نه تنها از دید گاه مزه و بوسبب بر انگیزش میل  
 بخوردن شود ، بلکه رنگ و زیبایی و قشنگی چیدن آنها در ظرف  
 و بر سر سفره ، انسان را بهوس خوردن بیاندازد . اینگونه چیزها را  
 « فیشارج » گفته اند که بشکل فیشارق نیز عربی شده است . این کلمه از  
 واژه « پیش آرک » پهلوی گرفته شده است .

### دوق : دوغ

کامخ : برخی از پیشارکها را که ترشی مانند بود ، « کامک » میگفته اند و این واژه  
 در عربی بشکل کامخ در آمده است . کامخ ها انواع بسیاری داشته اند  
 و ماسه نوع از آنها را یادداشت میکنیم :  
 کامخ زعفر : این ترشی را از مرزه یا کاکوتی که مرزه بیابانی است درست  
 میکرده اند .

کامخ دارصینی : این کامک را از دارچین درست میکرده اند .  
 کامخ مبهوره : کامک از بهار نارنگ - واژه مبهوره اسم مفعولی است که بشکل  
 عربی از واژه « بهار » فارسی ساخته اند .

رواصیر : ترشیهارا رواصیر نیز میخوانده اند و شکل فارسی این واژه « ریجار »  
 است که ریصار شده و به رواصیر جمع بسته گردیده است .



صقراط : ماست آب چکیده - شکل فارسی واژه جغرافات است که در عربی بشکل «صقراط» و «صقرات» و «سقرات» بکار رفته است .

د - میوه ها

در ایران بواسطه داشتن آب و هوای گرمسیری و سردسیری و معتدل از روزگاران قدیم بسیاری از میوه ها بدست میآمده است و کسانی که در تاریخ گیاهان بررسی کرده اند ، میهن اصلی برخی از درختان میوه دار و گلهای سبزیها را این کشور دانسته اند . برعکس چون در عربستان آب و هوای مساعد کمتر وجود دارد ، بسیاری از میوه ها و سبزیها در آنجا بدست نمیآمده از اینرودر زبان عربی میوه ها نام ندارند و در عصر تمدن اسلامی آن میوه ها و سبزیها بانام فارسی آنها در میان عرب زبانان شناخته شده اند . اینک نام برخی از میوه ها :  
اترج : واژه ترنج در عربی بشکل اترج و اترنج هر دو بکار رفته است .

لیمون : لیمورا در عربی لیمون گویند .

نارنج : شکل اصلی فارسی واژه نارنگ است بمعنی اناررنگ .

شاهلوچ : نام يك گونه آلوی خوب است . شکل فارسی واژه شاه آلوك است

توت : توت

شاه انجیر : انجیر معروف بوزیری

دستنفویه : دستنبو ، يك گونه خربزه

کشمیری : شاه میوه

متك : يك گونه ترنج

کشمش : انگور بی دانه

عزیمب : انگور سیاه

وین : يك گونه انگور سیاه

خربوزه : هندوانه ، خربوزه

خیار : هندوانه

خیارشنبر : خیارچنبر

آزاد : نام يك گونه خرماي خوب است .

نرسیان : يك گونه خرماي خوب است .

اوتکی: يك گونه خرماي خوب است، شكل فارسي واژه «اوتكه آب تکه» است بمعنی خرمايي که شيره از آن ميترآود.

برنی: يك گونه خرماي خوب، سبك شده واژه «برنيك» است.  
شهریز: يك گونه خرماي خوب است.

جيسوان: نام يك گونه خرما است و شكل فارسي اين واژه كيسوان است.  
برای دانستن نام ميوه‌هاي ديگر که از فارسي بعربي رفته است و کم نيست بفرهنگهاي ديگري مراجعه شود.

ذ - قره بار

شاهسبرم: ريحان شاهي

ترنجان: آن سبزي که امروز بآن ريحان ميگوئيم.

شنبليد: شنبليله

شويد: ثبت اين واژه در عربي بشکل «شوت» نيز بکار رفته است.

کشنيز: کشنيز

طر خون: تر خون

سوسنبر: سوسنبر

نعناع: نعناع

معتز: مرزه

زعتز: کاکوتي

سذاب: سذاب

مرزنجوش: مرزنگوش

فوتينج: پودنه. شكل فارسي واژه «پودينگ» است.

جادی: زعفران

ريباس: ريواس

جزر: گزر. هويج

شوندز: چغندر

کرنيب: کلم مسر

بلوط: بلوط

شاه بلوط : بلوط شیرین

چاورس : گاورس

خلار : خلار

جلبان : گلجان

بادنجان : باتنجان

دبه : کدو تنبل

و - ابزارهایی که بخورا کها میزنند.

افاویه - دانه ها و بزرهای خوشبو و خوشرنک و خوشمزه ای را که برای بویا ساختن و زیبا کردن و خوشمزه نمودن خورا کها بآنها میزنند ، در عربی افاویه میگویند. این واژه جمع لغت «فویه» است و فویه شکل عربی شده واژه «بویه» است که در بن واژه های «بادرنگبویه» و «سنگسبویه» و دیگرها دیده میشود. ابزار : واژه ابزار در عربی و فارسی درست بمعنی «افاویه» است. بنظر من این واژه جمع لغت «برز» در فارسی ، بشکل عربی است هر چند آنرا در عربی بشکل «ابازیر» نیز جمع بسته اند.

تابل : این واژه نیز بمعنی دارو هایی است که بخورا کها میزنند و در عربی آنرا به توابل جمع بسته اند.

ز - گوشتها

بی آنکه قصد برتری جویی داشته باشیم ، بی گفتگو باید پذیرفت که در عربستان مواد گوشتی بسیار کمیاب بوده و از گوشت مار و سوسمار و جوجه تیغی برتر نبوده است .

در شهرها گوشت شتر و گاو تنها بدست توانگران و سران عشیره میرمیده است . از اینرو نام گوشت های خوشمزه در ادبیات عرب همه فارسی است و خود این نکته از مایه هایی بوده که در میان گفتگوهای شعوبیان بسیار آمده است. برای نمونه نام گونه هایی از گوشت های خوشمزه را که از مواد اصلی در فن خوراك پزی است یاد داشت میکنیم .

بج - جوجه . این واژه از ریشه فارسی «بج» گرفته شده که لغت بچه از آن برآمده است .



برج - بره . . . این واژه که فرهنگ نویسان آنرا فارسی شمرده اند در فرهنگهای فارسی همجور مانده.  
 سمائی - كرك ، بلدرچین .  
 فروج - مرغ جوان ، باصطلاح تهرانیان نیمچه .  
 شاهمرك - مرغ فربه و بزرگ .  
 دراج - این واژه را در خوزستان «تراج» (بی شد) تلفظ میکنند و شکل فارسی واژه همان است .  
 تدرج - تدروك . قرقاول .  
 طیہوج - تیہو .  
 قبح - كبك .  
 صلیقه - تودلی .  
 تبوذك - تودلی پرندگان .  
 اریبان - میگو ، ماهی رو بیان .  
 در اینجا باید یادآوری کنم که نام بیشتر ماهیهای رودخانگی و دریایی در عربی نیز فارسی است و چون آوردن آنها گفتگو را بشکل کتاب لغتی در میآورد، از اینرو بهمین اشاره بس کردم.

#### نوشابه‌ها

بگذریم از سود و زیان باده‌ها از دیدگاه بهداشتی آنها ، بی گمان هر جا گفتگو از بزم آرایبی بمیان آمده است ، نام باده‌ها نیز خواهد آمد . زیرا باده به بزم شور و حال میدهد . از این رو در ایران باستان باین نوشابه‌ها آنقدر ارج می‌نهادند ، که اختراع شراب را به جمشید نسبت داده‌اند و نیز چنانچه در نوروزنامه خیم آمده است ، هما ( پرنده خجسته ) دانه تارك را از بهشت آورده و بشاهی که جوجه او را از گزند مارها کرده بود ، ارمغان کرده است . اینکه در ادبیات فارسی پس از اسلام باز از باده اینهمه ستایش شده است ، یکی بواسطه پیشینه دراز باده در ایران باستان است و دیگری واکنش سختگیری‌های برخی از ارباب مذهب در این کار که آن نیز بی تأثیر نبوده است . اینک بنام برخی از باده‌هایی که در بزمها مینوشده‌اند بنگرید :

بازج : هر گونه نوشابه مستی آور را باین نام خوانده‌اند و این واژه شکل عربی شده لغت پهلوی «بادگ» است که امروز آنرا «باده» می‌گوییم .  
 مسطار : این واژه بشکل «مصطار» نیز ضبط شده است و بمعنی هر گونه مسکر بکار میرفته . بنظر میرسد اصل آن «مستی آر» باشد .

اسفنت : يك گونه شراب اسفند زده و خوشبو .

مزه : شراب دومزه . تلخ و شیرین .

کمیت : شراب سرخ که از سرخی بسیاهی زند .

شراب : برخی زبان شناسان واژه شراب را فارسی دانسته‌اند از ریشه (شر-چر) و (اب) بمعنی عصاره .

جریال : شراب سرخ . این واژه بشکل «جریان» نیز بکار رفته است .

زرجون : شراب زرد . شکل فارسی این واژه زرگون است .

میبه : شراب گلابی . شکل فارسی واژه «می آبه» است .

سابری : يك گونه شراب منسوب بشهر شاپور در فارس .

خسروانی : شراب شاهانه .

نبید : آب انگور ، شراب کم زور .

بوزه : باده‌ای که از جو و ذرت گرفته میشود .

می بختج : شرابی که می پختند و سفت می‌کردند و در پزشکی بکار میرفت .  
 شکل پهلوی واژه «می پختگ» است .

ابزارهایی که در خوراک پزی و خوان آرای بکار میرفته .

در کشوری که مواد خوراکی و نوشیدنی اینهمه فراوان و گونه گون باشد و در نهاد مردمش خیم زیبایی شناسی و زیبایی دوستی جلوه‌ای ویژه دارا است، مسلم برای بهتر ساختن هنر خوراک پزی و زیبا و فریبا کردن هر چه بیشتر خوانها ، در بزرها ابزارهای بسیاری اختراع میکنند در روزگار ساسانیان در این رشته از هنر ، ابزارهای بسیاری بوده که بیشتر آنها با نام فارسی خود در میان عرب زبانان پس از اسلام رواج یافته است ، اینک نام برخی از آن ابزارها :

ابریج : سطل ، آفتابه . این واژه شکل دیگری از لغت «ابریق» است .

طابق : تابه نان پزی و گوشت بریان کنی . این واژه بشکل «طابوق» نیز عربی شده است .

طاجن : ديك . این واژه بشکل طجن نیز عربی شده است .

دیقان : سه سنگ اجاق ، سه پایه آهنی که دیگ را بر روی اجاق آن می نهاده اند . شکل فارسی واژه «دیگان» است .

ابریق : آفتابه . صراحی . هر ظرف لوله دار . لغت صراحی نیز اصل عربی ندارد . بلبله : کوزه لوله دار .

خوان : خوانچه بزرگ خواه از چوب باشد یا مسی یا فلز دیگر .

صوبج : چوبکی که نان و کلوچه را با آن پهن میکنند .

طر چهاره : کاسه بزرگ . شکل فارسی واژه «در گهاره» است این واژه بشکل طر چهاره و طر جهاله نیز عربی شده و بطرف بزرگی گفته میشود ، که در آن شربت به بیرونی خانه می آوردند .

فاشوره : لکن بزرگ . شکل فارسی واژه «پاشوره» است .

لکن : شمعدان . لکن همراه آفتابه .

صینی : سینی . این واژه در عربی بیشتر بمعنی بشقاب بکار رفته است .

برمه : دیگ سنگی نظیر دیکهای سنگی که امروز نیز در خراسان میسازند .

شیز : کاسه چوبی . این واژه سبك شده لغت شیزی است که منسوب بشهر شیز است . در عربی شهر کنجک را باین نام میخوانده اند .

اسکرجه : يك گونه پیاله سفالین است این واژه بشکل «اسکرجه» نیز بکار

رفته است . در داروشناسی اسکرجه کوچک و اسکرجه بزرگ پیاله هایی

است برای اندازه گیری داروهای آبکی .

سکردان : جمعیه های شرابها و انبه ها . چیزی که امروز آنرا «بوفه» گویند .

سکین : کارد .

سیخ : کارد بزرگ .

بارجین : چنگال . این واژه در فارسی بشکل «برجین» بکار میرفته است .

باطیه : بادیه .

طاس : تاس . ظرف بزرگ .



- کاس : کاسه .  
 بختق : دستمال سرخوالیگر .  
 صاخر : ساغر .  
 طنجر : يك گونه دیگ . پاتیل تیغار . تغار خمیر گیری .  
 خم : خنب .  
 بستوق : بستو . يك گونه خمچه .  
 انجانه : تغار خمیر گیری . شکل فارسی واژه انگان است که در خوزستان هنوز مشهور است .  
 جام : پیاله ، ظرف بلورین .  
 تور : يك گونه کاسه گرد . شمعدان بویژه اگر از زیراسیم ساخته شده باشد .  
 دیسق : يك گونه ظرف که بیشتر از سیم ساخته میشود .  
 طست : تشت .  
 طستخان : يك گونه ظرف  
 زکره : خیک سر که .  
 راووق : شراب پالا ، شکل فارسی واژه «راوک» است .  
 دستیح : ظرف پیش دستی . شکل فارسی واژه «دستیک» است .  
 دستینج : هر ظرف پیش دستی . شکل فارسی «دستینگ» است .  
 هاوون : هاون .  
 دستیح الهاوون : دسته هاون .  
 مستق : چمچه . شکل فارسی واژه «مشتک» است .  
 تنور : تنور .  
 فرن : فر .  
 برنج : ظرف سفالین .  
 برینه : يك گونه ظرف .  
 مرطبان : ظرف جای ابزارهای آماده شده برخوان یا در آشپزخانه .  
 کوز : کوزه .  
 جرہ : يك گونه کوزه شکم برآمده . سبو .

حب : ظرف بزرگ سفالین برای نگه داشتن و صاف کردن آب .  
 حبه‌بانه : ظرف کوچکتری که زیر حب مینهدند تا آب صاف تراویده از حب  
 در آن فراهم شود.  
 طابستان : آتشدان فلزی .

هنوز هم ابزارهای دیگری هست که من از آوردن آنها از ترس درازی  
 سخن خودداری کردم . باید اضافه کنم :  
 دستور : دستمال کنارخوان . این واژه از دو جزء « دست آورد » ساخته شده  
 و معنی دستمال دست را میدهد .

طاه : خوالیگر را در عربی « طاه » میگویند و این واژه شکل عربی شده « داه »  
 در فارسی است که بمعنی پیشخدمت در فرهنگها ضبط گردیده است .

#### خوراك ها و شیرینها

نام بیشتر خورا کها در عربی از فارسی گرفته شده زیرا چون مواد  
 خوراکی در عربستان بدست نمیآمده خوراك پزی در آنجا بشکل يك هنر  
 پیشرفته پدید نیامده بود تا نیازمند نهادن واژه برای نشان دادن مفهومیهای  
 این هنر بشوند . برعکس چنانکه گفته شده هنر خوراك پزی و خوان آرایبی  
 در ایران باستان بسیار والا و پیشرفته بوده از اینرو زمانی که تازیان در  
 عراق بخوراك پزی آشنا شدند از خورا کها و نوشا کها با همان نام ایرانی آنها،  
 در نظم و نثر عربی یاد کرده اند و همین فن ایرانی نیز یکی از مایه‌هایی است  
 که ادبیات عرب را زیبا و مایه‌ور کرده است .

در سده های دوم تا پنجم هجری کتابهای بسیاری در فن خوراك پزی و  
 خوان آرایبی و آیین آنها و مهمان داری و بزم آرایبی بدست دبیران و شاعران  
 زیر نام « الطبیخ » و نیز بدست پزشکان زیر نام « قوی الاطعمه و الاشربه » نوشته  
 شده است که برخی از آنها بدست ما رسیده و این کتابها بهترین سرچشمه تاریخی  
 برای پژوهش در این فن زیبا است .

بررسی این کتابها نشان میدهد که مواد آنها بیشتر یا از کتابهای ایرانی  
 و یا از فرهنگ عامه ( فولکلوریک ) ایرانی گرفته شده است؛ هر چند نویسندگان

آنها برابر سنت خود خواهانه آن زمان کوشیده اند، همه آنچه را که در شکم کتاب خود نهاده اند از «ابتکارات» خویش قلمداد کنند.

برای گواه و نمونه نام برخی از خورا کهای ایرانی را که از آن کتابها برگرفته ایم یادداشت میکنیم:

صلیقه: تودلی پخته پرندگان.

شیرازیه: یک گونه ماست آب چکیده در آمیخته بسبزی خشک. خوراک آس ماست.

صریقه: نان نازک.

جرذق: نان کلفت گرد: شکل فارسی واژه «گردگ» = کرده است.

طباهج: کباب از گوشت کوفته.

کباب: گوشت بریان شده.

طفشيله: تفشيله: آس عدس.

دوغباج: آس دوغ

دیگ بردیگه: تاس کبابی که دیگ آنرا بر دیگ دیگری می نهادند تا از

گرمی دیگ آهسته آهسته پخته شود.

فندقیه: خورش از فندق مانند فسنجان.

رشدیه: خوراک رشته

روذق: مرغ بریانی. روده پراز مصالح. شکل فارسی واژه «رودک» است.

زردی: یک گونه حلوا. شکل فارسی این واژه «زرده» است زیرا صدای (ه)

ناملفوظ فارسی، در عربی بشکل الف مقصوره در می آید. بگمانم این

واژه نام خوراکی است که آنرا شله زرد گویند و اکنون در ماههای

صفر برسم نذری می پزند.

زر کشیات: بیگ گونه خورا کها گفته میشود که روی آنها را بازعفران نگار

میکردند.

سماقیه: خورش سماق.

سمنو: خوراکی که از شیرۀ گندم تازه سبز شده ساخته میشود.



نیده: چیزهایی که در سمنو بشکل فندق از بهم پیوستن شیرینی سمنو پدید می آید.

اسفناجیه: خورش اسفناج. چون واژه اسفناج در عربی بشکل اسفناج و اسفاناچ و اسفیداج آمده از اینرو نام خورش اسفناج در کتابها به سه شکل دیده میشود.

اسفرجات: خورش سبزی. این نام از واژه «اسپرگ» گرفته شده است.

بالقه: خوراک پاچه. شکل فارسی واژه «بالک» است.

بزم آورد: یک گونه خوراک آماده شده و لقمه شده بود مانند ساندویچ در امروز که بیشتر در مزه میخواری خورده میشود و آنرا نرگس سفره و نواله نیز گفته اند.

زماورد: سبک شده لغت. بزم آورد است.

بزمه: یک نوبت خوراک.

فراوق: یک گونه نان شیرینی که با شیر و مغز گردو ساخته میشود. این واژه در عربی بشکل «فلاتج» نیز دیده میشود و شکل ایرانی آن «فلاتک. فلاته» است.

فستقیه: خورشی که از مرغ و مغز و پسته مانند فسنجان درست میشود.

ریباسیه: خورش ریواس.

بغره: آش بغرا

بورانیه: بورانی. نوشته اند که بوران دختر حسن بن سهل زن مأمون عباسی نخستین زنی است که این خوراک را پخته و از اینرو بنام او مشهور شده است. بسا این بانو نخستین کسی است که این خوراک را در عراق مشهور کرده است.

بادنجان بورانی: بورانی بادنجان<sup>۱</sup>

بھط: شیر برنج

۱ - کشجم گفته: و بادنجان بورانی به نفسک مفتونه

- شورباچ : شوربا  
جرذانج : کباب کنجه. شکل فارسی واژه «گردانگ» است.  
جرماذج : يك گونه خورش است.  
سميد : نان سفید.  
رهشی : يك گونه خوراك است از آرد کنجد. شکل فارسی واژه «رهشه» است.  
سکباچ : آش سر که.  
زلابیه : زلابی.  
سختور : گیپا. کله پاچه.  
سغديه : گیپا. کله پاچه.  
سنبوسبج : يك خوراك از گوشت کوبیده که بشکل سبوسه بریده می‌شده.  
فیشقارج : گوشتی که از شب برای کباب تکه - تکه و آماده شده است. این واژه در عربی بشکل فیشارق و شبارج و شبارق نیز آمده و بمعنی پاره پاره کرده بکاررفته و اسم مفعول نیز از آن ساخته اند.<sup>۱</sup>  
خامیزك : گوشت بریده که خام خام می‌خورند و مزه در می‌خواری بود. جاحظ این واژه را بشکل «خوامیز که» بکار برده و در کتابهای پزشکی بشکل خامیر (ج = خوامیز) بکاررفته است.  
فالوزج : پالوده.  
نالوزجیه : خوراکی که آنرا از صافی می‌گذرانیدند.  
فارینه : يك گونه نان کلفت.  
کهك : کیک که شکل فارسی آن «کاک» است.  
شابوره : شیرینی که بشکل سه گوش بریده می‌شده، شکل فارسی واژه شاپور است.  
رازینج : خوراك رازانه زده.  
لوزینج : خورش از بادام مانند فسنجان.  
هریسه : در کتابهای عربی اختراع هریسه را به ساسان نسبت داده اند. باری این واژه فارسی است و بغلط آنرا «حلیم» مشهور کرده اند.

۱ - فجاء بنسج العنكبوت كانه - علی عصویها سابری مشرق



در ایران باستان بزرها را با گل میاراستند بویژه گل سرخ از اینرو مهمانی را اگر جنبه شادی داشت «سور» میگفتند این واژه در عربی رفته و پیغمبر گرامی (ص) اسلام نیز آنرا بکار برده است و روزی بشوخی به ابوهریره فرموده سوری بماده<sup>۱</sup> اجازه دهید در اینجا یک شوخی را هر چند مربوط بزمان گذشته است، برای چاشنی سخن یاد کنم:

روزی عربی در باره مهمان نوازی اعراب خیلی گزافه میگفت. یک ایرانی که آنجا بود گفت: شما از مهمان بیزارید بدلیل آنکه نام مهمان را در زبان خودتان «ضعیف» نهاده اید یعنی زیادی و سربار و موجب غم و اندوه. ما ایرانیان او را مهمان نامیده ایم. یعنی بزرگ خانه چون در فارسی «مه» بمعنی بزرگ و «مان» بمعنی خانه است.

در اینجا شایسته است اضافه کنم که زیبا کردن ابزارهای خوراک خوری و خوان آرایبی و پاکیزه نگه داشتن آنها از آیینهایی است که در ایران باستان بآن اهمیت بسیار میداده اند. گذشته از اینکه در کناره خوانها و سفرهها جمله هایی مانند «گوار اباد» و «شاذبوی» و «شاذخواری» مینگاشتند که آدمی را بخوردن بر میانگیخت، بر کاسهها، پیالهها و در گهارهها بانقش و کنده کاری تصویرهای زیبا و فریبا پدید میآوردند که ظرف را هر چه بهتر زیبا کند. در این زمینه نویسنده گفتار مفصلی زیر عنوان اثر نقاشی ایران در ادبیات عرب نوشته ام که در مجله مهر چاپ و نیاز بتکرار در اینجا ندارد.

در اینجا باید یادآوری کنم همه این واژهها با اشاره بمأخذ و سندی که هر مطلب از آن برداشته شده است و با آوردن گواه از شعر و نثر عربی بجهت هرواژه، در فرهنگ واژههای فارسی در عربی یسار گردیده و گزارش شده است. از اینرو در تفسیر آنها بکوتاهی گراییدم و از باز گفتن سند برای هر گفته خودداری کرده ام.

### آیینهای مهمانداری و بزم آرایبی در ایران باستان

در مردمی که تمدن و هنر بیابگاه بلندی برآمده، بویژه اگر در نهاد ایشان خیم جمال پرستی و زیبایی جویی نیرومند و ریشه دار باشد، بیشک در بزم

۱ - یا اباهریره، اعطنا سوراً



آراستن و خوان چیدن و مهمانی دادن و چگونگی نشستن در کنار خوان و چگونگی خوردن و نوشیدن در بزمها، حتی خلال کردن دندانها، آیینهایی پدید می‌آید که رفته رفته شکل سنتهای بزرگ اجتماعی را بنخود میگیرد و آن سنتها چندان ریشه دار میشود که در کتابها و نوشته‌ها بگونه آیینهای ملی ثبت میشود. برعکس در کشورهایی که تمدن و فرهنگ پیش نرفته و پدید نیامده است، بویژه اگر وضع اقتصادی در آنجا بدهم باشد و مقدار خوراکی کمیاب و بدست همه کس نرسد، در اینگونه جاها بزم آرای و مهماندار پدید نخواهد آمد و دارای سنت و آیین نخواهند شد. مردم در اینگونه جاها بیک گونه چشم تنگی دچار میشوند و بآنچه خوردنی و نوشیدنی است حرص میورزند و رنگ اندیشه ایشان نسبت بخوراکها و پختن آنها و آیین خوردن و نوشیدن برعکس مردمی خواهد شد که در رفاه و آسودگی زیست میکنند. مثلاً در عربستان که مواد خوراکی کمیاب و گران بها بود هجوم بردن بخوراکی و تند خوردن و لیسیدن ته کاسه و لیس زدن با استخوانها حتی نرم کردن استخوانها و خوردن آنها از فضایل بود و نشان شکرگزاری نسبت به نعمت خداداد شمرده میشد. در فضیلت خلیفه دوم نوشته اند: چون کاسه دوغ ترش شتر را سرمیکشید چنان محکم آنرا بالا میانداخت که لبه بالاین کاسه به پیشانی او میخورد.

برعکس در ایران آهسته آهسته خوردن و در کنار خوان در هنگام خوراک خوردن خاموش ماندن و دست را بخوراک نیالودن نیک برد و حرص ورزیدن و پر خوری و با دست خوراک خوردن نشانه شکم خوارگی.

در ایران روزگار ساسانی برای بزمها و مهمانیها آیینهایی بود که در بزمهای شاهانه و خانه‌های بزرگان آنها را سخت مراعات میکردند و برخی از آن آیینها تا سده‌های چهارم و پنجم هجری در میان بزرگان عصر اسلامی که بیشتر ایرانی نژاد بوده‌اند روان مانده بود. ما در اینجا بیرخی از آن آیینها که یاد آنها در کتابهای تاریخ و ادب و سیر مانده است، اشاره خواهیم کرد.

الف - نیایش در کنار خوان و خاموش ماندن در هنگام خوردن:

پیش از این اشاره کرده‌ام که عمر بن بحر جاحظ نویسنده بصری بیشتر

مطالب کتاب التاج با اخلاق الملوك خود را از کتابهای ایرانی بویژه آیین نامه بر گرفته است که اصل آن متأسفانه کم شده : جاحظ زیر عنوان «زمزمه ایرانیان بر خوان و خودداری از هر گونه سخن گفتن، گفته است :

«در نزد شاهان ساسانی چون خوان میگسترند ، نخست بر خوان زمزمه میکردند و زیر لب دعا خواندن را زمزمه گویند و هنگام خوردن هیچکس يك کلمه نمیکفت تا اینکه خوان برداشته شود و اگر کسی نیاز بجیزی پیدا میکرد با اشاره آن چیز را میخواست و آنچه را در دل داشت با اشاره می فهمانید ،<sup>۱</sup>

همو در آیین هم خوان شدن با شاهنشاه زیر عنوان «دیده ندوختن بشاهنشاه زمانی که میخوردند» گفته است :

«هنگامی که شاهنشاه خوراکی میخورد ، هیچکس نباید با او دیده دوزد و نیز هیچکس نباید دست به پیشدستی او دراز کند.»

باز زیر عنوان «برابری میانه شاه و مهمانان او» افزوده است:

«از آیینهای شاهی یکی آنست که در پیش روی هر مهمان يك ظرف از همان خوراکیها نهاده شود ، سفت یا نرم ، گرم یا سرد ، که پیش روی پادشاه نهاده اند و شاه هیچگاه نباید خود را بخوراکی بجز خوراکی مهمانانش ، ویژه سازد زیرا چنین رفتاری نشانه خودپسندی و موجب پست شدن ارج شاهی است .

«هیچکدام از نزدیکان شاه و پیرامونیان او نباید در پیش رویش دست خود را بشویند تنها کسی تواند چنین کند که در پایگاه و بزرگی و خاندان همسنگ او باشد.»

«دیگر از آیینهای شاهی آنست که دستمال سفره اش مانند دستمال رو خشك کنی او باید سفید و پاکیزه باشد و هیچگاه يك دستمال دو بار بکار برده نشود مگر آنکه آنرا خوب شسته باشند.»

«بر خوان شاه هیچکس نباید با او سخن جدی یا شوخی بگوید و اگر خودش



سخن گفت نباید مانند آنرا دیگری بیاورد. تنها باید با فروتنی بسخن او گوش فرا داشت.

ب - زشتی حرص زدن بخوراك :

در نزد ایرانیان حرص زدن بخوراك نشانه پستی و شکم بارگی است. جاحظ در این باره گفته است:

«شاهان ایرانی اگر میدیدند یکی بخوراك حرص میورزد او را از رده مردمان بزرگ فرو میافکنند و در جرگه دلخکان میگرفتند هر زمان شاه کسی را بر خوانش میخواند او بایستی جانب ادب را رها نسازد و از آنچه در جلوش نهاده اند بخورد و بهره دوست دارد دست دراز نکند زیرا اگر کسی بشکم خوارگی مشهور میشد دیگر او را با ادب نمیدانستند و بر آنکه شکم باره بوده نام هوشمند نمی نهادند.»

«چون در پیشگاه شاه خوراکی جلویکی گذاشتند او نباید به پندارد که خوراك را نهاده اند تا آنرا پاك تمام کند. باید بداند غرض از نشان دادن او در کنار سفره شاه، بزرگداشت او و مهرورزی در باره اش بوده است. اگر شاه بر خوان چیزی بکسی ارمغان داد، آن کس تنها بر آن دست مینهد و این رفتار ادب دانی او را نشان خواهد داد.»

ایرانیان از روی شکم خوارگی اشخاص را میامز مودند. جاحظ گفته است: «گفته اند چون مؤبد مؤبدان مرد، يك تن از مردم استخر را نزد شاپور ذوالاكتاف به نیکی و خداشناسی و پیرهنی گاری شناسانیدند تا داور داوران شود. شاپور او را فرا خواند چون آمد و بار یافت او را بر خوان خویش نشانید و فرمان داد با او هم خوراك شود آن مرد کنار خوان نشست. شاپور جوجه ای را برداشت و دونیم کرد و نیمی را نزد او نهاد و نیم دیگر را نزد خودش. و باو گفت از این بخور و چیز دیگر با آن در میامیز چون بر معده ات سبکتر است و آسانتر گواریده خواهد شد. شاپور از نیمه خود بهمان اندازه که همیشه میخورد بخورد. آن مرد پیش از آنکه شاپور نیمه جوجه اش را تمام کند از آن خود را تمام کرد و دست بخورا کهای دیگر برد و شاپور او را مینگریست. چون خوان را برداشتند شاپور بآن مرد گفت بدرود کن و بشهرت



باز کرد زیرا پدران ما و شاهان پیشین گفته اند آنکه در پیش روی شاه بخوراك  
 حرص ورزد در پشت سر او به مال رعیت بیشتر حرص خواهد ورزید.<sup>۱</sup>  
 رخت پاکیزه پوشیدن در جشنها بویژه در پیشگاه شاهنشاه و بزرگان و  
 لقمه کوچک برداشتن از آیینهای نیک و کهن ایرانی در بزم آرایبی است برعکس  
 در عربها هجوم بردن بخوراك نیک بود.

عدی بن زید عبادی که از شاعران عصر جاهلی عرب است و در دربار خسرو  
 دوم ساسانی ترجمان زبان عربی بوده در بشاهی رسانیدن نعمان پور منذر  
 از این آیین بهره گیری کرده است. منذر هنگام مرگ یازده پسر داشت که  
 هر کدام از آنان در اندیشه جانشینی پدر بود و خسرو پرویز باید یکی را از  
 میان آن یازده تن برای شاهی امارت حیره و مسؤولیت تیره های عرب در برابر  
 دربار ایران برگزیند از اینرو به عدی بن زید دستور داده بود همه را بحضور  
 او بیاورد تا از میان ایشان یکی را بشاهی حیره برگزیند.

عدی بن زید در دل دوست میداشت نعمان برگزیده شود از اینرو نهانی  
 از برادران دیگر، باو اندرزهایی میدهد و از جمله میگوید:  
 «اگر شاهنشاه ترا فرمان داد در پیشگاهش خوراك خوری، در خوردن  
 شتاب مکن لقمه کوچک گیر و کم بخور».<sup>۲</sup>

از آیینهای ایرانی در بزرها و جشنهای یکی نیز گل ارمغان دادن بیکدیگر  
 بود و این همان رفتار است که در عربی آنرا به «تحیه» ترجمه کرده اند زیرا  
 این رسم تا سده های چهارم و پنجم هجری در عراق رایج بوده است.<sup>۳</sup>  
 در جشنها گل بگردن میآویختند و بویژه گل آذرگون (آذریون) را  
 که آنرا خجسته میدانستند بگوشها میآویختند. ابن معتز در وصف زیبارویی  
 که گل آذرگونی در بزم بگوش آویخته بوده سروده است:  
 «گل آذرگونی که بگوش آویزان دارد مانند پیاله عقیقی است که در ته  
 آن زر نهاده اند».

۱ - کتاب التاج ص ۵۴

۲ - الاغانی ج ۲ ص ۱۷

۳ - همان کتاب ج ۲ ص ۳۴۵

ج - جایگاه هر کس در بزمهای رسمی در بزمهای رسمی و انجمنهای بزرگان جای هر کس بفرما خور پایگاه اجتماعی و دوامش معین بود، بویژه در دیوان شاهی و در کتابهای ادب و سیر عربی جایگاه نشست بزرگان در ایوان شاهی در روزگار ساسانی یاد شده است اما بهترین شرح را در این زمینه جا حظ در کتاب التاج دارد که چنانچه گفته شد از کتاب آیین نامک روزگار ساسانی برداشته شده است جا حظ زیر عنوان طبقات مقنیان در ایران و در اسلام چنین گفته است:

«چون در سخن خود باینجا رسیدیم، ناچار جایگاه سه طبقه ندیمان و موسیقی دانان را شرح میدهیم هر چند جایگاه ایشان در کتاب الاغانی مشخص گردیده است.»

لازم است پیش از آوردن ترجمه بازمانده سخن جا حظ یاد آوری کنیم کتاب الاغانی که جا حظ از آن در اینجا نام میبرد و در آن جایگاه سه طبقه موسیقیدانان و ندیمان معین شده بوده، بی گمان «کتاب الاغانی» معروف تألیف ابوالفرج اصفهانی نیست.

زیرا: یکی آنکه تاریخ مرگ جا حظ سال ۲۵۵ هجری است و تاریخ مرگ علی بن حسین معروف با ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب الاغانی سال ۳۵۶ هجری است و جا حظ که صدسال پیش از ابوالفرج اصفهانی مرده است نمیتوانسته از کتاب ابوالفرج بهره گیری کند. دو دیگر در کتاب ابوالفرج جایگاه ندیمان و موسیقیدانان عصر ساسانی گفته نشده است.

بی گمان این کتاب که تاسده سوم هجری موجود بوده یکی از کتابهای ایرانی در فن موسیقی است یا بخشی از کتاب آیین نامک بوده که در آن راههای موسیقی و جایگاه ندیمان و موسیقیدانان در دربار شرح داده شده بوده است و بسا که در این کتاب ترانه های مشهور و راههای موسیقی با الفبای ویژه آوانویسی «ویسب دبیره» نوشته بوده است. باری جا حظ افزوده است:

«نخست از شاهان ایران آغاز میکنیم زیرا آنان بر ما پیشی داشته اند و ما از ایشان قانونهای پادشاهی و کشور داری و بسامان داشتن پایگاه بزرگان



وتوده مردم و ناگزیر ساختن هر دسته را بر خرسندی بآنچه دارد و بس کردن به بهره خویش، همه را از آنان آموخته ایم.

اردشیر بابکان نخستین کسی است که جایگاه ندیمان را مشخص کرد و راهبری ایشان را بدست گرفت و آنانرا درسه پایگاه جاداد:

دررده یکم افسران و شاهپوران بودند. جای نشستن ایشان از ستاره (برده ای بود که در ایوان شاهی جایگاه شاهنشاه را از دیگران جدا میکرد) ده ارش فاصله داشت.

آنکاه طبقه دوم بود که جایش ده ارش از طبقه نخستین فاصله داشت و اینان پیرامونیان شاه از ندیمان و دفتر خوانان از بزرگان و دانشمندان بودند.

طبقه سوم: جای ایشان بازده ارش از طبقه دوم فاصله داشت. شوخان و دلخکان در این طبقه بودند<sup>۱</sup>

آنکاه جا حظ زیر عنوان «همه مردم در نزد ایرانیان در چهار طبقه اند» گوید:

«و نیز او مردم را بچهار طبقه بخش کرد و هر طبقه را بر جای خود و ادانت نخست فرماندهان از دودمان شاهی.

دوم: موبدان و هیربدان

سوم: پزشکان و دبیران و اخترماران

چهارم: کشاورزان و پیشه‌وران و مانند گان ایشان

باز جاحظ زیر عنوان «برابری هر طبقه از ندیمان و مانند گان ایشان در ایران» افزوده است: «کسانی که روبروی اسواران از دودمان شاهی می‌نشستند استادان موسیقی و آواز بودند. اینان یکر است روبروی طبقه اول جا می‌گرفتند (منظور او در دست چپ ایوان است) در روبروی طبقه دوم نوازندگان و خوانندگان جاداشتند و در روبروی طبقه سوم و نگ زنان و تنبور نوازان و نای دمان».



«پیش از آغاز شدن بزم در ایوان، مردی که بر ستاره (برده شاهی) گمارده بود و پسر یکی از اسواران بود و خرمباش نامیده میشد، بر بلندترین جا بر میآمد و بانگ بر میداشت چنانکه همه حاضران بشنوند: ای زبان سرت را نکهدار زیرا امروز با پادشاه همنشین خواهی بود.»

رعایت ترتیب نشستن در بزمها و کنار خوان منحصر به بزمهای شاهانه در ایران باستان نبوده، بلکه این آیین هادر همه بزمها و انجمنهای ایرانی، بویژه اگر جنبه رسمی می داشت مراعات میگردید عبدالله بن مسلم دینوری روایتی از آیین نامک، در این باره باز گو کرده است که دارای نکاتی در زمینه سخن ما است از اینرو ترجمه آنرا در پایین میآوریم و بر آنچه گذشت میفزاییم.

«در آیین نامک خوانده ام: مردی از بزرگان به پسرش اندرز میداد که هر زمان لقمه در دهان داری بچپ و راست خود مپیچ، با ترش رویی خلال مکن، با چوب مورد خلال مکن. هیچگاه لقمه با کارد بر مدار، در کنار خوان بالادست آنکه از تو سالمند تر است، منشین، دستت را با جامه ات پاک مکن، ایستاده آب منوش،<sup>۱</sup>

همروایت دیگری بشرح زیر آورده است:

«در آیین نامک خوانده ام: خواجه حرم سرا بکنیز کان دستور داده بود سیر و پیاز و کندنا و کدو حلو و نخود سبز و زرد آلو که انگیزه بدبو شدن دهن است نخورند»<sup>۲</sup>

در ایران باستان خوراک را با چنگال و قاشق میخوردند دلیل این مطلب، بگذریم از قاشقها و چنگالهایی که در کاوشهای باستانشناسی بدست آمده، گفتگوهایی است که در سده دوم و سوم هجری میان شعوبیان و هواخواهان عرب در گرفته بود و از جمله در این زمینه نیز سخن رفته است. ایرانیان دست آلودن بخوراک رازش میدانستند حتی برخی بزرگان همانگونه که دستمال سفره را بدون شستن دوباره بکار نمیبردند، در هر نوبت خوراک قاشق و چنگال را عوض میکردند. برعکس هواخواهان عرب برداشتن خوراک را با قاشق و بریدن

۱- عیون الاخبار ج ۳ ص ۲۲۳

۲- عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۷۸

نان را با کارد، اهانت بنعمت خدای پنداشتند و برای بادست خوردن فضیلت‌هایی نیز میسرودند.

در بزرها خورا کها را بیکباره برخوان نمی‌نهادند و آنها را مانند امروز نوبت بنوبت می‌آوردند. پیش از هر خوراک پیشارک «فیشارج» می‌آوردند که چیزهایی برای تحریک‌اشتها و باصطلاح امروز گلوتر کن بود.

در بزرها نوشیدن سه جام نخستین ناگزیر بود اما پس از آن هر کس باندازه توانایی خویش باده مینوشید.

در بزمرشاهی اندازه باده نوشی باشاهنشاه بود و او در فرمان خود تاب و توان را در نظر می‌گرفت<sup>۱</sup>

هر گاه یکی از دوستان از بزمری غایب بود جام اول را بیاد او مینوشیدند و آنرا «یاد کار» میخواندند. این کلمه نیز بزبان عربی در همین معنی در عصر عباسی رایج شده بود. شاعری گفته در بزمر ما هر گاه از عقل نامی برده شود بیاد کار او جامی میزنیم<sup>۲</sup>.

اما در بزمر دوستان آیین چنین بود که همه باندازه هم بنوشند و اگر یکی پیاله را بر میگردانید باده را بشوخی بسرش میریختند. حسن بن هانی اهوازی معروف به نواسی در شعری که در ستایش هم پیالگان خود سروده است این رسم را چاشنی‌سخن کرده<sup>۳</sup>.

رسم بود که پیشخدمتان در بزرها از جوانان خوشرو برگزیده شوند و رخت کوتاه و چسبان بتن بپوشند. کتی را که پیشخدمتان در بزرها میپوشیدند «قرطق» که شکل فارسی آن «گردک» است و از کمر پایین‌تر نمی‌آمد جامه ویژه بزرها شمرده‌اند و در شعرهای غزلی از آن بسیار نام برده شده و از آن اسم مفعول قرطق یعنی «گردک پوش» درست کرده و آنرا بعنوان کنایه از پیشخدمت خوش سیما در ادبیات بکار برده‌اند.

این سنتها و آیینها بویژه در دربارشاهی هنگام ایمنی و آسایش روان بوده

۱- کتاب التاج ص ۷۲

۲- واذاما ذکر العقر

۳- سنتهم فی شربها بنیم

مل شر بنایانکاره

من ردها صبت علی رأسه

و بکار بسته میشد. اما هر زمان رویدادهای بزرگ و سختی پیش می‌آمد رسم بزم آرایبی و خوان چینی در دربار متوقف میشد تا پشامد چاره شود. جاحظ گفته:

«در هنگام پشامدن حوادث سخت مانند جنگ و امثال آن، خوان گستری در دربار موقوف میشد و بر خوان شاهنشاه جز نان و نمک و سرکه و سبزی چیزی نمینهادند و خوالیگر در طبقی بزم آورد و شاه يك لقمه از آن برمیداشت و میخورد. در این زمانها جز سه تن که موبد موبدان و ایران دبیر بدو ایران سپاه بد بودند، کسی باشاهنشاه همخوان نمیشد.»<sup>۱</sup>

در زمینه تاریخ هنر زیبای خوراک‌پزی و خوان آرایبی در روزگار ساسانی در میان کتابهای ادب و سیر و تاریخ عربی که در سده‌های دوم تا چهارم هجری نوشته شده است، مطالب بسیار دیگری میتوان بدست آورد.



شماره پانزدهم

# تمدن و هنر ایران

در گوشه و کنار مجسمان

مجله بررسی‌های تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هایی از شاهکارهای هنر و تمدن ایران را که زیب‌بخش موزه‌های مختلف جهان و مجموعه‌های خصوصی است، به خوانندگان ارجمند معرفی مینماید.

بشقاب سیمین مزین به عقاب طلایی متعلق به سده ۴-۵ پیش از میلاد  
کاسه لعابی متعلق به سده چهارم میلادی.  
مخمل گوهر نشان با بافت زری متعلق به قرن شانزدهم  
ستونی مزین با کاشی های لعابی مربوط به دوره اسلامی.  
شاهین آبی فیروزه ای رنگ مربوط به سده سیزدهم میلادی  
بشقاب توگود لعابی الوان بارنگ شفاف با نقش بهرام گور ساسانی  
تنگ لوستر رنگی شفاف متعلق به سده ۱۲-۱۳ میلادی.  
فنجان منقوس خشایارشا مربوط به قرن پنجم میلادی.





بشقاب سیمین مزین به یک عقاب طلایی متعلق به سده چهارم و پنجم پیش از میلاد. این پدیده ارزنده هنری که از حفاریهای همدان بدست آمده، فعلا در یکی از موزه های





کاسه لعابی الوان مکشوفه از حفاریهای سلطان آباد ، از آثار هنری سده چهارم میلادی ،  
متعلق به موزه خصوصی آقای پولاس .



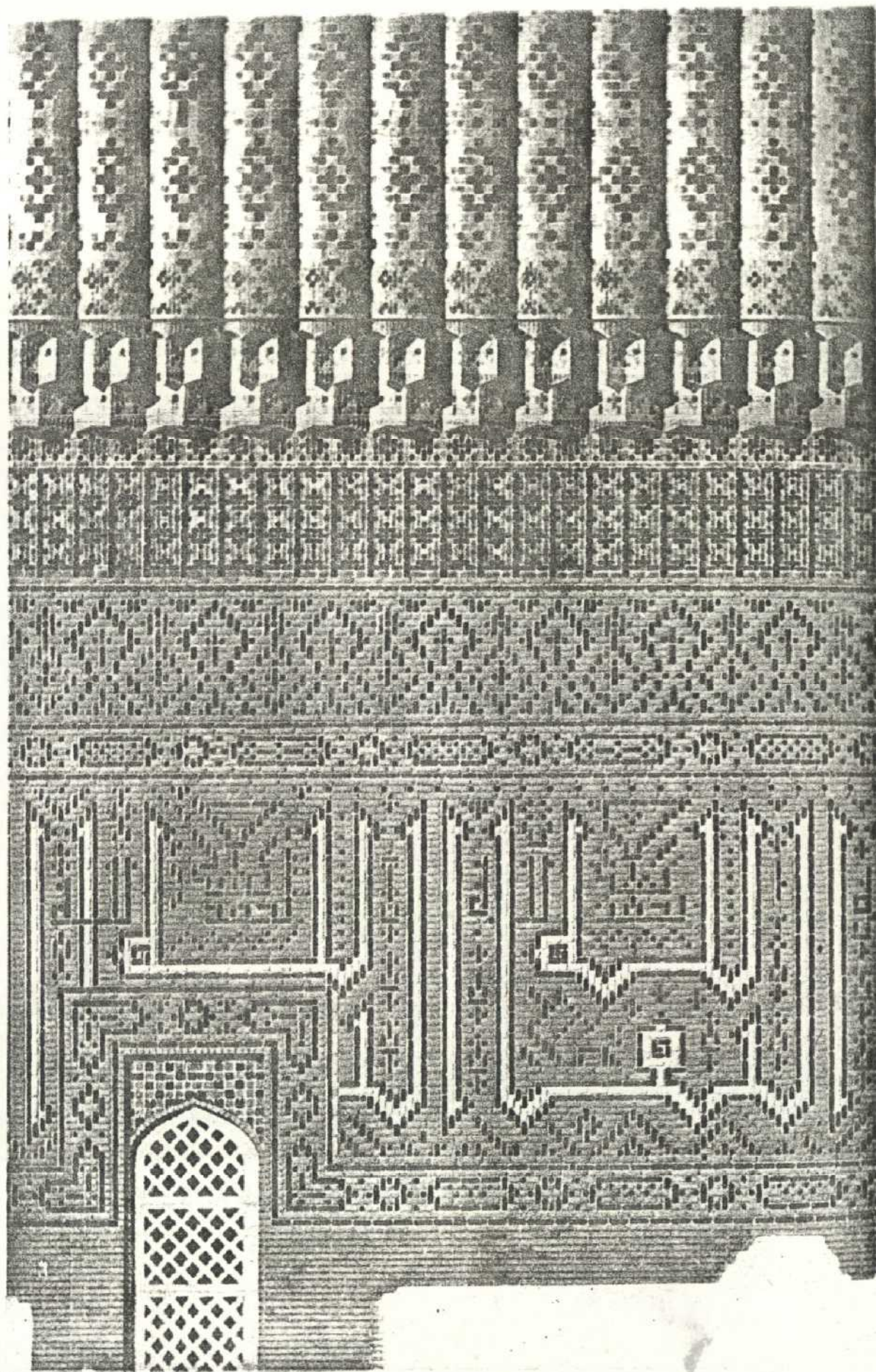
مخمل گوهر نشان بابافت زری متعلق به قرن شانزدهم میلادی بطول ۳۴ سانتیمتر دولا .  
این اثر برجسته هنری اکنون در موزه خصوصی آقای مایسی قرارداد دارد .





شاهین آبی فیروزه‌ای رنگ لعابی متعلق به سده سیزدهم میلادی بطول ۳۲/۸ سانتیمتر از حفاریهای ساوه بدست آمده و در موزه شخصی آقای لوسون قرار داده شده است .





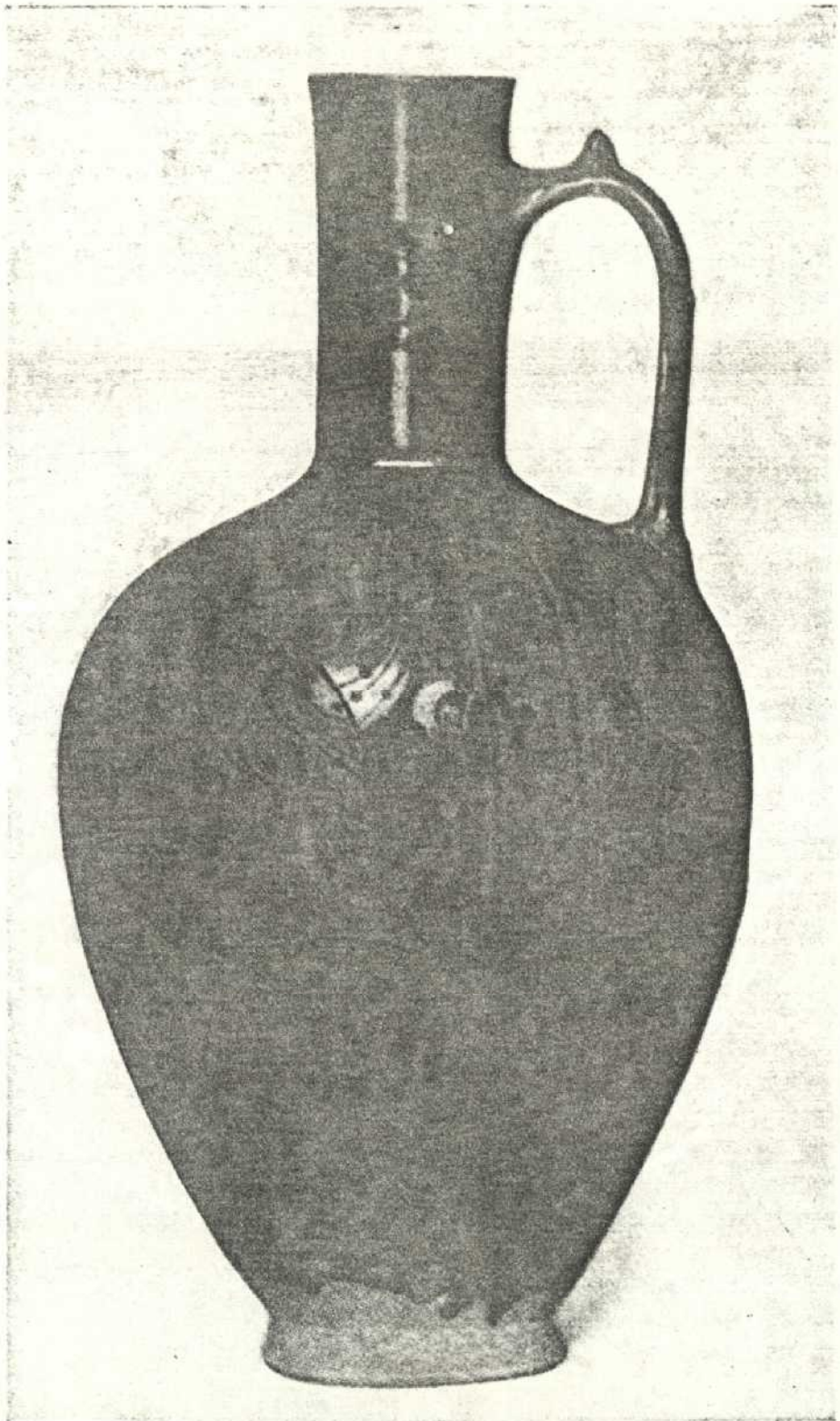
ستونی مزین با کاشی‌های لعابی تزئینی در سمرقند - غارمیر . از شاهکارهای ارزشمند





بشقاب تو کود لعابی الوان بارنگ شفاف که بقطر ۲۲ سانتیمتر می باشد و نقش بهرام کور  
ساسانی و آزاد در وسط آن بچشم میخورد و درموزه شخصی آقای مودتی مورفرا داده شده است.





تنگ لوستر رنگی شفاف از آثار هنری سده (۱۲-۱۳ میلادی) که ارتفاع آن ۲۱/۴ سانتیمتر می باشد و در موزه شخصی آقای ایمر فوپولس قرار داده شده است.





فنجان منقوش اگورسز Xerxes (خشایارشا) که متعلق بسده پنجم پیش از میلاد می باشد.  
این اثر ارزنده که از حفاریهای همدان بدست آمده است زینت بخش موزه تهران می باشد.

# سیری در نخستین

روزنامه های ایران

دکتر سید محمد تقی  
رضوانی

در شماره های گذشته مجله  
سودمند و گرانبهای بررسی های  
تاریخی روزنامه های مهم کشور  
اعم از دولتی و ملی چه آنهاییکه  
در ایران و چه در خارج از ایران  
منتشر می شدند تا آغاز انقلاب  
مشروطیت بطور بسیار مختصر  
بررسی شد و اگر سلسله  
مقالات مذکور چنانکه باید و  
شاید حاوی نکات سودمندی  
نبود باری از هر یک از روزنامه ها  
تصویری ارائه داده شد و همین  
نکته کافی است که رنج نگارنده  
ضایع نماید . زیرا تردیدی  
نیست که باد حادثه اوراق این  
روزنامه ها را پریز کرده و  
نابود ساخته است و آنچه هم  
از بد حادثه مصون مانده است



هر چند صفحه ای از گوشه ای است که دست همه کس به آنها نمی رسد بنابراین سلسله مقالات لااقل هیئت و شکل و ریخت روزنامه های از میان رفته را جاویدان ساخت که هر چه زمان بگذرد اهمیت آن فزونی خواهد گرفت و لذا باردیگر از اولیاء مجله که مخارج تهیه نگراورها را با گشاده روئی تحمل می کنند، سپاسگزاری می کند.

گذشته از این کدام کار در همان ابتدا بی نقص و بطور کامل انجام شده که این کار پراز رنج در مرحله کمال عرضه شود.

نکته ای که تذکر آن لازم است این است که انجام اینگونه امور و جمع آوری اینگونه مطالب از عهده يك نفر یا چند نفر ساخته نیست. در این موارد باید کلیه خوانندگان و علاقمندان کمک نمایند و اطلاعات خود را به اولیاء مجله ارائه فرمایند تا از مجموعه آگاهیها مطلبی کامل تهیه شود و گوشه ای از تاریخ این کشور که نسل روشن گردد و هدف نیز همین است.

باری، نگارنده بابررسی روزنامه های قبل از مشروطیت کار خود را پایان یافته تلقی کرد و تصمیم نداشت مطلب را دنبال کند زیرا تعداد روزنامه هائی که تا زمان انقلاب انتشار یافته محدود است و بررسی آنها کار ساده ای است ولی مقارن همان ایامی که طلیمه انقلاب نمایان شد روزنامه های متعدد و جور واجور پشت سرهم نمایان گردید بطوری که در بحبوحه انقلاب یعنی در سال ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷ میلادی) لااقل هشتاد و چهار روزنامه منتشر میشد. علاوه بر روزنامه، شب نامه، صبح نامه و بیدار نامه از در و دیوار فرومی ریخت رساله های تبلیغاتی چند صفحه ای یکی بعد از دیگری به دست مردم داده می شد و دامنه تبلیغات مطبوعاتی چنان توسعه یافت که با بی پروائی میتوان گفت، مردم آن زمان در اوراق مطبوعات غرق شدند.

مرحوم مخبر السلطنه هدایت در کتاب گزارش ایران گوید :

« عدد روزنامه ها از حد حاجت بیرون رفت اسامی مهیب بخود می گرفتند. روزنامه حشرات الارض هم داشتیم. اکثر بهر کس استطاعتی داشت بدمی گفتند تاحق سکوتی بگیرند. بروزنامه قناعت نشد شب نامه از در و دیوار فرو



می ریخت. سرلوحهٔ شب نامه خنجر، طپانچه، کار دو نیزه بود<sup>۱</sup>  
 پس از آنکه انقلاب وسیلهٔ محمد علی شاه در هم کوبیده شد روزنامه‌ها  
 نیز بالطبع از میان رفت و پس از استبداد صغیر دوباره پیدا شد. در سال ۱۳۲۸  
 تعداد روزنامه‌ها لااقل به سی و شش رسیده است.

این است که نگارنده از وسعت دامنهٔ کار وحشت داشت و مایل بود بهمان  
 مختصر اکتفا کند اما تشویق دوستان و اولیاء ارجمند مجله به من نیروئی  
 بخشید و مرا وادار ساخت که موضوع را دنبال کنم ولو دنباله‌ای بس دراز  
 داشته باشد از این جهت بدون اینکه رعایت تقدم و تأخر شود به بررسی  
 روزنامه‌های مهم عصر بخصوص روزنامه‌هایی که دورهٔ آن را در تصرف دارد،  
 می پردازد.

بدون شك گرانبهاترین روزنامهٔ دورهٔ انقلاب روزنامهٔ  
 مجلس است زیرا قسمت عمدهٔ مطالب این روزنامه مذاکرات  
 مجلس می باشد و اگر این روزنامه نبود ما از مذاکراتی  
 که در مجلس اول شورای ملی بین نمایندگان صورت گرفته است بکلی بی اطلاع  
 می ماندیم زیرا چنانکه می دانیم پس از بتوپ بستن مجلس اول کلیه اسباب و  
 اثاثیه و تمام اسناد و مدارک آن بیغما رفت. چیزی که مایهٔ تأسف است این  
 است که این مذاکرات از روز پنجشنبه پنجم شوال ۱۳۲۴ درج شده زیرا  
 نخستین شماره روزنامه در یکشنبه ۸ شوال ۱۳۲۴ هجری قمری و ۱۲۸۵  
 شمسی مطابق ۲۵ نوامبر ۱۹۰۶ انتشار یافته و بنابراین از روز افتتاح مجلس  
 (۱۸ شعبان ۱۳۲۴) تا ۵ شوال که قریب به ۴۷ روز میشود از مذاکرات  
 نمایندگان که برای تاریخ مشروطیت ایران فوق العاده مهم است بی اطلاعیم  
 و برای گردآوری مذاکرات روزهای نخست مجلس ناچار باید تمام روزنامه‌ها  
 و سایر انتشارات آن عهد را مطالعه کنیم و اگر هم اینکار انجام شود و باید  
 هم انجام گیرد، باز هم نخواهیم توانست بطور کامل مذاکرات ۴۵ روزه را  
 جمع آوری نمائیم.

۱- گزارش ایران جلد ۴ ص ۲۶

اداره مرکزی

شهران خیابان جلیل آباد

مدیر کل

میرزا محمد صادق فرزند

حضرت حجة الاسلام آقای امیرزا

سید محمد مایاطیانی

رئیس اداره ادب و معارف

مکاتیب بدون امضا و تعرفه کافی و غیرت

قبول نمیشود

عنوان مراسلات

اداره روزنامه مجلس طهران

عنوان تلگرافی

جریده مجلس

شماره تهران . . . .

بسم الله الرحمن الرحيم

# مجلس

۱۳۲۴

قیمت اشتراك

طهران ولایات داخله ایران ممالک خارجه

۳ ماهه ۳ ماهه ۳ ماهه

۱۴ قران ۱۷ قران ۸ فرانك

۶ ماهه ۶ ماهه ۶ ماهه

۲۶ قران ۳ تومان ۱۴ فرانك

۱ ساله ۱ ساله ۱ ساله

۴۵ قران ۵۵ قران ۲۶ فرانك

طهران

قیمت يك نسخه سه شاهی است

قیمت اعلانات سطری ده شاهی در صورت

تکرار تخفیف داده میشود

وجه اشتراك پس از ارسال پنج نسخه

مطالبه و دریافت میشود

فلا هت چهار نوبت ایام هفته  
شنبه و یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه  
طبع و توزیع و پس از سه ماه  
بطور یومیه منتشر خواهد شد

بنامشکتابخانه هشتم شوال الکریم ۱۳۲۴ هجری قمری و ۱۲۸۵ هجری شمسی مطابق بیست و پنجم و امیرماه فرانسه و انگلیس و ۱۳ نوامبر روسی ۱۹۰۶ و سیزدهم ایروماه ۱۲۷۶ زید کردی و قشمرین الاخر ۲۳۱۸ روسی و ۹ اذرماه ۸۲۸ جلالی

این روزنامه بکلی مطلق و آزاد است و در مباحث و مذاکرات و مشروعات مجلس شورای ملی ایران و کلیه امور پلیدی و تجارنی و اجتماعی و آنچه راجع باصلاحات ملکی و امور ملی و مربوط بخیرای عامه و عراید نوعیه و دائر بمقوق عالم اسلامیت و اجرا احکام اسلام و مدافعه حدود وطن باشد بکمال آزادی سخن میراند مذاکرات یومیه دارالشورای کبری و لوائح و مقالات و آراء و افکار ملت را در مواد مذکوره مخصوص منتشر خواهد نمود

بمحمد سالمه الله که علاوه بر جمعیت براتب مرقومه از خانواده بزرگ محترم و مقبول عموم ملت و عمل کمال اعتماد دولت و براتب دولتیخواهی و وطن دوستی متحلی و بلویات عصر جدید بصیر و مطلع هستند مرحمت و بپهده کفایت و دوستی ایشان را گذار و این اعتبار بزرگرا بایشان عنایت فرمودیم تا مجلسی از فی غرضان خیر و دولتیخواهان بصیر تالیس و تشکیل نموده بکمال دولتیخواهی و نهایت دقت و مراقبت این امر مهمرا عاجلا بحسن ترتیب قرین انجام دارند (شبان ۱۳۲۴)

(مقدمه)

بسم الله الرحمن الرحيم

بوجب دستخط مبارک هاپونی مندرجه فوق

قلم این روزنامه بکلی آزاد و مطلق است و در مشروعات و مباحث و مذاکرات مجلس شورای ملی و کلیه امور پلیدی و تجارنی و اجتماعی و آنچه راجع باصلاحات ملکی و امور ملی و



سواد دستخط مبارک همیونی

جناب اشرف صدر اعظم چون روزنامه موسوم به مجلس که اجازه طبع آن داده شده است اول روزنامه است که در هر گونه مقالات مفیده راجع بخیر عامه و مصالح امور مملکت و ملیه و حفظ شرائط دولتیخواهی با آزادی قلم مخصوص و ممتاز خواهد بود و لازم است در تحت نظر و سراید بندگی باشد که جامع اطلاعات علمی شرعیه و سیاسی و درستی و دیانت او کمالا معلوم و مشهور باشد لهذا بوجب این دستخط مبارک جرئی و کلی این امر مهم را از انتخاب اعضا و تعیین وقایع نگارن و کلیه طبع و نشر و غیره بجناب آقای امیرزا



مذاکرات مجلس اول تا کنون دوبار انتشار یافته ، یکبار در سال ۱۳۲۵ شمسی در شماره های « روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران » و بار دیگر در ردیف انتشارات « کتاب کیهان » در سال ۱۳۳۵ شمسی وسیله کتابفروشی ابن سینا و بطوری که خوانندگان مطلع می دانند مذاکرات روزهای اولیه یانست یا فوق العاده ناقص است .

بهر حال ، با نگاهی به تصویر نخستین شماره روزنامه مجلس تمام مشخصات آن روشن میشود و بنابراین از تکرار مطالبی که در تصویر نشان داده میشود صرف نظر می کنیم و به بحث در اطراف روزنامه می پردازیم ، همانطوری که ملاحظه میشود روزنامه هفته ای چهار نوبت روزهای شنبه ، یکشنبه ، سه شنبه و پنجشنبه در چهار صفحه منتشر می شده است ولی از شماره ۶۸ بعد تمام روزهای هفته به استثنای جمعه انتشار می یافته است و انتشار آن تا روز به توپ بستن مجلس ادامه داشته است . مدیر کل و دبیر آن هر دو از شخصیت های بزرگ شناخته ای هستند و بیان شرح حال آندو یعنی مرحومان سید محمد صادق طباطبائی و ادیب الممالک فراهانی زاید بنظر می رسد . بطوری که از « سواد دستخط مبارک همیونی » مستفاد میشود صاحب امتیاز روزنامه آقا میرزا محسن صدرالعلما بوده است .

در نخستین شماره تحت عنوان مقدمه هدف از انتشار روزنامه چنین بیان شده است :

« . . . قلم این روزنامه بکلی آزاد و مطلق است و در مشروعات و مباحث و مذاکرات مجلس شورایی ملی و کلیه امور پلتیکی و تجارتنی و اجتماعی و آنچه راجع به اصلاحات ملکی و امور ملی و مربوط بفوائد و عوائد عامه و دائر بحقوق وطنیه و مدافعه حدود عالم اسلامیت باشد با کمال آزادی سخن خواهد راند . وظیفه مهم این روزنامه نشر اخبار یومیه و مذاکرات و کلای دارالشورای کبری ایران و احکام صادره از مجلس و گفتگو در مباحث پلتیکی است اخبار ولایات و وقایع شهری و اخبار مخصوص تجارتنی و آنچه راجع باسعار عمومی است کسب و درج میشود . تلگرافات و اخبار خارجه و آنچه از اخبار جراید معتبره اروپا مربوط به مجری و مسلک پلتیک مملکت و دائر باهور



داخله باشد ترجمه و نقل میشود. اخبار علمی، ادبی و اقتصادی و صنعتی و صحتی و تاریخی و سایر مقالات مفیده بر حسب اهمیت و اقتضاء وقت نقل و درج خواهد شد اخبار فوریه بوسیله سیم تلفون مخصوص اداره و تلگراف کسب و درج میشود و چون این روزنامه واسطه مستقیم ایصال لوايح و عرایض ملت به دارالشورای کبری و ادارات سنیه دولت علیه است آراء و افکار و کلیه مقالات و مکاتیب در باره مشروعات مجلس شورایملى و اصلاحات مملکتی و مقاصد نوعی را مادامیکه منبى براغراض شخصیه و موجب هتك ناموس و شرف اشخاص نباشد با کمال امتنان قبول و درج خواهد نمود. بنا بر این بر صاحبان مکاتیب لازم است که مکتوب خود را با امضاء و تعرفه کافیه ارسال نمایند و لذا مکاتیب بی امضاء یا مبهم و مقالاتیکه منبى براغراض بوده باشد پذیرفته و قبول نمى شود. برای اینکه از تملقات بی جا احتراز نموده و الفاظ مغلقه مبهمه جای معانی مهمه و مطالب مفیده را نگیرد و از مقصود اصلی خود و موضوع روزنامه نویسی تخطی نرفته و دور نرفته باشیم کلیه در عناوین و القاب به اختصار و ایجاز خواهیم پرداخت. این روزنامه در تهران و سایر بلدان ایران و کلیه مواقع و موارد مهمه دارای اخبار نویس و وقایع نگاران مخصوص خواهد بود و تمام وقایع کتبی و تلگرافی و اخبار رسمی و غیر رسمی را کسب و کشف و بدون ملاحظه اشخاص انتشار خواهد داد و بر حسب اقتضای وسعت اداره در موارد لزوم در پایتختها و بلاد عمده ممالک عالم اخبار نویس تعیین خواهد نمود. روزنامه مجلس تا سه ماه از تاریخ افتتاح هفته ای چهار نمره بترتیب ایام انعقاد مجلس توزیع و نشر می شود و پس از سه ماه به استثنای روزهای جمعه و ایام محترمه که تعطیل عمومی است همه روزه منتشر خواهد شد و چون فعلا کاغذهای ورق بزرگ که مناسب جراید یومیه است بقدر کفاف واسع و رفع احتیاج بدست نمی آید در طبع روزنامه در اوراق معمولی شروع و اقدام میشود. اداره کاغذ مخصوصی باقطع بزرگ از کارخانه های کاغذ سازی فرنگ طلب کرده پس از ورود انشاء الله تعالی با آن اوراق منتشر خواهد شد . . . . .

در اکثر شماره‌های این روزنامه بجای سرمقاله مذاکرات مجلس درج می‌شده آنگاه اخبار داخله و در بعضی از شماره‌ها اخبار خارجه نگاشته شده است. در ضمن اخبار خارجه مطالب روزنامه‌های اروپا در باب اخبار مربوط به مشروطیت ایران ترجمه و درج می‌گردیده است این روزنامه برای تدوین تاریخ مشروطیت ایران گنجینه گرانبهایی است که هر کس بدون در دست داشتن آن دست بتدوین تاریخ مشروطیت بزند کار ناقصی انجام داده است.

روزنامه صور اسرافیل - کوبنده‌ترین و مشهورترین و پربصدا ترین روزنامه عهد انقلاب روزنامه صور اسرافیل است نخستین شماره آن روز پنجشنبه هفدهم ربیع - الاخر سال ۱۳۲۵ هجری قمری (۳۰ ماه ۱۹۰۷) انتشار یافته و تا شنبه ۲۰ جمادی - الاول ۱۳۲۶ انتشار آن ادامه داشته است مجموعاً سی و دو شماره منتشر شده است مدیر آن میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی بوده است.

میرزا جهانگیر خان بشرحی که در تمام تاریخهای مشروطیت بتفصیل درج است در واقعه توپ بستن بمجلس بفرمان محمدعلیشاه کشته شد ولی میرزا قاسم خان جان بدر برد و از آن پس نام خانوادگی صور اسرافیل را برای خود برگزید و در شاهنشاهی رضا شاه کبیر بمقامات بلند اداری از قبیل وزارت، استانداری و ریاست شهرداری تهران رسید.

روزنامه صور اسرافیل بقدری مورد علاقه خاص و عام قرار گرفته بود که بقول صاحب تاریخ جراید و مجلات ایران «روزنامه که صبح به قیمت چهارشاهی منتشر می‌شد عصر به چند تومان خرید و فروش می‌گردید»<sup>۱</sup> یکی از عوامل محبوبیت روزنامه و ابراز علاقه شدید مردم به آن مقالاتی بود که تحت عنوان «چرند پرنده» بقلم مزاح و شوخی و استهزاء و سیاه مرحوم دهخدا نگارش مییافت.

از چرند پرندهای دهخدا نمونه‌هایی بعنوان یکی از بهترین قطعات نشر پارسی در سلسله کتبی که باین منظور تدوین شده و نیز در کتب ادب و تاریخ کراراً به چاپ رسیده است و بطور مجزی و مستقل نیز چاپ شده است ولی چاپ چرند پرندها وقتی ارزش خواهد داشت و لطف آن هنگامی آشکار خواهد شد





سجده در آن مراسم است

میرزا قاسم خان تبریزی  
 میرزا جهانگیر خان شیرازی و  
 میرزا جهان ناصری که با آن وقت  
 مجتهد ۲۵ ماه ربيع الآخر ۱۳۲۵ هجری  
 ۲۱ دی ماه سال ۱۲۷۶ از درگذشتی زاری  
 ۶ ماه زون سال ۱۹۰۷ میلادی

فأذا نطق فی تصور فلا أنساب ینهم

هنگامی که بیسی از نوحی اخلاقی، حالات و نوابهی  
 که موافقت با انسانیت است و بنده با مقابله پذیرفته  
 و بتود و در طبع و عدم طبع اداره مختار  
 است . بکنهائی بدون بیز قبول  
 نخواهد شد

قیمت امتزاک سالانه

طهران دوازده (۱۲) قرآن  
 سایر بلاد ایران هجده (۱۷) قرآن  
 مسافک خارجه دو (۲) تومان  
 قیمت تک نسخه  
 طهران پنجاه (۴) شاهی  
 سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

سپهر

رای اینکه کلمه پادشاه هفتامندی دل پسر وزیرش را هدف  
 نبرد کرد . برای اینکه فلان شاه نام خاتم میگردد همه  
 چه داخل آدم است . برای اینکه . چه فرمان بردن  
 چه فرمان شاه از لشکر فردوسی است . برای اینکه  
 سید محمد مجاهد چندین هزار آدم و نصاب يك ملكت را  
 فدای تعصب و بی اخلاقی خود نمود . برای اینکه فلان  
 حاکم رعیت را گاو شده خود حساب میکرد . برای  
 اینکه ملك ایران به انقیاد کور کورانه آن . ویرزا .  
 کدخدا . آخوند . و آیه باشی ملت کرده آمد .  
 آدمیکه يك فرموده و دانسته بلند میداند افراد بشر  
 در زندگانی به کمک یکدیگر محتاجند . جذب الاثم و دفع  
 منکر قوت میخواهد و قوت بی جمعیت حاصل نمیشود .  
 یکی دیندگوستند بفرماند . یکی باید پشم بریزد  
 . یکی زمین تیار کند یکی دست آس نماید . یکی بن

هدرز وقتی دولت ایران حقوق می گرفت فلان مستوف به  
 و واجب بن مزد فلان و شایسته کاری خودی ترجمه  
 میکند . فلان خلیفه منی آزرا وفا و حق شناسی میداند  
 . فلان عوام با لفظ حقوق آفتاب می نامد .  
 حکمای ما می گفتند که بدین گاهی بواسطه  
 کجای بداعت نظری میشود . من بگویم گاهی بواسطه  
 و تاوقت براننداد ممکن است يك امر طبیعی علمی  
 باشد .  
 در هفت وجود موافق گفته هم شده به تکالیف  
 خود عدلی می کنند و هم از احتیاجات خود صرف نظر  
 نمی نمایند . و در نهی استزائی موافق يك قانون نامعلوم  
 کلمه خردوا ندارد می کنند . اما يك مشت مردم بداعت  
 از برای اینکه آدم باشند و استیجابی خلق فرست  
 میکنند منکرانند خود را حیوانی و آدم آن بزرگ نمایی .  
 فلان مجتهد آنچه بدد و فلان پادشاه است نماید .



که در مقدمه هر يك از آنها اوضاع واحوال روز و عوامل الهام بخش نویسنده نگارش یابد تا لطف آن دوچندان گردد.

بامطالعه روزنامه صوراسرافیل بخوبی میتوان اوضاع اجتماعی آن روز و نحوه تفکر مردم را نسبت به انقلاب و اندازه اطلاعات نویسندگان آنرا نسبت بماهیت مشروطیت دریافت و بنابراین جزء اسناد گرانبهای تاریخ مشروطیت محسوب میشود. گذشته از این در بعضی از شماره های آن مطالبی است که جزء اسناد تاریخ بشمار می آید از جمله صورت استنطاقی است که از اسداله نامی که مأمور کشتن چهار نفر از وکلای انجمن تبریز بوده بعمل آمده و در شماره ۲ درج شده است و نامه ای از مرحوم سید جمال واعظ در شماره ۷ و ۸ و صورت استنطاق میرزارضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه در شماره ۹ و ۱۰ و پسر میرزا رضا (میرزاتقی) در شماره ۱۱ و دوستان و آشنایان او در شماره های ۱۳ و ۱۷.

اینک برای اینکه بسبک نگارش روزنامه واقف شویم قسمتی از سرمقاله شماره ۲۳ روزنامه نقل میشود:

«ترقی مملکت بسته بکثرت کار و کثرت کار منوط بتسهیل طرق آن است. گذشته از اوامر انبیا، اصرار حکما و استحسانات شعرا بهمان دلیل واضح که اگر امروز تمام اهل این مملکت یکدفعه دست از کار بکشند مملکت خراب خواهد شد بهمان دلیل هم هر چه بر کار افزوده شود بر آبادی مملکت خواهد افزود.

نعمت بی تحمل زحمت، و آسایش بی سعی، موافق نظام مشهود این دنیا محال است.

درزیر همان لقمه های چرب و شیرین فلان امیر، فلان وزیر، و فلان مجتهد هم که تحصیلش بی زحمت متصور میشود باز عرقهای گرم رنج بر و آلهای سرد کار کردن بتیرگی ابرهای طوفانی و ظلمت شبهای دیجور دیده میشود.

کار منبع ثروت، منشأ لذایذ، اولین اصل اصیل انقلابی و کلید همه سعادات دنیا و آخرت است.

امروز تمام دول متمدن عالم بایک شتاب و عجله نگفتنی در تکثیر و ازدیاد کار روز و شب میکوشند. اتازونی اراضی را مجاناً بر عیایا و گذار میکنند برای ازدیاد کار انگلیس قانون تابعیت را تسهیل مینماید برای ازدیاد کار در روسیه مقصرین را به سیبر میفرستند و دو ما بتقسیم اراضی خالصه و کلیسا میان رعیت رأی میدهد. برای ازدیاد کار همه دول باهم اتحاد پستی تلگرافی و حفظ صحه میکنند، برای ازدیاد کار کلیه حکمای ملل در تقلیل مالیات سعی مینمایند برای ازدیاد کار.

بهترین مقیاس برای بدست آوردن اندازه غنا و فقر، سعادت و ذلت، قدرت و ضعف هر مملکت همان تعیین اندازه کثرت و قلت کار است. اینکه نوع انسان خود را به صفت مدنیت ممتاز کرده و هیئت و جمعیت های بشری تشکیل داده فقط محض کار است.

آیا برای تمتع از این میوه بهشتی و علت غائی مدنیت و تکثیر و ازدیاد آن چه باید کرد؟ باید پیش از هر کار در تسهیل طرق آن سعی نمود. وسیله تسهیل طرق کار جلوه دادن احترام کار در انظار عامه است. می گویند در امریکا احترام یک نفر بنای ماهر کمتر از یک لورد نیست همینطور است، لیکن حالاً ما بواسطه نداشتن راه آهن از امریکا فرسخها دوریم. برای ما در جلوه دادن احترام کار فقط مطمئن کردن کارگر از تمتع زحمات خود کافی است... امروز بهر درجه که ما بتوانیم از حقوق اربابی و منافع صاحبان سرمایه و مالیات بی نظم و ترتیب دولت کسر کرده و بر عایدی رعایا و کارگران بیفزائیم بهمان درجه هم در احترام کار کوشیده و بر ازدیاد طبقه کارگر سعی کرده ایم...

چرند پرندهای دهخدا که در آغاز مطلب از آن یاد شد سراسر کنایه به شخصیت های سیاسی و رجال عصر است و چنان نیش دار و درعین چنان لطیف است که مزیدی بر آن متصور نیست. این چرند پرندها در زبان فارسی جاودانی خواهد ماند زیرا گذشته از لطافت خاص دور نمای واقعی اوضاع اجتماعی آن زمان را بخوبی مجسم می سازد.



اداره مرکزی

دار السلطنه تبریز خیابان عینیه  
اعوان

مراسلات و نوشتجات با هم میرزا علی اکبر  
خان مدیر نوشته میشود.

(عنفان نلگران)

(جریده انجمن)

(محل توزیع)



# انجمن

(تبریز ۱۳۲۲)

بروز (اقران)

ولایات داخله ایران (۵۱ اقران)

ولایات روسیه (۳۰ ممانتیم)

ولایات عثمانیه (۱۳۳ غرض)

ولایات اروپا (۱۰ اقران)

میتینگ منفذ

(تبریز و مشهد) ولایات داخله شاهیه

دکان اقامت میر محمد سگار فروش است (مفنده بار و بعضی هفته) قیمت اعمالنا تطری پانزده شاهیه  
روز سه شنبه (۲۰) ربيع الفی ۱۳۲۵ (چهار بار طبع و توزیع میشود) در صورت تکرار تخفیف داده میشود.

جریده ایشان زاد مستوباً بخیر علی تبریز مذکور است اعضا انجمن مقالات مفید و سودمند را درج مینماید  
مقالات نمکتوباً نظیر امضا و معروف قبول میشود بنا بر این امر اهالی مطابق مندرجه با الفاظ سهولت  
ساده نوشته خواهند شد که موجب اشفاق عموم گردد (وجه اشتراك بعد از ارسال ده نخبه دریافت میشود)

(تفکر)

در مدافعه و زد خورد بوده با خونهای پاک  
کوچهها را رنگین و با اجساد مبارکشان معابر  
و ابر مستبدین تنگ و لاله زار مینمایند تا این  
مشروع مقدس را بجا نماند رسانده با امضا  
قانون اساسی و اجرای عدالت تکمیل نوااض  
را نمایند با وجودیکه تعداد شهدای اذربایجان  
اعضای شهدای اهل طهران است ولی چنانچه در  
فوق عرض شده «الشا بقون الشا بقون» ثبت  
نمایین همان شهدای مد رحیم است اگر  
شرحی از حالت حالیه ولایت ماکو و قتل و  
غارت انسانان عرضه دارم دلها خون  
گردد و از مقصود اصیل که عرض شکر است از  
برادران عزیز که در مسئله رحیم خان و فرزندان  
شورش فرموده اند باز مینماییم ایران است عیناً  
قلم را از شرح حکایت جانسوز ماکو و عطفون  
مفرد از صمیم قلب از جانب تمام اهالی اذربایجان  
شکرات خالصانه تقدیم نموده بفرمودند به  
بر شهدای طهران و اذربایجان را بجز طهران  
عزیز و آگاه داشته بدرگاه اهدایت عرضه میدارند  
در بنا عرض علینا صبر و ثبت اقد امننا و انصرنا

عموم ایرانیان خاصه اهالی  
اذربایجان را عرض است که هماره پیش قدمی  
اهالی و اهللاق طهران و همت عینودان ایشان  
و در این امر مقدس متذکر بوده و از نمایندگان  
حضرات مستطاب آقای اقا سید محمد اقا و آقای  
اقا سید عبدالله و سایر آقایان عظام سلمهم  
الله تعالی متشکر گردیده همت و تقدم  
ایشان و شهدای انسانان را انعکاس نموده  
باخلاف و اعتقالاتان توصیه کرده و برای تشییع  
ایشان یادگار نارنجی بگذاریم اهالی غیور اذربایجان  
اگر چه چند صباح و قد محقق مانده تاخیر در  
جنبش نمودند ولی فوالواقع دیر آمدند لیکن بجز  
آمدند و حرکت غیر نمیدانند کرده و بنیاد کار را  
بطور اکتلی نقاب نموده (زینبلا تواخذنا) کویک  
گزار غیر فرار شده قربانیهای بسیار از جوانان  
رعنا و پیران دانا و اموال خارج از حد حصر  
در قراچه داغ و سایر نقاط فدا داده و بالفعل  
هم در سرحد ماکو از جانب و مال در راه اجراء  
مشکله و عدالت و ترقی وطن گذاشته با مستبدین



در میان چرند پرندها تنها یکی تحت عنوان «قندرون» در شماره های ۲۷ و ۲۸ روزنامه موجود است که با کمال تأسف به انتها نرسیده و بدون اینکه دارای کنایه و نیش به افراد شناخته و معینی باشد گوشه ای از اوضاع اجتماعی آن زمان را روشن می کند و ملاحظت و لطف آن کمتر از قطعات اولی مرحوم صادق هدایت، آقای جمالزاده و سایر نویسندگان برجسته نیست.

نکته ای که در پایان محتاج به یاد آوری است این است که پس از کودتای محمد علی شاه و توپ بستن مجلس و کشته شدن میرزا جهانگیرخان مرحوم دهخدا بازحمات بسیار از ایران گریخت و به کشور سویس رفت و در آنجا در شهر ایورون دنباله روزنامه صوراسرافیل را گرفت و چهار شماره منتشر کرد که متأسفانه شماره های آن فوق العاده نایاب است.

انجمن این روزنامه از طرف انجمن ملی تبریز منتشر شده است و نخستین روزنامه ایست که پس از صدور فرمان مشروطیت در تبریز انتشار یافته است در آغاز اسم آن «روزنامه ملی» بوده و بعد ها نام «انجمن» بر آن نهاده شده است. «مدیریت روزنامه بمعهده دو نفر آقایان سیدعلی اکبر از خانواده و کیلی و غنی زاده معروف بوده است»<sup>۱</sup>

سایر مشخصات از تصویر شماره ۹۷ روزنامه بخوبی آشکار میشود این روزنامه بیشتر اختصاص به نشر مذاکرات انجمن تبریز داشته و در عین حال مقالاتی که برای پیشرفت مشروطیت و وصول به هدف مشروطه خواهان مفید بوده است چاپ میشد.

مهمترین مطالب آن تلگرافاتی است طولانی و مفصل که بین و کسلی آذربایجان در تهران و نمایندگان انجمن مبادله میشده است این روزنامه در چهار صفحه منتشر میشده، آغاز انتشار آن ماه رجب سال ۱۳۲۵ هجری قمری بوده است اهمیت این روزنامه نیز از لحاظ سندیت برای تاریخ مشروطیت کمتر از روزنامه صوراسرافیل نیست و متأسفانه شماره های آن نیز از سایر روزنامه های آن زمان بمراتب نایاب تر است و نگارنده طی سالها کوشش هنوز دوره کامل آنرا نتوانسته است فراهم آورد.

# بنای تاریخی

## باقیمانده در اردبیل

از دوره صفوی

تعمیر  
سمعیل و سیاج

۱ - موقع و وضع تاریخی

شهر اردبیل - شهر اردبیل بین کوه‌های شرقی آذر بایجان (کوه - های طوالش) و کوه سبلان در وسط جلگه کنار رودخانه بالقلو جای واقع شده. این شهر قدیمی که در حدود یک هزار و یکصد متر از سطح دریای آزاد بلندتر بوده در ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۱۹ دقیقه طول شرقی از نصف النهار مبداء (گرینویچ) قرار گرفته است.

بنا بر روایت قاریخ نویسان قدیم ایران در دامنه‌های شرقی کوه سبلان قلعه محکمی بوده بنام (روئین دژ) که کیخسرو بمعیت گودرز آنرا فتح کرده و شهر اردبیل (آرتاویل - یا

شهر مقدس) را در نزدیکی آن بنا کرده است. ولی بعضی از مورخین بنای شهر را به فیروز ساسانی نسبت می‌دهند که در دوره ساسانیان (۲۲۶-۶۵۲ میلادی) و خلفای عباسی (۱۳۲-۶۵۶ هـ ق - ۷۴۹-۱۲۵۸ م) و دوره‌های بعد بعظمت و شوکت رسیده، چنانکه ابوعون منجم در سال ۶۱۷ هـ ق (۱۲۲۰ م) بار دبیل مسافرت نموده و شرح مفصلی درباره آبادی و جمعیت و رواج دادوستد بازار آن نوشته است.

این شهر تاریخی تا آغاز سده هفتم هجری (اوایل سده سیزده میلادی) در نهایت آبادی بوده و پس از آن در اثر زمین لرزه‌های مکرر و هجوم قبایل و اقوام مختلف و تاخت و تازهای زیاد بتدریج از پیشرفت و ترقی بازمانده. هر چند که لطمات طبیعی و تحولات تاریخی بسیار در این شهر روی داده باز در سده نهم هجری از برکت وجود شیخ صفی‌الدین عارف جد سلاطین صفوی اهمیت و شهرت بسزا یافته.

۲- شیخ صفی‌الدین اسحاق و اولاد او - شیخ صفی‌الدین اسحاق (۶۵۰-۷۳۰ هـ ق - ۱۱۵۲-۱۳۳۹ م). پسر سید امین‌الدین جبرائیل که از بزرگان مشایخ قرن هشتم هجری بشمار میرفت پس از مسافرت‌های طولانی عاقبت دست ارادت بعارف مشهور شیخ زاهد گیلانی داده و دختر ویرا بعقد ازدواج در آورد و پس از فوت شیخ زاهد ریاست مریدان او را بعهده گرفته و تا سال ۷۳۰ هجری در اردبیل بهدایت و ارشاد آنها مشغول بوده. بعد از شیخ صفی‌الدین پسرش صدرالدین موسی تا سال ۸۹۴ هـ ق و پس از او سلطان علی سیاه پوش و شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه و شیخ جنید یکی پس از دیگری ریاست مریدان صفوی را عهده‌دار بودند.

نفوذ شیخ جنید و کثرت مریدان او سلطان جهان‌شاه قره‌قویونلو را بو حشت انداخته و شیخ از ترس سلطان با عده‌ای از پیروان به دیار بکر (ناحیه‌ای از قلمرو روم شرقی قدیم - غرب ترکیه امروزی) رفته در پناه حسن بیك آق قویونلو قرار میگردد. بعد ها شیخ جنید هنگام جهاد باشروانشاه (حکمران قسمتی از نواحی ماوراء ارس - قفقازیه قدیم که مقرر حکمرانیش شهر شروان بوده) بقتل رسیده و پسرش شیخ حیدر جای او را گرفت.



در زمان سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۴ - ۸۹۶ ه ق) شیخ حیدر صفوی باعده‌ای از پیروان خود بخونخواهی پدرش که در شروان کشته شده بود با امیر شروان جنگید ولی بمناسبت حمایت سلطان یعقوب از امیر شروان شکست خورده کشته شد و پسران او (علی - ابراهیم - اسمعیل) دستگیر و در زندان استخر فارس مدتی محبوس شدند (۸۹۴ ه ق).

بعد از فوت سلطان یعقوب و خلاصی سه برادر از زندان، علی بدست‌رستم میرزا آق قویونلو بقتل رسیده و با درگذشت ابراهیم - مریدان شیخ حیدر پسر سوم او را که اسمعیل و کودک شش‌ساله بود بریاست مریدان صفوی برقرار نموده و شهر اردبیل زیارتگاه اتباع و پیروان صفوی گردید.

اسمعیل (تولد در سال ۸۹۲ ه ق) در سیزده‌سالگی باعده‌ای از مریدان خود نیروی شروانشاه را منهدم ساخته و پس از شکست دادن الوند میرزا آق قویونلو در حوالی نخجوان بسوی تبریز حرکت کرده و باغلبه بر سلطان مراد آق قویونلو تسلط شدن بر تبریز (۹۰۶ ه ق ۱۵۰۰ م) در آن شهر بر تخت نشسته موفق بتأسیس حکومت ملی و احیاء نام ایران گردید.

شاه اسمعیل صفوی در سال (۹۳۰ ه ق) در سن بیست و هشت سالگی موقعی که برای جنگ دوم با سپاه سلطان سلیم عثمانی عازم بود در سراب وفات نموده و جسدش را بار دبیل برده در جوار مقبره شیخ صفی‌الدین بخاک سپردند.

در زمان شاه طهماسب اول پسر و جانشین شاه اسمعیل با وجود اینکه پایتخت بشهر قزوین انتقال یافت باز اردبیل اهمیت و اعتبار خود را محفوظ نگاهداشته و در دوره سلاطین صفوی بی‌اندازه آباد بوده.

پادشاهان صفوی که قریب دو بیست و چهل و سه سال در ایران سلطنت کرده‌اند، در تکمیل و تزئین بناهای بقعه بزرگان صفوی و اهداء قالیهای نفیس و ظروف چینی عالی و کتابها و زریهای قیمتی کوشش بسیار کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱ - قالی معروف کاشان که در زمان شاه طهماسب بسال ۹۳۶ هجری برای تالار یافتیلخانه بقعه شیخ صفی‌الدین بافته شده از نفیس‌ترین قالیهای جهان بود که متأسفانه پس از دوره صفویه این قالی را ببهای ناچیز فروخته‌اند. بعدها این قالی بقیمت فوق‌العاده بقیه در صفحه بعد

۳- باقیمانده اشیاء و کتابهای بقعه اردبیل - باقیمانده اشیاء و کتابها که از دستبرد مصون مانده بود بوسیله مرحوم خادم بلشی و پسرایشان آقای مهدی هدی که خانواده ایشان مدت‌ها سرپرستی بقعه را داشتند با اداره فرهنگ اردبیل تحویل گردیده است .

از اشیاء و کتب باقیمانده در خزانه بقعه اردبیل اقلام زیر :

۱ - ظروف چینی در حدود سیصد پارچه سالم و پانصد پارچه شکسته یا مودار .

۲ - پرده‌ها و روپوشهای مخمل وزری .

۳ - دوازده تخته قالیچه از صنایع عصر صفویه که بعضی از آنها در اثر رطوبت و عدم مواظبت پوسیده و خراب شده .

۴ - چند مجلد قرآن که بعضی از آنها روی پوست آهو با خط کوفی نوشته شده .

۵ - چند جلد کتاب مورد توجه و قابل اهمیت ( دو جلد شاهنامه فردوسی - دو جلد خمسه نظامی - یک جلد شاهنامه هاتفی - شش مجلد از هفت جلد دوره کامل ترجمه فارسی تفسیر طبری که تاریخ تألیف آن سیصد و چهل و پنج هجری و اولین تفسیر فارسی میباشد )

بقیه از صفحه قبل

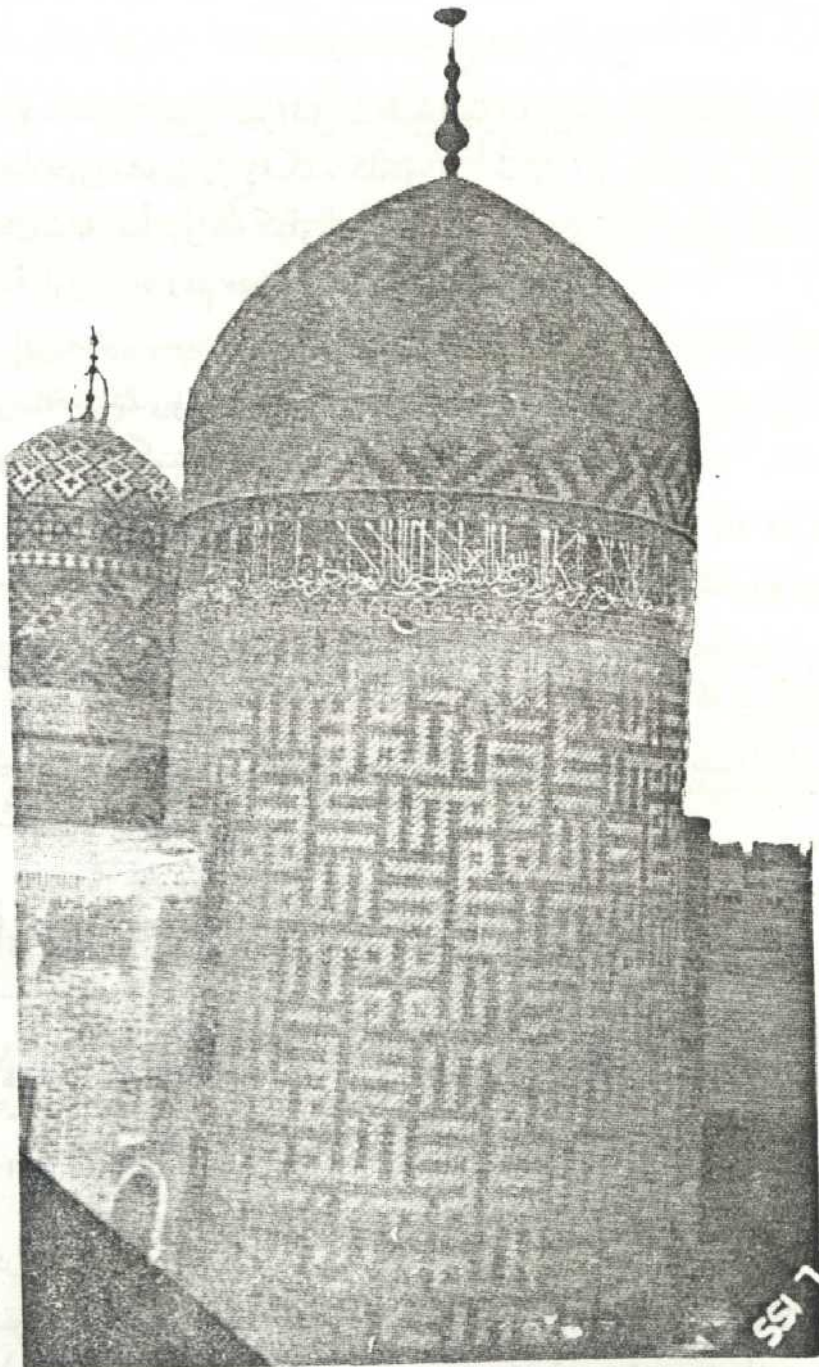
گزافی برای موزه ویکتوریا و آلبرت - لندن - خریداری شده و امروز هم جزو گرانبها ترین ذخائر و اشیاء قدیمی موزه مزبور در معرض نمایش گذاشته میشود .

ظروف چینی و کتب و قرآنها ی خطی با جلد های سوخته طلا کوب و سر لوحه های قلمی گرانها و سجاده ها و گلیمها و زریها و روپوشها که از طرف سلاطین صفوی وقف بقعه جدشان شده و از هر حیث غیر قابل توصیف بوده اند بتدریج از بین رفته و قسمتی از طلا آلات و نقره و جواهرات در اواخر سلطنت شاه طهماسب ثانی و یادر دوره نادر شاه افشار صرف قشون کشی و خرجهای دیگر شده .

کتابخانه بقعه در زمان صفویه بسیار قابل توجه و دارای صدها جلد کتب خطی بزبانهای فارسی و عربی ارزنده بود ولی بعد از انقراض خاندان صفوی و بروز انقلاب بتدریج از بین رفته و در ایام سلطنت فتحعلیشاه قاجار قسمت عمده ای از کتابهای باقیمانده بنا به تقاضای مستشرق روسی پرفسور سنکو کسی و اصرار گریبایدوف از رجال سیاسی و ادبی آن زمان توسط فرمانده قشون روسیه تزاری پس از تصرف اردبیل به تفلیس فرستاده شد و از آنجا هم بموزه های مسکو و لنین گراد منتقل گردیده .



۶ - مقداری اشیاء متفرقه قدیمی مانند : شمعدان و پیه سوز - طشت و پنجه‌های بزرگ علم که اغلب محکوک و منبت با آب طلا و نقره میباشد. پس از بازدید در سال ۱۳۱۴ خورشیدی با حضور نمایندگان اداره کل





باستانشناسی و فرهنگ آذر بایجان و فرمانداری و دارائی اردبیل صورت برداری و بموزه ایران باستان (تهران) انتقال یافته و قسمتی از آنها بمعرض نمایش گذاشته شده است.

### مقبره شیخ جبرائیل

۴ - مقبره شیخ جبرائیل - شیخ امین الدین جبرائیل پدر شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی در دهکده کلخوران بالای از بخش مرکزی شهرستان اردبیل - تقریباً در سه کیلومتری شمال شهر اردبیل - واقع شده و بنای آن به نیمه اول سده دهم هجری متعلق میباشد.

این بنادر وسط محوطه ای وسیع مشهور بباغ شیخ بشکل چهار پهلو با آجر ساخته شده و دارای ایوان (طرف شمال) و رواق و بنای داخلی بادو حجره کوچک در دو گوشه جنوبی بنای داخلی میباشد.

عرض این بنا (شرقی و غربی) ۱۳/۲۰ متر و طول آن ۲۹ متر است و در قسمت شمالی بقدر شش متر برآمدگی یا خروجی دارد که ایوان جلو بنا محسوب شده و در ورود برواق در وسط آن قرار گرفته است.

بنای داخلی مقبره تقریباً بشکل هشت ضلعی است که با گنبد دوپوش پوشیده شده و در هر گوشه قسمت جنوبی آن حجره ای بشکل کثیر الاضلاع هشت پهلو بنا شده است.

صندوق چوبی ساده ای در وسط بقعه قرار گرفته و پوشش داخلی گنبد دارای مقرنسهای گچی است که از شاهکارهای صنعت دوره صفوی میباشد،

۱ - کلخوران - Kalxuran - در بخش مرکزی شهرستان اردبیل سه آبادی بنام کلخوران معروف است :

الف - کلخوران بالا ( مرکز دهستان کلخوران) که مدفن شیخ جبرائیل در این روستا واقع است .

ب - کلخوران هیر - Hir - روستایی است در ۲۱ کیلومتری جنوب خاوری اردبیل (مرکز دهستان هیر)

ج - کلخوران ویند - Viand - مرکز دهستان ایردموسی - Ird-Musi - واقع در ۱۸ کیلومتری باختر اردبیل .

ولی متأسفانه قسمت عمده آن بمناسبت خراب شدن پوشش خارجی فروریخته. گنبد خارجی که فروریخته بود در سالهای اخیر مجدداً با آجر ساخته شده و امید است ضمن تعمیرات ضروری بنای بقعه شیخ صفی الدین که اخیراً مورد توجه قرار گرفته است نسبت بمرمت و کاشیکاری بدنه آن اقدام شود.

درب نسبت کاری و مدخل بین رواق و بقعه از نظر صنعت و تاریخ دارای اهمیت زیاد است و از باقیمانده اشعاریکه بخط نستعلیق روی این در کنده شده «تاریخ سال ساختنش چون خرد بخواست - گویا بهشت روی زمین است این مقام» ۱۰۳۰ - (۱۳۰۰) تاریخ ساخت آن معلوم میشود.

ضمناً از مختصر نوشته ای که «عمل کمترین بندگان شاه طاهر بن سلطان محمد نقاس ۱۰۳۱، پهلوی یکی از مقرنساها و گچ بریهای گوشه شمال غربی طاقهای زیر گنبد باقیمانده چنین معلوم میشود که این بنادر زمان شاه عباس اول (۹۶۶ - ۱۰۳۸ هـ ق) تعمیر و مرمت گردیده است.

۵ - قبرهای دیگر واقع در محوطه اطراف بقعه شیخ جبرائیل - علاوه بر بنای بقعه سید جبرائیل قبور دیگری بشرح زیر در محوطه باغ شیخ دیده میشود:

۱ - قبر سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه زرین کلاه در سمت شمال شرقی بقعه .

۲ - مقبره کوچک سید اعرابی (احمد الاعرابی پسر سید ابو محمد قاسم - جد هجدهم شیخ صفی الدین اسحق) در طرف شمال غربی.

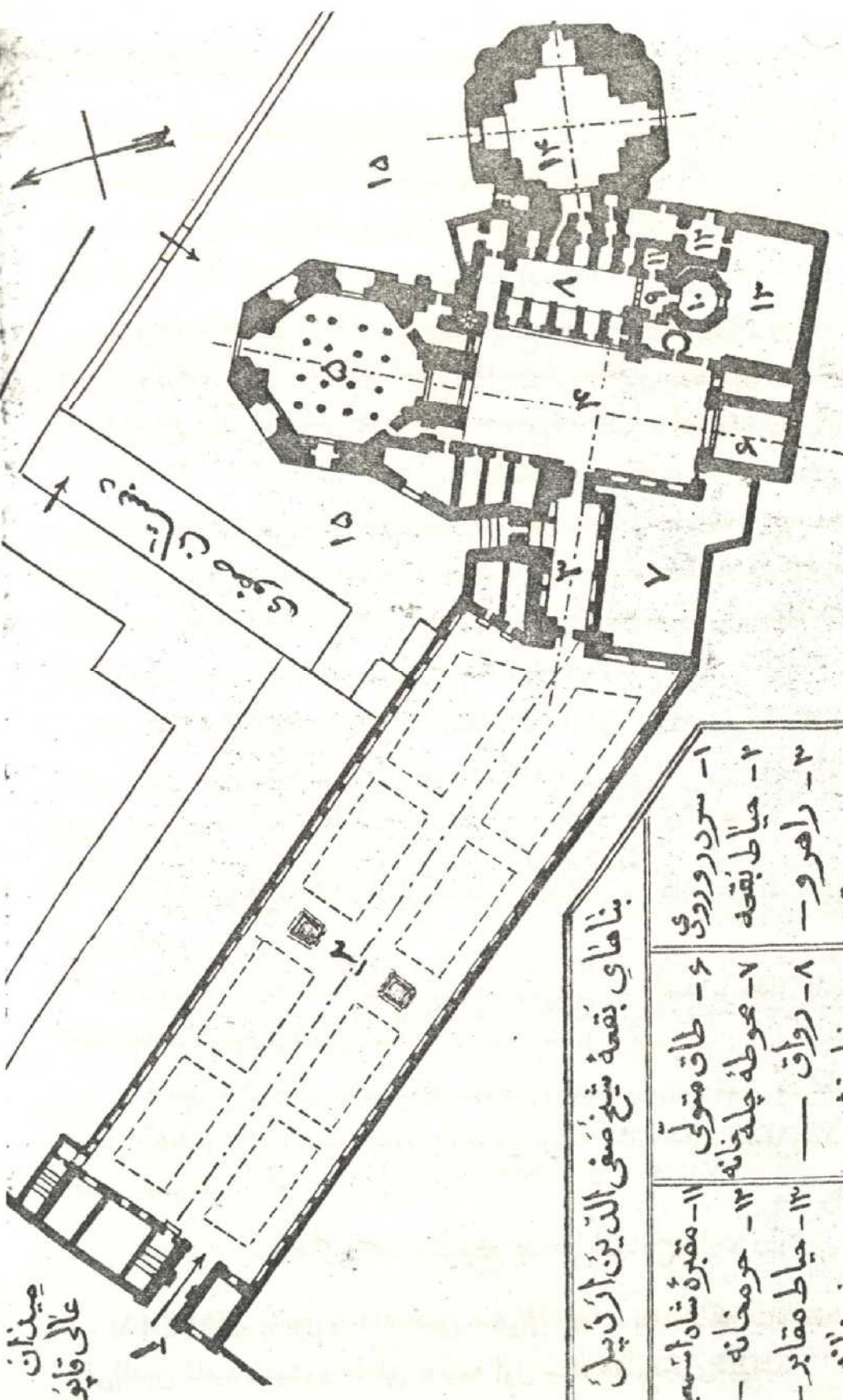
۳ - مقبره کوچکی منسوب به سید حمزه جد دودمان صفوی پسر امام موسی کاظم (ع) - در سمت جنوب (مطابق نوشته کتاب صفوة الصفا و سلسله النسب صفویه)

### وضع بناهای بقعه شیخ صفی الدین - اردبیل

۶ - بناهای متعلق به بقعه شیخ صفی الدین - بناهاییکه بنام بقعه شیخ صفی الدین نامیده میشود متعلق به نیمه اول سده هفتم هجری میباشد.



میدان عالی قابو



بستان صفوی

بناهای بقعه شیخ صفی الدین ارز بیل

- |               |                   |                      |
|---------------|-------------------|----------------------|
| ۱- سردر ورودی | ۶- طاق متولی      | ۱۱- مقبره شاه اسمعیل |
| ۲- حیاط بقعه  | ۷- محوطه چله خانه | ۱۲- حرمخانه          |
| ۳- راهرو      | ۸- رواق           | ۱۳- حیاط مقابر       |
| ۴- صحن بقعه   | ۹- شاه نشین       | ۱۴- چینی خانه        |
| ۵- مسجد خشت   | ۱۰- مقبره شیخ صفی | ۱۵- شمیم گاه         |



بنای اصلی این بقعه که در ابتدا محل خانقاه و مسکن شیخ صفی الدین و مرگ مرتصوفه و مریدان او بود پس از مرگ شیخ در زمان سید صدرالدین موسی فرزند او ساخته شده و قسمتی از کاشیکاری و تزئینات آن در زمان او بعمل آمده و بعدها بناهای دیگری بر آن افزوده گشته است.

باقیمانده این بناها که در میدان عالی قاپو از محله دروازه واقع شده عبارتند از:

- ۱ - سردر بیرون بقعه که به عالی قاپو معروف بوده . ۲ - حیاط بزرگ .
- ۳ - صحن بقعه و مسجد جنت سرا . ۴ - محوطه شهید گاه . ۵ - قسمت های اصلی بقعه (رواق - مقبره شیخ صفی - مقبره شاه اسمعیل صفوی - حر مخانه - چینی خانه)

قسمت های مختلف بنای بقعه اردبیل برخلاف بسیاری از ساختمانهای مقابر قدیمی به مناسبت عدم رعایت قرینه سازی اسلوب و طرز معماری بخصوص دارد .

موقعیت سردر بنای اصلی بقعه و نمای خارجی رواق و گنبد مقبره شیخ - صفی الدین جلوه خاصی بر ساختمان این بناها داده و علاوه بر این منظره خارجی این ساختمان و طرز اتصال سه گنبد (قبر شیخ صفی و شاه اسمعیل و گنبد چینی خانه) و کاشیکاری پر آب و ورنک و کتیبه های معرق که از جمله هنر معماری اوایل دوره صفویه است منظره بدیعی باین بنای تاریخی بخشیده .

بطور اجمال بناهای مختلف بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی علاوه بردارای بودن جذبه روحانیت و طرز معماری مخصوص از نظر حاوی بودن نمونه هایی از صنایع مختلفه حائز اهمیت زیاد بوده و مزیتی بر سایر ابنیه تاریخی دارد . زیرا در قسمت های داخلی و خارجی این بناها علاوه بر کاشیکاری و خطوط معرق بی مانند نمونه هایی از نقاشیها و کچبری و نقره کاری و حجاری های بی نظیر مشاهده میشود که هر یک بنوبه خود از کارهای استادان ماهر میباشد .

۷ - سردر بیرون بقعه - سردر بیرون بقعه در ضلع شمال غربی میدان جلودرودی حیاط بزرگ بقعه (میدان عالی قاپو) قرار گرفته بود که قسمت های بالای آن بکلی ریخته و باقیمانده پایه ها که دارای کاشیهای معرق و خانچه ها

و طاقچه ها بود در سال ۱۳۲۱ خورشیدی بمناسبت شکستگی و خطر ریختن و از بین رفتن کاشیها و باقیمانده کتیبه معرق بالای سردر طبق دستور اداره کل باستانشناسی بانظارت و مراقبت نگارنده پس از گروه برداری با دقت کامل از کتیبه و خانچه ها برداشته شده و نگاهداری میشود تا در آتیه در محل مناسبی نصب گردد. با مطالعه نوشته های باقیمانده کتیبه چنین معلوم میشود که بنای این سردر در دوره سلطنت شاه عباس ثانی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ هـ ق) بانظارت نظر علی خان متولی ساخته شده و کتیبه هم بخط رقاع از اسمعیل نقاش اردبیلی بسال ۱۰۵۷ هـ است.

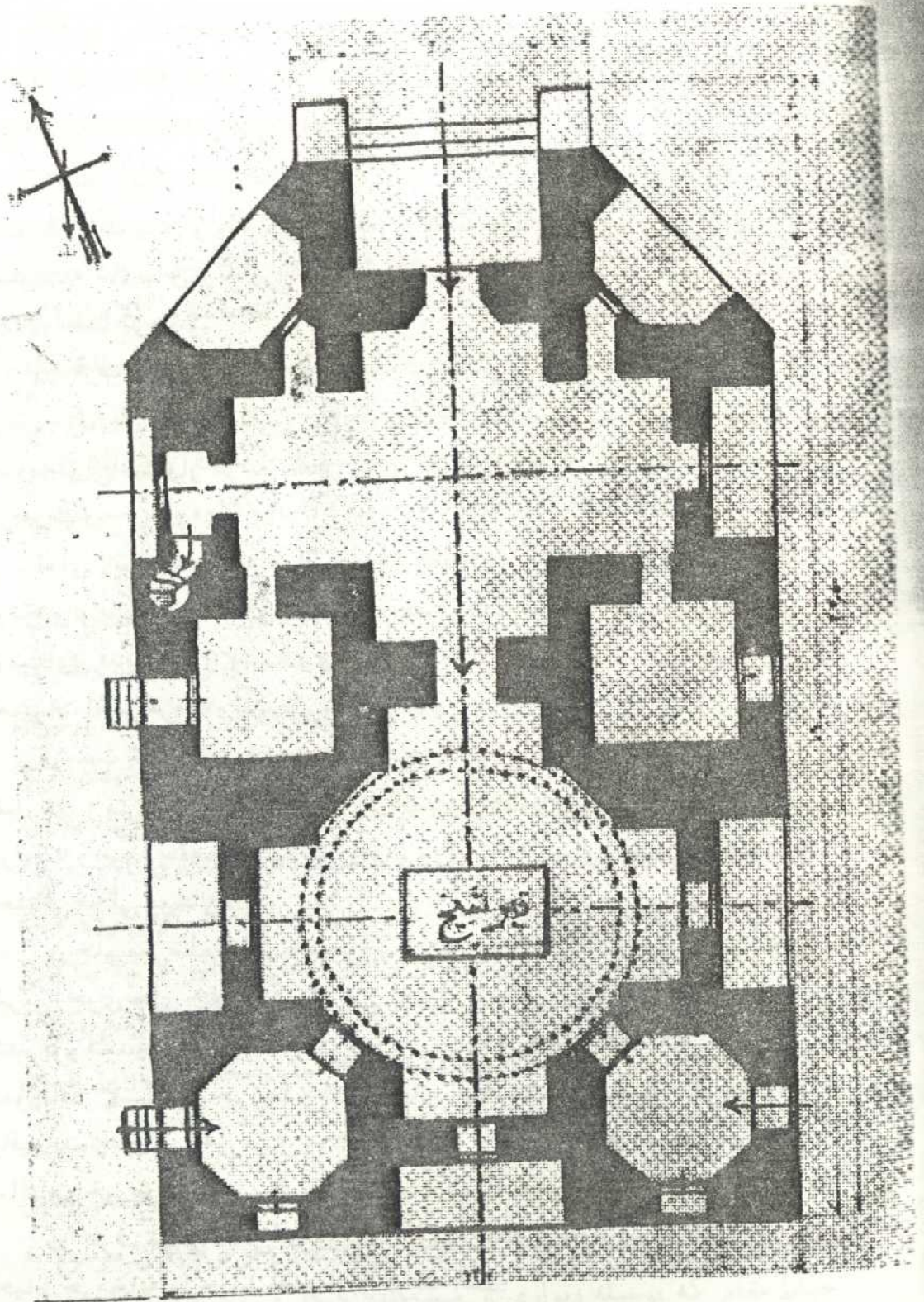
۸- حیاط بزرگ بقعه - حیاط بزرگ بقعه بشکل مستطیل است پهنای ۲۶/۵۰ متر و درازای ۹۲ متر و فعلاً سردری مشرف بمیدان عالی قاپو دارد که در تعمیرات چند سال قبل در قسمت بالای آن اطاقهایی ساخته اند که امروزه محل اداره اوقاف شهرستان اردبیل است.

وضع این حیاط در نتیجه تعمیرات و تبدلاتی که بعد از دوره صفوی بعمل آمده بکسلی تغییر یافته و وضع قدیمی آن معلوم نیست. دیوارهای فعلی با آجر و آزاره سنگی در اوایل دوره قاجاریه بدستور و هزینة صدر الممالک (جد خانواده صدریهای اردبیل) مقیم اصفهان معروف به نصرت علی شاه ساخته شده و در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ خورشیدی ضلع جنوبی را بمناسبت شکستن و نشست تماماً برداشته و از محل اعتبارات اوقاف مجدداً ساخته اند.

در ضلع شرقی این حیاط سردر دیگری است که بواسطه راهروی بدون سقف بطول ۱۴/۳۰ متر و عرض ۵/۷۰ متر بصحن اصلی متصل میشود. از وسط دیوار شمالی این راهرو دری بمحوطه شهید گاه و از طاق وسطی دیوار جنوبی آن مدخل دیگری بمحوطه معروف به چله خانه باز میشود. این قسمت مخروبه در قدیم حجرات کوچک دو طبقه برای نشیمن و عبادت چهل روزه عرفا داشته که بعدها بواسطه متروک ماندن این مراسم زائرین بقعه در حیاط آن گوسفند قربانی میکردند و مشهور بقربانگاه شده.

۹- صحن بقعه - صحن بقعه محوطه مستطیلی است پدرازای ۳۰/۴۰ متر و پهنای ۱۶/۱۰ متر مفروش با تخته سفکهای صاف و دیوارها و طاقهای اطراف





آن باکاشیها و پشت بغلهای معرق پوشیده بوده که قسمتهای ریخته و از بین رفته از سال ۱۳۲۶ باینطرف توسط استاد‌های کاشیکار اصفهانی بتدریج از روی نمونه‌های باقیمانده مرمت و تکمیل شده.

در وسط دیوار شمال غربی سردر صحن بقعه قرار گرفته که کاشیکاریهای باقیمانده و خانچه‌ها و کاشیکاریهای معرق و کتیبه‌نمای جرزهای دو طرف آن منسوب به شاه عباس در تعمیرات چند سال قبل بادقت پیاده شده و پس از تکمیل مجدداً نصب گردیده.

در طرف جنوب غربی صحن بقعه يك اطاق ويك راهرو (طول ۱۰ متر و عرض ۶/۶۰ متر) باسقف ضربی آجری ساخته شده و این قسمت فعلاً معروف بطاق متولی است و از گوشه شمال غربی این بنسادی هم بمحوطه چله خانه باز می‌شود.

نمای دیوارها و پایه‌های این بنا (طاق متولی) سابقاً از کاشیهای معرق پوشیده بوده که نمونه‌های باقیمانده حاکی از رنگ آمیزی و جفتکاری کاشیکاری قدیم بود و کاشیکاری این قسمت نیز مطابق نمونه‌های قدیمی در تعمیرات اخیر مرمت و تکمیل شده.

در سمت شمال غربی صحن بقعه مسجد جنت سرا بشکل هشت ضلعی منتظمی بقطر ۲۰/۵ متر قرار گرفته که سابقاً گنبدی داشته ولی در اثر حوادث خراب و ریخته و بعداً سقف آنرا با تیروچوب روی شانزده ستون چوبی بسا پوشش معمولی محلی پوشانده‌اند.

در جلو یعنی ضلع مقابل به صحن قسمتی ایوان مانند بشکل چهار ضلعی باسقف ضربی آجری بجای چهار طاقی قدیمی که در اثر شکستن در دوره قاجاریه برداشته شده بود مجدداً بنا گردیده و از طرف نما و ضلع داخلی پنجره بزرگی نصب نموده‌اند. کاشیکاری جرزها و پشت بغلهای این قسمت که پس از مدتی ریخته و باقیمانده کاشی‌ها هم که در سال ۱۳۱۴ شمسی با بی‌مبالاتی برچیده شده بود، در سالهای اخیر مرمت و کاشیکاری آنهم باشکل واسلوب قدیم انجام یافته است.

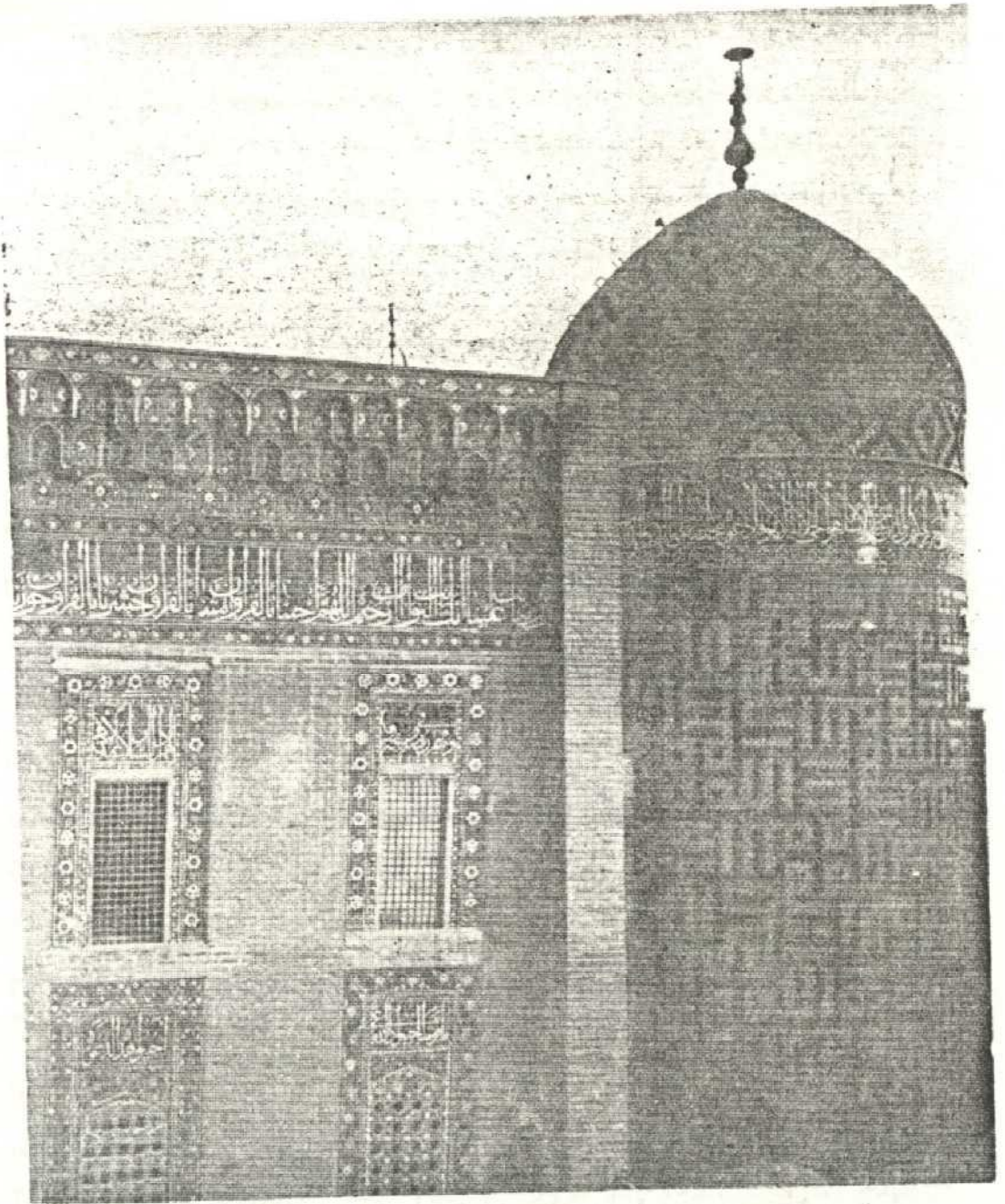
در طرف شرقی صحن سردر و نمای رواق بقعه و دیوار محوطه معروف به حیاط حرمخانه یا حیاط مقابر قرار گرفته است.



دیوار نمای رواق مانند سایر قسمتها با سنگ و آجر بنا شده و دارای ازاره سنگی است با ارتفاع ۸۷ سانتیمتر که بقطر ۵۷ سانتیمتر از دیوار بنا جلوتر بوده و مانند سکوئی است فرش شده با تخته سنگهای عریض و صاف. پایه های متصل بیایه سردر رواق و قسمت جنوبی که مشرف بحیاط مقابر است با اندازه عرض سکوی پیش پنجره ها جلوتر ساخته شده و در مقابل پایه جنوبی در تعمیرات سال ۱۳۱۴ خورشیدی پایه مایل آجری با پی بندی محکم و کلافهای آهنی جهت جلوگیری از زیاد شدن شکستگی و شکاف سقف رواق بقعه ساخته شده که به بلندی نمای بنا بوده و با اندازه ۸۰ سانتیمتر در قاعده از ازاره بنیان جلوتر است. متأسفانه در این تعمیرات و ترمیم کچکاری سقف رواق نقش قدیمی را که شبیه نقش قالی بزرگ موجود در تالار بود خراب کرده و بوضع ناقص و بدی گچ بری و رنگ آمیزی کرده اند.

نمای رواق دو مرتبه است که هر یک پنج پنجره دارد. پنجره های مرتبه زیرین بعرض ۹۳ سانتیمتر و ارتفاع ۱۷۰ متر و کلافه ای از تخته دارد که با ورقه ای از برنج روکشی شده و در وسط دارای شبکه های آهنی است پوشیده شده با ورق برنج. در قسمت فوقانی هر پنجره دیواره مشبکی با کاشیهای معرق ساخته شده و در بالای هر یک کتیبه معرقی هست با خط سفید بر متن لاجوردی. پنجره های مرتبه دوم دارای کلافه چوبی و میله های آهنی است و در بالای هر یک کتیبه معرقی موجود است که در قسمت فوقانی آن کلماتی بخط کوفی زرد رنگ نوشته شده است. در اطراف پنجره ها و کتیبه های هر دو مرتبه بنا قابی بعرض ۳۰ سانتیمتر از کاشی معرق نصب و در قسمت بالای نما کتیبه اصلی و بالای آن قطار بندی و شرفه ای معرق ساخته شده که جلوه مخصوصی باین بنای تاریخی داده است.

۱۰- حیاط مقابر یا حیاط حرمخانه - در سمت جنوبی بقعه شیخ صفی الدین و مقبره شاه اسمعیل محوطه ای است تقریباً بطول ۱۵ و عرض ۱۱ متر موسوم به حیاط مقابر که بوسیله دیواری از صحن بقعه جدا میشود در حیاط مقابر متصل



بدیوار صحن بقعه مقبره کوچکی است منسوب بمادر شاه اسمعیل صفوی  
 ( حلیمه خاتون معروف به تاج خاتون یا عالمشاه بیگم نوه اوزون حسن  
 آق قویونلو دختر حسن پادشاه ) . در داخل این مقبره که قسمت داخلی آن  
 در حدود دو متر طول و با گنبد کوچکی پوشیده شد يك سنگ مرمری هست



بطول دو متر و عرض ۴۵ سانتیمتر و بلندی ۳۵ سانتیمتر که در اطراف آن سوره ۹۱ از قرآن مجید (والشمس وضحیها) با خط رقاع ممتاز حک شده و تاریخ نوشته روی یکی از اضلاع سنگ مزبور مقابله بدر کوچک مقبره (در دیوار صحن بقعه) نوشته شد: سنه سبع و ستین و سبعمائه (۷۶۷). در سمت شمال حیاط مقابر بنای گنبد حرمخانه و گنبد شیخ صفی الدین واقع شده و گنبد شیخ معروف به گنبد الله الله از صحن بقعه بخوبی نمایان است.

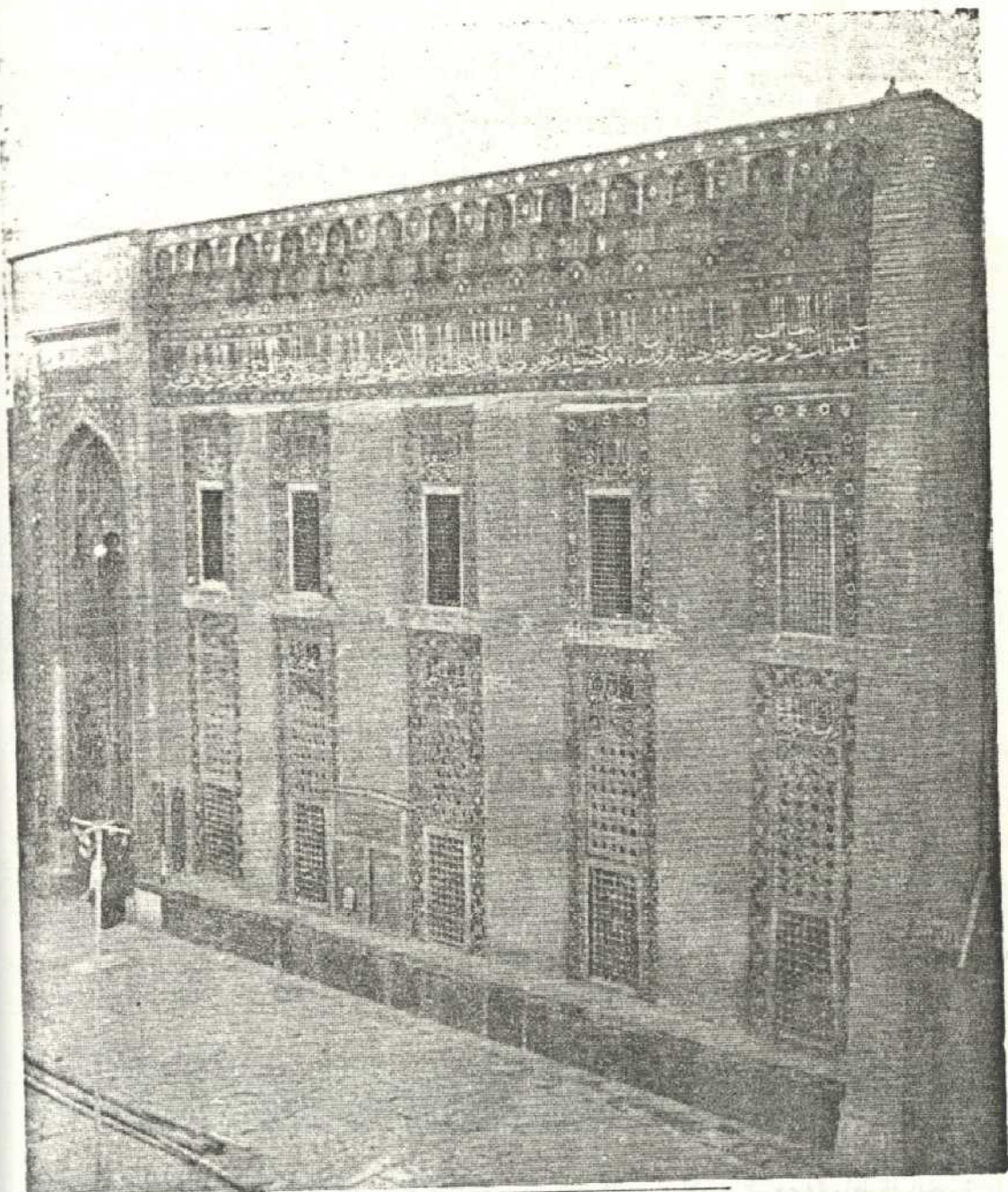
در قسمت شرقی گنبد شیخ بنای گنبد حرمخانه و در وسط این دو بنا گنبد مقبره شاه اسمعیل قرار گرفته و با دقت در وضع گنبد های مزبور چنین بنظر میرسد که بنای مقبره شاه اسمعیل را بعداً احداث و با وجود تنگی محل بگوشه شمال غربی بنای حرمخانه متصل نموده اند.

۱۱- گنبد شیخ صفی الدین - بنای مقبره شیخ صفی الدین برجی است استوانه شکل و گنبدی برفراز آن دیده میشود که بانره کاشیهای فیروزه رنگ و آجر پوشیده شده و دارای قبه برجی است.

این بنا که محیطش ۲۲ متر است بر روی ازاره سنگی هشت پهلو با ارتفاع ۱/۴۰ متر قرار گرفته و بلندی کلیه آن از کف زمین تاجکه گنبد در حدود ۱۷/۵ متر میباشد.

در قسمت بالای زیر پا طاق گنبد کتیبه معرقی به عرض ۹۵ سانتیمتر با دو حاشیه معرق به عرض ۳۰ سانتیمتر حاوی قسمتی از آیات ۱۹ و ۱۰۲ و ۱۰۳ قرآن مجید دور تا دور برج نصب شده.<sup>۱</sup>

۱ - نظر بر اینکه از نوشتن متن کتیبه های موجود در قسمتهای مختلف بنای بقعه شیخ صفی مربوط به: سردر شاه عباسی (در وسط دیوار شمال غربی صحن بقعه) - سردر رواق (در طرف شرقی صحن) - نمای رواق - سنگ قبر تاج خاتون - حاشیه معرق گنبد شیخ صفی - اطراف پنجره جنوبی - دیوارهای داخلی رواق - مقبره شیخ صفی و قسمتهای دیگر برای طولانی نبودن مطلب در این مقاله خودداری شده، خواهشمند است در صورت احتیاج بکتاب راهنمای آثار تاریخی آذربایجان (چاپ تبریز - سال ۱۳۴۳) و یا کتاب آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان از انتشارات شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران (چاپ تهران سال ۱۳۴۶) از نگارنده مراجعه فرمایند.



سطح خارجی بدنه بنا با کلمات (الله-الله) که با نره کاشی های فیروزه رنگ بین آجرهای نره خفته و راسته قرار گرفته پوشیده شده و بدینجهت این کنبد مشهور به کنبد الله الله شده است .

سر در پنجره جنوبی مقبره شیخ صفی دارای قطارکاری و حاشیه های



مرکب از کاشیهای الوان و تزیینات قخمیری میباشد و کتیبه‌ای بخط رقاع دارد.  
**۱۲- محوطه شهید گاه -** شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۰۵ هجری برای گرفتن انتقام پدرش (سلطان حیدر) و جدش (سلطان جنید) که در جنگ با والی شروان بقتل رسیده بودند با عده‌ای از مریدان و پیروان خود بسوی شروان حرکت کرده و پس از مصاف دادن و غالب آمدن بر فرخ یساروالی ناحیه مزبور فرمان داد جنازه پدرش و عده‌ای از سرکردگان صفوی را از آن ولایت باردیبل حمل کنند.

با انجام یافتن امر شاهانه جنازه سلطان حیدر را روبروی مرقد شیخ صفی‌الدین کنبد (الله الله) و بقیه سرکردگان را در محوطه خارج پشت بقعه دفن کرده و این محوطه را شهید گاه نامیدند.

در دوره‌های بعد از صفویه محوطه شهید گاه مبدل بقبرستان عمومی شده و رفته رفته با رویهم قرار گرفتن چند مرتبه قبر کف محوطه در حدود دو متر بالا آمده. بعد ها در اثر عدم توجه مأمورین و متصدیان وقت در اطراف محوطه شهید گاه مخصوصاً در طرف جنوب و جنوب شرقی خانه هائی بوسیله اشخاص متفرقه ساخته و بامتروک ماندن قبرستان مزبور در سال ۱۳۲۸ شمسی در قسمت شمالی آن که دارای قبر نبوده با همت اهالی و موافقت قبلی اداره کل باستانشناسی تحت نظر و مراقبت نگارنده که در آن موقع افتخار سرپرستی و خدمتگزاری فرهنگ اردیبل را داشتیم ساختمان جدید و محکمی جهت دبستان شش کلاسه احداث و برای احیاء نام رادمردان سلحشور و میهن پرست دوره صفوی نام این آموزشگاه صفویه گذارده شده است.

**۱۳- بناهای اصلی بقعه -** بناهای اصلی بقعه عبارتند از :

سر در - رواق یا قندیلخانه - بقعه شیخ صفی - مقبره شاه اسمعیل - حرمخانه و چینی خانه که در سمت شرقی صحن بقعه واقع و در ورودیه کلیه این بناها در انتهای شمالی دیوار شرقی صحن متصل بگوشه شرقی

دیوار نمای مسجد جنب سرا بوده و دارای سردر عالی مزین به کاشیها و کتیبه های معرق میباشد.

رواق یا قنديلخانه تالاری است بطول ۱۱/۵ متر و عرض ۶ متر که سقف آن طاق آجری و در دو طرف چهار طاق دو مرتبه ساخته شده است.

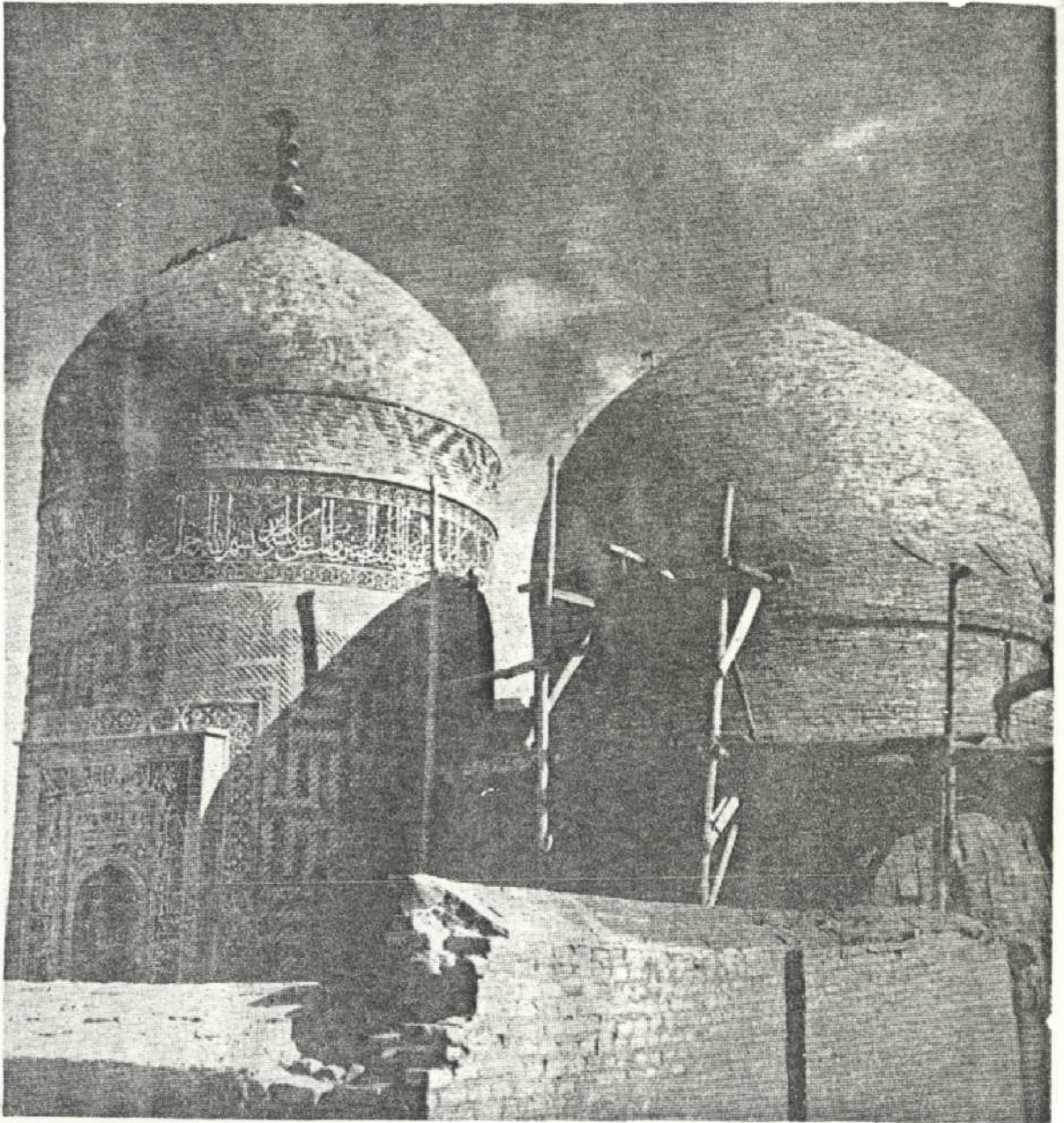
این بنا از نظر طرز ساختمان و تزئین و گچبری و نقاشی جالب تر از سایر قسمتهاست مخصوصاً طاق سقف و دیوارهای مرتبه بالائی بسیار بی نظیر و جذبه مخصوصی باین بنای تاریخی بخشیده است. در انتهای قنديلخانه شاه نشین واقع است که در راهرو و رواق حرمخانه و در مقبره شاه اسمعیل در سمت شرقی آن قرار گرفته.

در وسط مقبره صندوق منبت کاری شیخ صفی الدین و پشت آن صندوق قبر فرزندش سید صدرالدین موسی و پشت سرا و قبر شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه فرزند سلطان خواجه علی سیاه پوش و روبروی صندوق شیخ صفی در مقابل پنجره مشرف بحیاط مقابر صندوق قبر سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل قرار گرفته است.

در قسمت جنوبی طرف شرقی شاه نشین مقبره شاه اسمعیل که بنای کوچک چهار ضلعی پوشیده شده با گنبد روپوش است واقع شده است. زیر این گنبد که سطح داخلی آن با نقاشیهای طلائی مزین شده صندوق قبر شاه اسمعیل صفوی قرار گرفته که با گل و بوته های برجسته عاج و خاتم کاری بی نظیر پوشیده شده و از جمله شاهکارهای صنعتی محسوب میشود. در دیوار شرقی شاه نشین دردیگری است که بوسیله راهروی برواق حرمخانه باز میشود و از این رواق بواسطه دری وارد محوطه زیر گنبد و حرمخانه میگردد.

حرمخانه بشکل اطاق مربعی است بضلع پنج متر پوشیده شده با گنبد ساده آجری و محل قبور عده ای از حرمها و بزرگان صفویه است.





۱۴ - چینی خانه - بنای چینی خانه از روی اسلوب معماری بنای مرتبه فوقانی عالی قاپوی اصفهان بطور کامل و بزرگ در عهد شاه صفی ساخته شده است .

این بنا بواسطه طاقها و گنبد روپوش آجری پوشیده شده و قسمت داخلی

طاقها و گنبد با کچریها و رنگ آمیزی مخصوص و طلاکاریهای ظریف بطور  
 مجوف ساخته شده و در موقع آبادی بناهای بقعه خزانه و محل نگاهداری کتب  
 و اشیاء و ظروف منحصر بفرد و پیرارزش اهدائی سلاطین به این آرامگاه بوده .  
 متأسفانه چند سال قبل در نتیجه عدم مراقبت و نفوذ رطوبت باران و برف  
 از گنبد خارجی به پوشش داخلی قسمت عمده کچریها و کاسه کاریهای پر  
 ارزش فروریخته و امید است ضمن تعمیرات عمومی بناهای بقعه که بنا به امر  
 شاهنشاه آریامهر از طرف وزارت فرهنگ و هنر انجام خواهد یافت این قسمت  
 هم با مراقبت کار شناسان متخصص در حدود امکان مرمت و تعمیر گردد .



# کتابچه مطالب لازمہ توپخانه مبارکہ

بنام  
محمد کلین

کتابچه مطالب لازمہ  
گزارشی است به ناصرالدین  
شاه دربارہ وضع توپچیان  
تہران و سرحدات ایران و وضع  
جیرہ و مواجب آنان . متأسفانہ  
تاریخ ندارد و گزارش دہندہ  
آن معلوم نیست، اما آنچه مسلم  
است خط این کتابچہ با خط  
کتابچہ عرایض توپخانہ  
مبارکہ کہ در شمارہ ۶ سال  
دوم ہمین مجلہ بہ معرفی آن  
پرداختیم یکی است و مینماید  
کہ گزارش دہندہ ہر دو  
یکنفر است .

تاریخ کتابچہ عرایض  
توپخانہ مبارکہ در صفحہ  
اول قید شدہ ( بتاریخ شہر  
رجب تنکوزئیل ۱۳۰۴ ) و

کتابچه مطالب لازمه توپخانه بطوریکه در بالا اشاره شد ، بدون تاریخ است و نشان میدهد که در همان ایام یا با چندسالی جلو و دنبال نوشته شده است. کتابچه مزبور در چند قسمت و هر قسمتی مربوط به موضوعی خاص است. قسمت اول مربوط است به درس کاپیتان پروشنک معلم توپخانه و وضع اطاق درس و پیشرفت درس صاحب منصبان و افراد دیگری که در جلسه درس او حاضر میشده اند .

قسمت دوم درباره آزمایش توپها و تنظیم کتابچه مینی بر معیار باروت و ارتفاع درجه و آموختن تیراندازی .

قسمت سوم درباره کشیک دادن قراولان در میدان توپخانه طبق قانون اطریش بمدت ۲۴ ساعت زیر نظریک نفر نایب سرهنگ یا یاور و وضع اطاق کارآنان و لوازم آن .

قسمت چهارم درباره کسر نفری توپچیان آذربایجانی و گرفتن توپچی با قانون بنیچه .

قسمت پنجم درباره جیره و مواجب توپچیان و مأمورین ساخلو شهر تبریز .

قسمت ششم درباره توپچیان قزوینی و جیره آنان و نیز درباره توپچیان قزوینی که مأمور ساخلو در کرمان و انزلی بوده اند .

قسمت هفتم درباره توپچیان کردستان و کرمانشاهان و نرسیدن جیره و مواجب آنان .

قسمت هشتم درباره توپچیان استرآباد و بسطام و نرسیدن مواجب و تسعیر مواجب آنان و آوردن توپهای بسطام به تهران و مطالبی دیگر .

این کتابچه که در ۱۵ صفحه تنظیم یافته از نظر مطالب و آگاهی یافتن به وضع ارتش در زمان قاجاریه و رقی ارزشمند از تاریخ ارتش ایران است و میتوان از لابلای این چند برگ دورنمای ارتش ایران را در آن روزگار از جلو چشم گذراند و چهره واقعی گردانندگان آن را تا اندازه ای شناخت . و نیز برای کسانی که بخواهند از نظر تطبیقی مطالبی در باره ارتش ایران در قدیم و آن روزگار و امروز بنویسند از چند نظر مأخذ بسیار خوبی است .



و هر گاه این کتابچه پیش از انتشار « تاریخچه سرباز گیری در ایران » بقلم سرکار سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی در شماره ۲ سال دوم همین مجله ص ۶۳ - ۹۲ انتشار یافته بود و یا در دسترس ایشان قرار داشت، مأخذ خوبی بود برای تاریخچه ارزشمند ایشان، زیرا بطوریکه در بالا اشاره شد قسمتی از این کتابچه مربوط به گرفتن توپچی از روی قانون بنیچه است که در تاریخچه مذکور (شماره ۲ - سال دوم مجله) در باره قانون بنیچه و ریشه لغت آن مطلب ارزشمندی موجود است.

اینک اصل و رونوشت کتابچه لازمه توپخانه از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

### هو الله الناصر

کتابچه مطالب توپخانه مبارکه به جهت

اطلاع خاطر مبارک جسارت میشود

سلامتی وجود مسعود آفتاب نمود سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاه جمجاه روح العالمین فداء بر حسب امر وارده خاطر مبارک سرکار بندگان حضرت مستطاب اشرف امجدارفع افخم اسعد اعظم والاروحی فداء مجلس درس بمعلمی عالی جاه کاپیتان پرورشنگ معلم توپخانه منعقد و جمیع صاحب منصبان از سرهنگ الی بیگزاده که آخر درجه شمشیربند است بدون استثناء اعم از توپخانه قدیم و جدید اطریش و مهندس تمام همه روز در سر درس حاضر میشوند و اطاق درس در بالاخانه سردر میدان جدید توپخانه محاذی خانه جناب وزیر فواید معین و اسباب ملزومات آن از قبیل تخت چوبی و صندلی و پرده و غیره بقدر لزوم کم خرج و بسیار تمیز و منقح تهیه شده صاحب منصبان در کمال امیدواری و آسودگی مشغول تحصیل میباشند این فقره الزم و واجب تکالیف صاحب منصب است در این مدت کسی باین خیال نبود هر گاه از اول انعقاد کر جدید اطریش و آمدن صاحب منصبان استریالی باین کار اقدام میشد حال تمام صاحب منصبان توپخانه با علم و اطلاع و در قواعد و علوم لازمه توپخانه کامل بودند اکنون هم که بمرحمت کامله حضرت اشرف امجدارفع اسعد اعظم والاروحی فداء اقدام باین کار شده انشاء الله فواید و نتایج کامله حسنه آن عنقریب مشهود حضور مبارک

میگردد. نهایت افتخار و تشکر از این مرحمت برای عموم نفرات توپخانه مبارکه حاصل است.

در باب مشق تیراندازی که آنهم الزم خدمات صاحب منصب و توپچی است بنا به دستور العمل حضرت مستطاب اشرف امجدارفع اسعداعظم والاروحی فداه اول از توپهای دوپوند خاندار شروع شده يك تیراندازی از گلوله و نارنجک میشود معیار و درجه باروت و ماسوره هر کدام که بابعاد مختلفه امتحان و انداخته میشود نوشته شده بعد از دست آمدن میزان کلیه آن توپ بانبار توپخانه رد شده توپ دیگر گرفته میشود پس از تیراندازی با تمام توپها و دست آمدن درجات کتابچه ای مبنی بر معیار باروت و ارتفاع درجه و خط ماسوره نارنجک توپها و .....<sup>۱</sup> و خمپاره از دوپوندالی شصت و شش پوند نوشته شده چاپ و طبع میشود بصاحب منصب و تابعین داده میشود این کتابچه خیلی مفید است و در موقع تیراندازی اسباب سهولت کار میشود توپهای جدید اطریشی هم از این کتابچه هر توپی یکی دارد بهر بعدی که لازم شود تیراندازی کنند فوراً از روی کتابچه معین میکنند. مثلاً در هزار قدم فاصله چند درجه ارتفاع لازم است و ماسوره در چند خط باید بریده شود که در آن مکان بتر کد حالا علم سینه است هر کدام از صاحب منصبان که مشق این کار را زیاد کرده اند میداند ولی اغلب بی بهره اند بعد از تمام شدن کتابچه هر کس رجوع بآن کرده متوجه از قواعد آن خواهد شد دیگر باروت و گلوله دوات بجهت تعلیم صاحب منصبان جدید و توپچیان تلف نخواهد شد.

همه روزه در میدان توپخانه يك نفر نایب سرهنگ یا یاور بایک نفر سوشفاز سلطان یا نایب، رئیس قراولان است بطور قرارداد و قانون نظام اطریش کشیک میدهند تا بیست و چهار ساعت مدت کشیک آنها که بعد از انقضاء مدت عوض شده صاحب منصبان دیگر بهمین درجات بطور قانون معموله صاحب منصبان و قراولان قدیم و جدید با شیپور بیکدیگر سلام نظامی داده قدیمی مرخص و جدید مشغول قراولی و تکالیف خود میشود. انتظام کلی در عمل صاحب منصبان و

۱- محل نقطه چین نام نوعی سلاح است که خوانده نشد.



قراولان کشیک حاصل است لکن اطاق کار که در منزل رئیس کشیک و سوشف است بعضی نواقص دارد که هر گاه رفع شود مزید بر نظم و آسودگی صاحب منصبان خواهد شد اولاً قدری بنائی و تعمیرات جزئی لازمه از قبیل سفیدکاری و ساختن بخاری و مرمت دروب و غیره دارد. در زمستان از سرما خیلی سخت میگذرد، ثانیاً مبل لازمه از فرش و پرده و غیره هیچ ندارد لابد هر روز صبح هر صاحب منصب که نوبه کشیک اوست باید فرش و سایر مایلزم از خانه اش بدوش حمل داده آنجا بیاورد اسباب زحمت و معطلی است تمام مبل این اطاق بقدرسی چهل تومان بیشتر نمیشود - هر گاه رأی مبارک اقتضاء فرماید مایلزم اطاق را خریدیده تحویل صاحب منصبان توپخانه بدهند مزید بر تشکرات آنها شده با آسودگی بخدمات خود قیام نموده اسباب هم مال دیوان اعلی و حفظ خواهد شد. امر امر مبارک است.

### آذربایجان

در باب کسر نفری توپچیان آذربایجانی مکرر بعرض رسیده که افواج توپخانه تمام کسر نفری دارند. حکم همایونی شرف صدور یافت که کسر آنها گرفته شود. بصاحب منصب و رئیس هر فوج ابلاغ شد که معجلاً عوض غایب و متوفی را توپچی جوان معتبر پادار برقرار نمایند، از جمله توپچیان خوئی بودند که در مأموریت ساخلو فارس زیاد تصدق شده بودند قریب هشتاد نفر از ماخذ کسر بود. مقرب الخاقان تقی خان سرتیپ حسب الامر تمام آنها را از جوانان معتبر توپچی گرفته در غائله اکراد هم جمعی از آنها را با سایر توپچیان بواسطه کمی توپچی بمأموریت فرستاده بود سه ماه بدون جیره و مواجب خدمت کرده بودند بعد از مراجعت نزد مرحوم امیر نظام سان داده تمام آنها را اخراج و بنوگری قبول نکرد در فقره کسر افواج حکم محکمی لازم است در صورتیکه رأی مبارک اقتضاء فرماید افواج بی کسر ماخذ باشند مقرر شود که صاحب منصب هر فوج کسر آنچه دارد برقرار و پادار کند.

قرار گرفتن توپچی بردا و طلب است درین خصوص چندین مرتبه در مجالس

عدیده در حضور اولیای دولت ابد مدت گفتگوها و سؤال و جوابها شد که مثل سرباز بنیچه<sup>۱</sup> شود از روی بنیچه توپچی بگیرند بجهت عدیده که اسباب زحمت و عدم پیشرفت کار و تغییر کلیه وضع و همه روزه سبب تشکی مالکین و ضرر و خسارت رعیت میشد صلاح در این دیدند که توپچی داوطلب باشد این فقره محسنات زیاد دارد از جمله در بنیچه مالک هر گزراضی نمیشود که رعیت کار آمد خویش را نوکر بدهد البته هر کجا بيمصرف ترین رعیت را نوکر خواهد داد صاحب منصب هم یقین قبول نخواهد کرد و همواره اسباب شکایت طرفین شده باین جهت افواج بی کسر نخواهد شد این بود که امر قدر قدر شرف صدور یافت که توپچی داوطلب برقرار شود و تا کنون معمول به است در هذا السنه مستقر الخاقان معین لشکر مذکور نموده است که کسر افواج توپخانه باید از روی بنیچه گرفته شود و حال نه کسی از روی بنیچه از ملاکین توپچی میدهند و نه در تبریز داوطلب قبول میکنند کسر افواج بهمین حالت مانده همه روزه هم بواسطه غایب و متوفی کسر زیادتر میشود. حکم این فقره را بهر نحو رأی مبارک علاقه میگیرد مقرر فرمایند.

طلب سنواتی توپچیان آذربایجانی از بابت مواجب محلی که باختلاف از سه سال و چهار سال زیادتر مانده بود دیوان اعلیٰ مرحمت فرمودند مفرع شد دو سال بود که توپچی احضار میشد برای مأموریت و رکاب اسباب زحمت و دردسر اولیای دولت نبود. در سنه ماضیه عمل مواجب محلی عموم توپچیان آذربایجانی مغشوش شده است همین که تمام توپچی را از محل به تبریز خواسته اند مبالغی متضرر شده حاضر کرده اند سان دیده حاضرین را مواجب داده عقب مانده و مریض که بعد حاضر شده اند حتی مأمورین رکاب و سرحدات را که الان در سر خدمت دولت هستند مواجب نداده اند معین لشکر بجهت حسن خدمت مواجب نوکر حی و حاضر را باسم غایب و متوفی و تفاوت عمل قلمداد کرده هر کس از ساخلو و غیره حاضر شده و مطالبه حق خود را مینماید میگوید مواجب تو تقدیم حضور همایونی شده یقین نوکر از حق خود که مرحمتی دیوان

۱- بنیچه: برای اطلاع از قانون بنیچه رجوع شود به تاریخچه سرباز گیری در ایران بقلم سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی شماره ۲ سال دوم، جلد بررسیهای تاریخی ص ۶۳-۹۲ (۶)



همایون اعلی است دست نخواهد کشید در وقت حاضر شدن در رکاب مبارک تظلم و استدعای حق خود را نموده اسباب تصدیع خاطر مبارک خواهد شد.

موجب توپچیان مأمورین ساخلو و قراولی شهر تبریز و سرحدات آذربایجان همه ساله نه ماهه بخرج آمده و دریافت میگردند حقیقتاً مستحق سالیانه اند ولی به ملاحظه اینکه از اهالی خود آذربایجان و بالنسبه چندان سفیر<sup>۱</sup> نیست برای آنها اولیای دولت محض صرفه قرار موجب متوقفین تبریز و سرحدات آذربایجان را در نه ماهه از اول داده اند اگر چه مثل توپچی خلخال را که بسرحد خوی یا لاهیجان یا خود تبریز میخواستند و مأمور ساخلو آنجا می شوند هیچ فرق و تفاوتی برای او از مأموریت رکاب و غیره ندارد از قدیم این طور معمول شده ولی در سنه ماضیه مأمورین را هم مثل سایر مرخصین خانه بی تفاوت ششماهه داده اند حال که سه ماهه دیگر را مطالبه مینمایند میگویند تقدیم حضور مبارک شده این فقره اسباب پریشانی و شکایت عموم صاحب منصبان و توپچیان مأمورین شده است دور از عدالت است توپچی که در سر خدمت است مثل سایرین که مرخص و در خانه خود راحتند بی تفاوت باشند و همه شش ماهه ببرند استدعای بذل مرحمت و رفع تعدی دارند که امر و مقرر شود کما فی السابق موجب آنها را همان طور که بخرج آمده نه ماهه بدهند که آسوده بدعا گوئی وجود مبارک و جان نثاری مشغول شوند.

### عراق و غیره

در سنه ماضیه توشقان نیل توپچیان قزوینی مأمور ساخلو عربستان بودند موجب سه ماهه آنها که بخرج دستور العمل قزوین آمده بود مأمور وجه نظام از محل دریافت به طهران آورد در محاسبه خزانه نظام تقدیم حضور همایونی نموده و از حشو برات کل محل توپچیان قزوینی مروضع نمودند باین اسم که بعد از حاضر شدن توپچی برات به مهر مهر شمار صادر و حقوق آنها مرحمت شود پس از انقضاء مدت مأموریت عربستان که مرخص خانه شدند استدعای موجب خودشان را کردند موکول بحاضر شدن سر خدمت شد

۱- این لفت درست خوانده نشد و معلوم نیست سفر - سفیر یا بعید کدام است.

در هذه السنه که احضار برکاب برای مأموریت ساخلو سرحدات شدند عرض خودشان را نموده امرو مقرر گردید برات صادر شود بهمین صیغه برات صادر و تقدیم خاک پای اقدس همایونی داشتند دست خط جهان مطاع شرف صدور یافت که در مجلس وزراء رسیدگی نموده تشخیص بدهند که برات صحیح صادر شده یا نه از مجلس مقرب الخاقان حاجی مشیر لشکر را با کتابچه توشقان - ثیل خزانه نظام حاضر و رسیدگی نمودند جناب مستطاب اجل اکرم ....<sup>۱</sup> مد ظله العالی مقرر فرمودند تفصیل این تنخواه را مشارالیه در حاشیه برات نوشت که باید طلب توپچی مرحمت شود و برات صحیح در توشقان ثیل این مبلغ را دیوان همایون اعلی برده اند حالا باید عوض مرحمت فرمایند برات از نظر مبارک سرکار بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع اسعد والا روحی فداه میگردد، توپچیان قزوینی هم مأمور ساخلو کرمان و انزلی شده اند همه روزه از آنجا می نویسند و استدعای مرحمت مواجب خودشان را دارند. دیگر حکم آن با کار گزاران حضرت مستطاب اشرف اسعد والا روحی فداه است مواجب ششماهه محل توپچیان شراهی از بابت سنه ماضیه توشقان در حکومت عراق معتمد السلطان حکیم الممالک نرسیده بروات بمهر معزی الیه حواله محل در دست است معادل طاب توپچی که سیصدوسی و سه تومان و کسری میباشد در سنه ماضیه احکام صادر و یک نفر مأمور معین و روانه عراق شد که مقرب الخاقان میرزا اعلی کبرخان نایب الحکومه وصول و توسط مأمور ایصال دارد مشارالیه تقویتی نکرده محرمانه بصاحب منصب آنها گفته بود که چهل تومان بمن تعارف بدهید و این برات را هم بفرستید طهران حکیم الممالک عوض کرده از فلان و فلان محل حواله بدهد من وصول میکنم برات را به طهران فرستاد از همان محل های قلمدادی نایب الحکومه از حکیم الممالک حواله و برات گرفته و تعلیقه هم از طرف جناب مستطاب اجل اکرم اعظم والا مد ظله العالی خطاب به نایب الحکومه تأکید در ایصال تنخواه توپچی صادر با مأمور مخصوص انفاذ عراق شد چهل تومان را هم در جزو صاحب منصب آنها از خود محض وصول این تنخواه تعارف داده بعد از مدتی

۱ - محل نقطه چین لغتی است که خوانده نشد.



معطل کردن مأمور را بدآقویقی ننموده و اعتنائی ننکرده مأمور را با برات مراجعت داده به حکیم الممالک اظهار شد جواب حسابی میگوید که محل مال دیوان اعلی است اگر من بی پا حواله کرده باشم و دیناری زیادی قلمداد نموده باشم یا قبوض من در محل های مزبور ابراز نشده باشد حق من است از عهدن بر آیم و اگر اجزاء حکومت عالییه تقویت در وصول آن ننمایند چه بحث و تقصیری بر من وارد است توپچی شراهی هم الان در ساخلو سرحدات خراسان مشغول خدمت است در طهران میخواستند بجهت این موجب همه در اصطبل حضور مستطاب اشرف امجد ارفع اسعد اعظم والا روحی فداء بست بنشینند تحدید نموده منع شدند و خاطر جمع کرده آنها را روانه خراسان نمود از آنجا عریضه نوشته استدعای بذل مرحمت در ایصال موجب خودشان کرده اند توپچی کاری بحکیم الممالک وغیره ندارد بجز حضور مستطاب اشرف امجد اسعد اعظم والا روحی فداء دیگری را نمیشناسد حقوق آنها را که دیوان همایون اعلی مرحمت فرموده است از هر کجا باید برسد مقرر و مرحمت فرمایند که با سودگی مشغول خدمت گزارای باشند.

### کردستان و کرمانشاهان

محمد علی بیگ نایب توپخانه که با توپچیان خمسه مأمور ساخلو کردستان است نوشته بود که جیره و مواجب شش ماهه توپچی را که به خرج دستور العمل اینجا منظور شده است از حکومت گرفته بتوپچی پرداختم حالا مقرب الخاقان میرزا یوسف وزیر میگوید جناب فخرامت نصاب ناصر الملک از کرمانشاهان نوشته اند که من باقی مالیاتی ندارم و تمام مالیات دیوان را پرداخته ام موجب و جیره توپچی دخلی بمن ندارد یا باید برات خزانه صادر و حواله گمرک کردستان شود از گمرک دریافت نمایند یا از طهران معادل طلب توپچی تنخواه نقد بفرستند محصل گذاشته موجب و جیره توپچی را پس میخواهد بهزار ماجرا اینقدر مهلت گرفته است که بطهران نوشته بعد از رسیدن جواب یا برات یا پول بدهد هرگز تا بحال چنین چیزی شنیده نشده است که موجب نو کر را پس

بخواهند در این خصوص هر نوع رأی مبارک اقتضای فرمایند مقرر شود که جواب معجلا خواسته است.

از کرمانشاهان نوشته اند موآجب سه ماهه هذالسنه آنها نرسیده است يك سه ماهه حواله محل کرده اند که آنها تا کنون وصول و عاید نشده و نیز بانصد وسی و نه تومان از بابت موآجب سنه ماضیه توپچیان کرمانشاهانی بر زمین است که برات بهر نواب والاحشمة السلطنه در دست دارند بحواله محل هر وقت مطالبه میکنند از محل جواب میکنند و از حکومت هم تقویت کامل در وصول آن نمیشود تکلیف توپچیان چیست از کجا باید حقوق آنها برسد مقرر فرمایند که زیاد اظهار پریشانی از نرسیدن سنه ماضیه خودشان کرده بودند.

### استرآباد و بسطام

از استرآباد باقرخان یاور نوشته بود که توپچیان بسطامی که مأمور ساختلو آنجا میباشند به تحریک چند نفر مفسد و مفتن در باب نرسیدن موآجب شکایت تلگرافاً از بنده بخاکمای همایونی کرده بودند که باقرخان موآجب مارا نمیدهد و حال اینکه امسال بجز شصت تومان بهمه جهت از موآجب صاحب منصب و تابعین چیزی دریافت نشده حرف حکومت هم این است که قسط نرسیده یکروز هم مصمم شده بودند به بست بروند بهزار التماس و زبان آنها را مانع شده برگردانیدم درست که تحقیق این فقره شد معلوم گردید که لشکر نویس این جا بنا بدشمنی که با من دارد محرك آنها شده است از طرف کار گزاران حضرت مستطاب اشرف اسعد اعظم والا نوشته شد که مفسدین را که با سم و رسم نوشته بود به طهران بفرستند درست تحقیق شده در صورت صدق بعد از تنبیه اخراج و مدتی در حبس بمانند تا عبرت سایرین بشود اگر راست باشد لشکر نویس تقصیرش از آنها زیادتر است هر گاه صلاح بدانند این فقره را بامیر و الامراء العظام ساعدالدوله داده مقرر فرمایند رسیدگی نموده صدقش را بعرض برساند.

و نیز نوشته است که جیره توپچی را از قرار دو تومان تسعیر کرده اند از دیوان، الان نرخ ولایت پنج تومان است و این در حق توپچی خیلی بی اعتدالی



است در سنوات ماضیه که این فقره بمرض خاک پای همایونی رسید مقرر شد جیره یا نان پخته یا بقیمت عادلہ و نرخ روز نقد بدهند اکنون هم همین استدعارا دارند که محض تفصیل مقرر شود جیره را به نرخ روز بدهند.

در باب آوردن توپهای بسطام به طهران حسب الامر حکم شد که حاکم حقوق توپچی را بپردازد که بی معطلی عازم شود تا کنون کسر مواجب آنها و کرایه مال بند توپچی و اصطبل توپچی را نداده است معطلی آنها بهمین واسطه است هر وقت بدهد فوراً عازم خواهند شد از سنه آتیہ همه ساله نصف توپچیان بسطامی مأمور ساختن استر آباد و نصف مرخصی خانه خواهند بود دیگر از رکاب مبارک توپچی برای ساختن استر آباد فرستاده نمیشود از روز اول هم این توپچی حسب الامر برای مأموریت ساختن استر آباد توپچی برقرار شدند توپچیان جدید اطریشی که الان یکصد نفر و حاضر رکاب مبارک سابقاً چهل قبضه قداره غلاف آهنی از قداره هائی که در انعقاد کر اطریش به توپچیان جدید داده شده بعد از مرخصی حسب الامر به تحویل معتقد السلطان امین السلطنه دادند قبض داده مجدد از معزی الیه دریافت کردند شصت قبضه دیگر لازم دارند هر گاه باید باز از همین قداره غلاف آهنی داشته باشند باید قبض نوشته حضرت اشرف امجد ارفع اسعد اعظم والاروحی فداه حواله بفرمایند از امین السلطنه دریافت نمایند و اگر مقرر میفرمایند مثل تمام توپچیان قداره غلاف چرمی کوتاه قد ببندند باید قبض نوشته بقورخانه مبارک که حواله فرمایند که دریافت کنند هر قسم که رأی مبارک علاقه میگیرد امر فرمایند اطاعت شود.











بعضی از قصص موهوم که در این زمانه در میان مردم  
 و غیرت و باندند در همین سینه که در این زمانه در میان مردم  
 در این زمانه در میان مردم در این زمانه در میان مردم  
 که در این زمانه در میان مردم در این زمانه در میان مردم  
 وقت در میان مردم در این زمانه در میان مردم  
 فریدانیم باقی را فریدانیم باقی را فریدانیم باقی را  
 خودیام مورد سبب هم در این زمانه در میان مردم

## ادریان

در باب که در این زمانه در میان مردم در این زمانه در میان مردم  
 در این زمانه در میان مردم در این زمانه در میان مردم  
 در این زمانه در میان مردم در این زمانه در میان مردم

آنچه جان مستمیر از در بر آید  
 از عجز و کجانی و از غمزداری است  
 لغت و شریعت و شریعت از لغت  
 که بود متعجب نهان یعنی آن  
 تمام اینها از جوانی مستمیر  
 که گرفته در غایت کفوح همی  
 از اینها با سایر جوانان  
 آنچه با برت فرستاده بود  
 در هر عصر و در هر صفت  
 که هم عهد نهادند  
 بر نظام سال همه تمام  
 اینها را مملوع و بنور  
 قول نند و دفتر که افواج  
 در هر یک از اینها که  
 قضا فرزند افواج  
 در هر یک از اینها که  
 همه متوجه شد که  
 همه غیب از اینها  
 لغت و شریعت

هر که از این آنچه بر او  
 در هر عصر و در هر صفت  
 در هر یک از اینها که  
 قضا فرزند افواج  
 در هر یک از اینها که  
 همه متوجه شد که  
 همه غیب از اینها



و ضرورت حیات بشری صلح در آن ضروری است و اولیای شایسته  
 را بسوای صلح در نتیجه است که هرگز نمی شود که حیات کامل و خوش را در کمربسته که در حقیقت  
 آن حیات را در حفظ و محض است قبول نموده که در عین حال که در این حقیقت  
 چه که در حقیقت این همه برقرار است و ضرورت است که در اولیای شایسته  
 در این همه تمام است که در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت  
 در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت  
 در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت  
 در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت

طبیب است که در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت  
 در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت که در این حقیقت

در درگاه است نزد درنده خیزد بر حسب علم و چنان از کجا میسر است  
 بعین که تمام بچی را از دست برآورد نه سالی بر سرش می گذارد نه سال در میان  
 بر حسب علم و حقیقت از دروغ و سرافراز خیر است این را کاتب در صورت از کجا  
 در صورت در استند بر حسب علم نه منین شک که هر چند نیست بر حسب از کجا  
 با هم غایت بر نیاید و تفاوت همه قلم و کلمه هر کس از خود بخیزد بر سر است  
 خود را اینها بر سر کجاست و تعیم حضور هر کس نه نفس نگذارد حق و حقیقت در کجا  
 دست نخل کشیده در دست است در کاتب که قلم و دست حق و حقیقت در کجا  
 تصدیق ظاهر است

بر حسب چنان من حسود و آید شهر بر سر است اهان که با علم نه از کجا  
 در دست کردن حقیقت استی سالیانه بر کجاست که علم است در کجا که با علم نه از کجا



هزار آنکه در دست مضر صدمه قرار و جیب زین آید بر دست آنها کجا بر آید در دست مضر  
 اگر چه شکر دخی خلیج را در بر مضر باشد بجان فخر تر گویند و اگر چه با شکر در دست مضر  
 بر آید در دست مگر با بخریزه نو از قدام آن مضر شکر با در دست مضر بر آید  
 سایر در جیب فانی در تعداد شکر مساوی در حال در دست مگر با در دست مضر بر آید  
 خضر با شکر در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با  
 در آید در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با  
 در تعداد شکر در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با  
 در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با

## عراق و سیره

در دست مضر شکر در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با در دست مگر با

دستور همی قرین لکه بود در بدعتی از مکررات بجز آن بود که در مکررات بود  
حضور همی نمود در آن وقت که در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
بقای همی در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
برای مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
شخصیست که بقای همی در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
شاید در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
صدا در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود  
در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود در مکررات بود



برجست شعاع به بیخ و چنان بر نایب زنده ایستد شعاع در صورت عرق سینه است  
حکیم همگس بر نسیم بر بقا به سر بر سر و اوله کس در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
میباشد در زنده ایستد حکیم همگس بر نسیم در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
نایب همگس در زنده ایستد حکیم همگس بر نسیم در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
که چهره قان بر تعارف به سینه و اوله کس در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
و فصل همگس در زنده ایستد حکیم همگس بر نسیم در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
از حکیم همگس در زنده ایستد حکیم همگس بر نسیم در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
نایب همگس در زنده ایستد حکیم همگس بر نسیم در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
صاحب ضرب آنها از خود کفر و جهل این تخففات و فریب سینه از بی سطر کول مایه زنده  
تقریر نموده و عیبهای کرده مایه زنده بر بقا به سر بر سر و اوله کس در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
سکینه همگس در زنده ایستد حکیم همگس بر نسیم در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر  
در مفاصل بر مرفق از بر شمشیر قیامت از نوسه بر ایم و اوله کس در دست سوال طلب بر کجی سر بر سر

چه کشت در تصویر روح سلوحت زنجی از هر آید لکن در حضور قدرت قربان شکر آید  
 در اول این نوشته بحالین در حجب به در صلبه جبهه مستطاب نشاندند و در این معنی  
 نسبت همیشه تکرار نمودند و در این معنی که هرگاه در این معنی که در این معنی  
 زنده در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی  
 بجز در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی  
 در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی

## گردستان و گرنشاهان

مجموع یک نیت و گمانه در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی  
 پشیمان به یکی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی  
 حال تفریق قان میزاید و در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی



که فرزند آن پسر است و نام آن پسر در این زمانه است و در هر چه در کتب و نسخ و کتب  
خانه خوار و در کتب کتب است که در این زمانه است و در هر چه در کتب و نسخ و کتب  
بنام آن پسر است و نام آن پسر در این زمانه است و در هر چه در کتب و نسخ و کتب  
نام آن پسر است و نام آن پسر در این زمانه است و در هر چه در کتب و نسخ و کتب  
نام آن پسر است و نام آن پسر در این زمانه است و در هر چه در کتب و نسخ و کتب

که در کتب ای شده است و نام آن پسر در این زمانه است و در هر چه در کتب و نسخ و کتب  
که آنهم با کتب دیگر است و نام آن پسر در این زمانه است و در هر چه در کتب و نسخ و کتب  
بر این است و نام آن پسر در این زمانه است و در هر چه در کتب و نسخ و کتب





تعمیق شد در صورت صحت بعد از پاره اخراج در آن حسرت نهی به غیرت این شود اگر است بشیر  
لنگر بر تعصبات نه اینها زیادت هرگاه صلح نهی به غیرت را بهر سبب اعطای صلح  
معتاد فرمایند که بود قشور با بعضی روزها

و نیز از شدت و حرارتی از در آن تغییر که نه از در آن سدای نفع و نه بیخاکان  
و این در حق یکی نفع یا قبح است در آنجا بینه و معتقد به نفعی که در آنجا نفعی است  
بانی حکم با نفعی عاقلانه در نفع و نفع نهی که نهی است اینها بینه و معتقد به نفعی است

در باب اصلاح درها بر نظام نظری است که هر کس که حقوق یکی از اینها معطل  
عالم شود تا آنکه کسر بر اینها که هر کس که نفعی در مصلحت است تا آنکه کسر بر اینها  
اینها بهی و مصلحت بر وقت بهر فردی عالم نفعی است از آنجا که بهر کس که نفعی است  
نظام می نارد حسرت است و نصف از نصف خواهد بود دیگر در کتاب است که یکی از اینها  
در نفعی است از آنجا که هر کس که نفعی است بهر کس که نفعی است

و چون بر سر شمشیر آمدن بقصد بر او فریاد کردند سابق چهره قهقهه و دهان  
از قند آید و در بقعه که در شمشیر بر سر او در حضور حضرت محمد مصطفی  
مانند قهقهه می نمود از غیر هم در رفت کوه شمشیر قرضه که در سنه ۱۰۸۰ هجری  
عدف نیز می شده به هر شمشیر حضرت زلف بر ارض سحر عظم مسدود می شد و در ظهور از آنجا  
در رفت زیرا اگر کسی بر شمشیر شمشیران قتل کند عدف می آید و قبر سینه به  
دسته معروف می آید که در فرسنگ در دست هر قسم در این راه عدف می آید و در فرسنگ

شعر ایرانی و مزایای آن - اشکال و انواع  
آن - تکامل تاریخی آنها - شکل رباعی -  
خصایص صوری و معنوی آن - نامهای رباعی  
وریشه باستانی آنها - قافیه رباعی

## ترانه - پای رباعی

در ادبیات ما  
و جهان

بقلم

کاظم رجوی (ایزد)

در کتابهای ادبی، فلسفی و  
منطقی تعریفهای دور و دراز  
بسیاری درباره شعر و نظم ایرانی  
بنظر میرسد که همه آنها را  
میتوان در این چهار کلمه خلاصه  
کرد :

« کلام تخیلی موزون و مقفی،  
یعنی هر سخنی درست و رسا که  
مایه ای از خرد و اندیشه گیرد  
و از راه دل بر زبان آید، چنانکه  
بر دلها نشیند و خیالها برانگیزد  
و برای همین دلنشینی و خیال  
انگیزی باید موزون و مقفی  
یعنی همراه با موسیقی و  
آهنگ منظمی باشد. چنین  
سخنی را «سروده پیوسته» یا شعر  
منظوم گویند و بین مناسبت من  
آنها در چکامه ای که بنام شعر  
سروده ام «فرزند اندیشه و دل»



نام نهاده ام<sup>۱</sup> اگر «کلام تخیلی» دو صفت اخیر خود را از دست بدهد، میتوان آنرا «شعر منشور» یا نثر شاعرانه گفت. ولی باید دانست که حذف همین دو صفت سهم بزرگی از خیال انگیزی و دلنشینی آنرا هم از میان میبرد. زیرا تأثیر موسیقی در طبع آدمیان و حتی جانوران انکار ناپذیر است. هر گاه سخن، هیچیک از سه شرط یاد کرده را نداشته باشد، یا سخن معمولی عامیانه است یا سخن علمی، خطابی، منطقی و فلسفی که بطور کلی «سخن پراکنده» یا نثر نامیده میشود.

اما صنایع لفظی و معنوی که موضوع فن بدیع و معانی و بیان است، از شرایط اصلی شعر یا نثر نیست؛ ولی ممکن است هر دو دارای صنایعی از قبیل تشبیه، استعاره، کنایه، سجع، جناس، مراعات نظیر و غیره باشد، که در این صورت آنها را «مصنوع» یا «مسجع» خوانند. اگر این زیورهای هنری در شعر و نثر اندک و طبیعی باشد پسندیده و در صورت فراوانی و ساختگی بودن ناپسندیده و زشت است و چه بسا شرایط اساسی نثر و نظم خو بر این نیز دچار سستی و تزلزل میسازد. این شروط و قیود شعر ایرانی که از طرفی این هنر را جمند را بسرحد کمال برده و از طرف دیگر در نظر برخی از کوتاه بینان و ناتوانان آنرا دچار دشواریها و پیچیدگیها ساخته است، یکباره وضع یا خلاق نشده بلکه در طی سده های پی در پی (دست کم سه هزار سال) و بدست گویندگان و سرایندگان و نویسندگان بزرگ فراهم آمده و شعر ایرانی را از شعر ملتهای دیگر بخصوص شعر فرنگی ممتاز گردانیده است:

شعر فرنگی یا غربی، در بعضی موارد، دارای محتویات یعنی اندیشه ها و موضوعات قویتر و جدیدتر از شعر ایرانیست. ولی بی شبهه از نظر شکل و صورت تکامل و تنوع آنرا ندارد. زیرا اولاً وزن یا موسیقی آن تنها بستگی بشماره هجاها (سیلابها) دارد و یکنواخت و مانده نثر بنظر میآید (مگر اینکه با آهنگ غنائی خوانده شود) ثانیاً صور شعر غربی، از نظر طرز قافیه بندی محدود است و شکل های گوناگون شعر ایرانی را که نام خواهیم برد، ندارد.

۱- باده کمن (جلد اول از اشعار ایزد) چاپ تهران، ابن سینا، ۱۳۴۴

از نظر محتوی یا موضوع هم گرچه بعضی از اشعار غربی موضوعات جدید اجتماعی را در بر میگیرد ولی انواع موضوعات گوناگون دیگر را که در طی سه هزار سال از مغز و دل ملتی کهن سال تراویده و در اشکال گوناگون شعر ریخته شده فاقد است؛ یا بنظر من چنین میرسد.

در صورتیکه شعر ایرانی احتمالاً در سه هزار سال پیش دارای این شکل ابتدائی یعنی وزن هجائی و اغلب بیقافیه بوده است. یا چون ما نمونه های اندکی از سروده های آن دوران (آنهم بی نشانه ها یا نوت های موسیقی) در دست داریم، چنین بنظر میآید.

نمونه های کوتاه و اندکی که از برخی بخشهای «اوستا» و بعضی کتابهای دیگر باستانی مانند «یادگار زریران» و پاره ای از نوشته های مانویان و حتی از برخی سنگنبشته های دوره ساسانی بدست آمده، دارای قطعاتی ۸ و ۱۰ و هجائی موزون و گاهی دارای قافیه است. و هرچه زمان سرودن آنها بدوران ما نزدیکتر میشود وزنی شبیه بوزن عروضی بعد از اسلام در آنها بیشتر احساس میشود. (مثالهای این موضوع را پس از این خواهیم نوشت) و حال آنکه امروز در اثر تکامل سه هزار ساله، شعر ایرانی دارای موسیقی سه گونه (Triple) است: اول آهنگی که از فراهم آمدن همان هجاهای فارسی و کشش حرفهای صدا دار آن بوجود میآید و در نثر فارسی نیز هست. دوم وزن عروضی که دارای آنهمه گوناگونی در بحور و مشتقات و متفرعات آنست. سوم دستگاههای موسیقی غنائی که با اوزان عروضی اشعار و اشکال و انواع شعر ایرانی ارتباط نزدیکی دارد.

اما قافیه، که قید یا مزیت دوم صوری شعر است، بعقیده من «مرز آهنگ» یا «ایستگاههای مرتب و متقابل» موسیقی آن میباشد. چه در صورت نبودن آن باید وزن یا آهنگ موسیقی تا آخر قطعه شعر ادامه پیدا کند و خدا میداند تا کجا کشیده بشود. و بدیهی است که در آن صورت خواندن و شنیدن شعر تا چه اندازه دشوار و ناپسندیده خواهد بود (مانند برخی گفته ها و سروده های ناپسندیده و نکوهیده که در بحر طویل ریخته شده است). یکنواختی تکرار



این ایستگاههاراهم که بهانه برخی از کوتاه نظران در رد قافیه است، گوناگونی اشکال و انواع شعر ایرانی که پس از این نام خواهیم برد از میان میبرد. بعلاوه خود این تکرار یکنواخت چه بسا در کوبندگی و تأثیر مضمون و تأکید معنی مؤثر میافتد.



با این مزایا و تکامل که بطور خلاصه یاد کردیم، آیارواست که وزن و قافیه یعنی موسیقی و آهنگ منظم را از شعر خود براندازیم و بشکل ابتدائی سه هزار سال پیش آن بسازیم، یعنی شعر بیوزن و قافیه (و گاهی بیمعنی) بسازیم؟

میگویند: وزن و قافیه پر وبال مرغ اندیشه و احساس شاعر را میبندد و او را در تنگنای «بازی الفاظ» میاندازد. برای شاعر واقعی هرگز اینطور نیست. چه طبع موزون، یعنی نیروی شناختن و سرودن سخن آهنگدار، برای شاعر واقعی مانند گوش درست و پنجه نرم برای موسیقیدان و نوازنده، موهبتی است فطری و خدا دادی و هیچ زحمت تحصیل ندارد. پیدا کردن قافیه های متناسب فراوان در بعضی از شکل های شعر مانند قصاید و قطعات و غزلیات مفصل، ممکن است اشکالی برای بی دانشان و بیخبران از لغت و دستور زبان باشد. اما چه لزومی دارد که چنین شاعر مبتدی بی دانشی حتماً گردد صور مشکل شعر بگردد و قصیده و قطعه و غزل مفصل بسراید؟ شعر ایرانی دارای اشکال فراوان دیگریست. مانند فرد، دوبیتی، قطعه کوتاه، رباعی، مثنوی، غزل کوتاه، اقسام مسدط یعنی بندهای مستقل چهار تا هفت - هشت مصرعی، ترجیع بند، ترکیب بند و غیره که هر یک میتواند قالب هر نوع احساس و عاطفه و اندیشه قرار گیرد. آیا کدام فارسی زبان بیسواد و درس نخوانده را میتواند نشان بدهید که نمیتواند دو یاسه کلمه همانند و همصدا پیدا کند و در آخر ابیات مثنوی یا دوبیتی یا رباعی قرار دهد؟ مگر مردم عامی کوهستانها و دهقانهای که در طی سده های پی در پی در این مرز و بوم ترانه های بومی چهار مصرعی سروده اند و هنوز میسرایند و در میان آنها



شیرین ترین آهنگها و بهترین احساسات و عواطف طبیعی مردم ایران را میتوان یافت، ادیب و سخندان و لغت شناس بوده اند؛ اگر کسی تا این اندازه ناتوان است که از دست سد - چهار قافیه هم میگریزد بهتر است نثر شاعرانه یا شعر منشور آزاد از همه قیود شعر منظوم بسازد و نام شاعری بر خود ببندد!

و آنکه، کدام دانش یا هنری است که رنج تحصیل و تکمیل لازم ندارد؛ مگر نقاشی، یا ریاضی، یا طبیعی و هر علم و فن دیگر، قواعد و قوانینی ندارند که باید بزحمت آموخت و در حل مسائل مربوط بدانها بکار برد؛ بقول «مونتسکیو» هر کاری و دانشی «حتی خداوندی هم قوانین مخصوص بخود دارد»<sup>۱</sup> هنر شعر نیز مانند هر هنری قواعد و مسائلی دارد که باید یاد گرفت. اینهمه فنون ادبی از قبیل عروض، قافیه، بدیع، معانی بیان، لغت و دستور برای درست یاد گرفتن و درست نوشتن و زیباسرودن است. کسانی که میخواهند در سرودن شعر تکامل یابند و بسرودن اشکال و انواع گوناگون آن توانا گردند باید بخلاف آنکه گفته:

شاعری طبع روان میخواهد      نه معانی نه بیان میخواهد  
رنج ببرند، و فنون سخن را بیاموزند و در همه علوم و فلسفه ها و هنرها،  
تاسر حد امکان، مطالعه کنند، و گرنه شعر را شیر بی دلب و سرو اشکم، ساختن  
وسد وزن و قافیه را شکستن، چندان هنری نیست.



برتری دیگر شعر ایرانی فراوانی انواع آن از نظر محتوی و موضوع است. مانند اشعار قهرمانی و حماسی، داستانی رزمی و بزمی، وصفی و طبیعی، عشقی و غرامی، عرفانی، اخلاقی، فلسفی، دینی، اجتماعی و سیاسی، انتقادی، فکاهی، حتی نظم علمی و فنی. حال اگر کسی حوصله ضرب اینهمه انواع در آنهمه اشکال و اوزان شعر ایرانی را داشته باشد، چه رقم بزرگی حاصل خواهد شد!

از مطالعه دیوانها و کتابهای شعر ایرانی چنین برمیآید که ایرانی همه گونه

1- La Divinité a aussi ses lois.)

تراوش مغز و دل خود را از ساده ترین آنها تا پیچیده ترینش در کالبد های گوناگون شعر بیادگار نهاده و برشته نظم کشیده است. از وصف گل و بلبل و مهر غریزی گرفته تا مسائل دشوار علم و فلسفه و عرفان و فن و تاریخ و غیره موضوعات شعر ایرانی را تشکیل میدهد. گرچه نمیتوان گفت همه آنها شعر بمعنای واقعی خیال انگیز و دلنشین است، ولی در میان آنها سخن خیال انگیز واقعی بزبان دل و دلنشین هم فراوان میباشد.

رفته رفته سنت براین جاری شد که برخی از انواع شعر در بعضی از اشکال معین سروده شود. مثلاً اشعار داستانی و قهرمانی و اصول اخلاقی و عرفانی در مثنوی و اشعار عشقی و غرامی در غزل بیشتر بچشم میخورد. ولی برخی از اشکال شعر ایرانی همواره آمادگی قبول همه گونه موضوع و مظهر و فراداشته است. از آن جمله است مثنوی و رباعی: مثلاً در مثنوی قهرمانی و داستانی شاهنامه هر گونه موضوع زندگی ملت ایران و عواطف و اندیشه های او منعکس است، همچنین در رباعیاتی که تقریباً در ۱۰ قرن تاریخ ادبیات بعد از اسلام سروده شده هر موضوعی که در انواع و صور دیگر شعر بنظر میرسد دیده میشود. منتهی بطرز خلاصه و اختصار که مخصوص شکل کوتاه رباعی است و اهمیت رباعی از نظر احتوای هر گونه تظاهرات روح ایرانی، از همه اینجاست.

دکتر آرتور کریستنسن دانمارکی - که مطالعات عمیق و گرانبھائی درباره رباعی دارد - در مقدمه رباعیات خیام چنین میگوید:

«رباعی ها دایرة المعارف منظوم حیات فکری ایرانیست و از این جهت رباعیات ایرانی شایان دقت فراوان است.»<sup>۱</sup>



رباعی چه از لحاظ شکل (نام، وزن، قافیه)، چه از لحاظ نوع (موضوع و مدلول) خواه از نظر تاریخی و باستانی بودن اصل و ریشه آن، خواه از نظر ادامه حیات آن در زمان حاضر و انتشارش در کشورهای بیرون از ایران و تأثیرش در ادبیات ملل دیگر، و نیز از جهت قابلیت تحول آن باشکال دیگر شعر ایرانی و صلاحیت

1 - Recherches sur les Rubaiyat d. Omar khayyam



جانشینی آنها، مهمترین و ارجمندترین شکل و نوع شعر ایرانیست. برای روشن شدن نظرها و لحاظ های یاد کرده مجبوریم اندکی بیشتر توضیح بدهیم:

ناههای رباعی - «رباعی» امروز بهمین لفظ در همه جهان معروف و چنانکه معلوم است از ریشه (اربع، ربع و مربع) تازی است. چه کلمه «رباع» از همان ریشه و بمعنی هر چیز دارای اجزاء چهار گانه میباشد، و چون شکل رباعی چهار مصراع دارد بدان کلمه منسوب گردیده، بدیهی است در این تسمیه تنها یک صفت مسمی در نظر گرفته شده نه تمام صفات و خصوصیات رباعی و مانند اغلب نامگذاریهای اصطلاحی از نظر تعریف اسمی ناقص است. در هر حال این نام امروز نه تنها در ادبیات خاور زمین مانند ایران و عرب و ترک و هند و پاکستان شهرت دارد، بلکه در ادبیات اروپائی و امریکائی و خاور دور نیز بهمین لفظ مشهور میباشد. اما در طی سده های گذشته علاوه بر این نام نامهای دیگری نیز باین نوع شعر داده شده که کمتر شهرت دارند. مانند «چهار مصراع»، «دو بیت یا دو بیتی»، «ترانه» و «خصی = Khasiy». «چهار مصراع» بنظر میرسد که ترجمه «رباعی» باشد یا بالعکس. نام «دو بیت یا دو بیتی» - که در ادبیات تازی با «ال» و بشکل «الدو بیت» بکار برده شده - بمناسبت آنست که هر رباعی مرکب از دو بیت یا دو فرد شعر است. در این نامگذاریها هم، نظر، تنها بصورت ظاهر یعنی شماره مصراعها یا بیتها بوده و مثل تسمیه اول نمیتوانند معرف رباعی و ممیز آن از قطعات دیگر دو بیتی باشند. اما نام «ترانه» شایان توجه دقیق و فراوان است:

اولا به بینیم ریشه «ترانه» و معانی آن در لغت فارسی چیست؟

«ترانه جوان خوش صورت و شاهد تروتازه و صاحب جمال را گویند و باصطلاح اهل نغمه تصنیفی است که آن سه گوشه داشته باشد، هر کدام بطرزی: یکی بیتی، و دیگری مدح، و یکی دیگر تلا و تلالا،<sup>۱</sup> و در لغت

۱- بزَن آب سرد بر رو، بجه و بکن علالا؛

که ز خوابناکی تو، همه سود شد زیانی؛

کلیات شمس، چاپ دانشگاه تهران، غزل ۲۸۳۰ - احتمال دارد «علالا» هم نظیر «تلالا» باشد.



نقش و صوت و دوبیتی و سرود و نغمه را خوانند و بمعنی دهن خوانی و طنز و خوش طبعی نیز هست و بمعنی بد خوئی و حيله وری نیز آمده است. <sup>۱</sup> يك نظر سطحی، باین همه معنی که در لغت برای «ترانه» برشمرده اند، تنوع و شمول معنی وسیع آن و همانندی آنرا با تنوع موضوعات «رباعی» بخاطر میآورد: معنی اول یعنی «زیبائی و تر و تازگی» ظاهراً از ریشه «تر» ضد «خشك»، و بمعنی تازه آمده است، با افزودن پسوند «آنه»، چنانکه در نظائر آن، مانند «دیوانه» و «فرزانه» بنظر میرسد.

گرچه «تر» و «ترند» بمعنای «مرغی کوچک و کم سکون و خوش آواز که به عربی (صعوه) خوانندش...» <sup>۲</sup> نیز در لغت دیده میشود و ممکن است معانی نغمه و تصنیف و صوت و سرود و امثال آنها بدین ریشه مربوط باشد. دو کلمه دیگر نیز در لغت فارسی هست که بنظر میآید با این ریشه ارتباطی دارند:

یکی «ترنگ» بر وزن خدنگ، بمعنای صدا و آواز کمان بوقت تیر - انداختن و صدای رسیدن پیکان تیر و خوردن گرز و شمشیر بجائی و شکستن تیغ و آواز تار بهنگام نواختن و...» <sup>۳</sup> دیگری «تراک»... بمعنای آوازی که از شکستن و شکافته شدن چیزی بگوش رسد و صدای رعد که طراق معرب آنست...» <sup>۴</sup>

در هر حال از ریشه های بالا معلوم میشود که معانی آواز و صدا و نوا و نغمه و سرود و تصنیف با ریشه لغوی «ترانه» بیشتر تناسب دارد تا معانی دیگر مانند نقش، دهن خوانی، طنز، خوش طبعی، بد خوئی، حيله وری و غیره، و بنظر میرسد این معانی مجازی بعدها بتدریج از موضوعات مختلف ترانه ها یا رباعیات (گفتیم همه گونه مفاهیم و مضامین عشقی، حماسی، انتقادی، فکاهی و طنز آمیز در آنها دیده میشود) اقتباس گردیده است.

اکنون بر گردیم باصطلاح اهل نغمه: «تصنیفی است که آن سه گوشه

داشته باشد . . . . .» . گرچه تعریف سه گوشه چندان روشن نیست ، ولی در هر صورت اینرا میرساند که سه طرزسخن (از نظر صوری یا معنوی) در آن مندرج بوده است و آخرین آن سه «طرز» یعنی تلا و تلالا باز بمعنی «نقش و صوت خوانندگی و کویندگی»<sup>۱</sup> است و شاید او عطف دزمیان «نقش» و «صوت» سهو و اشتباه کتاب و دراصل «نقش صوت» و معنی آن چیزی مانند «نوت» موسیقی بوده است . اما «طرز» اول بحسب آنکه «بیتی» یا «بینی»<sup>۲</sup> خوانده شود ، نظر بمعانی گوناگون این دو کلمه ، میتوان آنرا سخن مربوط بخانواده ، شرف ، قوت ، سفر یا حمله شبانه ، مرز وجدائی تصور کرد و دومی یعنی «طرز مدح» را میتوان سخن ستایش آمیز گفت .

این سه گانگی مادی یا معنوی «ترانه» یا «تصنیف» در اصطلاح اهل نغمه برخی فقرات کتاب «اوستا» و ادبیات دوره اوستائی ایران باستان را بیاد میآورد که دست کم سه هزار سال پیشینه دارد : میدانیم که بسیاری از محتویات اوستا ، کتاب دینی زردشتیان ، جنبه ادبی دارد و بخشهایی از آن موزون و مقفی است «گاتها» یعنی باستانیتترین بخش اوستا ، در نظر باستانشناسان و زبانشناسان ، که نام آن هم با لفظ ( گاه ) بمعنی سرود و نغمه ( دو گاه ، سه گاه ، چهار گاه ، پنجگاه ) نزدیک است ، در واقع عبارت از سرود های دینی ، اخلاقی و اجتماعی ایرانیان باستان است . وای وزن واقعی این سرودها که بموجب روایات و اخبار گوناگون همراه با موسیقی در بغستانها ، آتشکدهها و در بارها خوانده میشد ، اکنون برای ما مجهول میباشد . زیرا اگر هم «نقش صوت» یا الفبای موسیقی (نوت) داشته اند متأسفانه از میان رفته است ؛ اما ترتیب قرار گرفتن هجاها و تساوی آنها در جملهها ( ۷ یا ۸ یا ۱۰ هجا در هر جمله ) و تکرار بعضی حرفها در آخر آنها نشان میدهد که بی وزن و قافیه نبوده اند و دست کم مانند اشعار هجائی فرنگی یا تصنیفهای امروزی خود ایران

۱ - برهان قاطع

۲ - بنا بر آنچه یکی دوتن از موسیقیدانان معاصر گفتند ، امروز گوشه ای بنام «دوبیتی» در دستگاههای موسیقی ایرانی هست ، نه «بیتی» یا «بینی» . باز بنا بر گفته آنان شاید مقصود از «بیتی» ، «پیش درآمد» باشد .

وزن غنائی داشته اند که ممکن است با اوزان عروضی مندرج در کتابهای ادبی سازش داشته یا نداشته باشد.

اینک مثالی از کتاب «یشتها»، فقره ۶ از «مهریشت»:

تم امونتم یزتم - سورم دامو هو سوشتم

میشرم یزئی زئو ثرا بیو

«آن ایزد توانا، تواناترین آفریدگان، مهر را، با زئو ثرا میستائیم» چنانکه ملاحظه میشود این ترانه یا تصنیف سه مصراع دارد که دو مصراع اول آن بیتی مقفی میباشد و هر مصراع دارای ۸ هجاست<sup>۲</sup> مضمون بیت اول توجه به قوت و «شرف» ایزد مورد نظر را در بر میگیرد. این «گوشه اول بطرز بیتی...» مصراع سوم گرچه با دو مصراع نخستین هموزن و همقافیه نیست اما موضوع ستایش «گوشه دوم» را بخوبی هویدا میسازد. «گوشه سوم» یعنی «تلا و تلالا» اگر مقصود از آن «نقش صوت و آواز» باشد، باید گفت مانند همه الفبای موسیقی باستانی ایران از میان رفته است و احتمال دارد «تحریر» در دستگامهای آواز جانشین آن باشد.

باید دانست که سرودهای اوستائی همیشه سه مصراعی نیست. گاهی هم چهار مصراعی و دو بیتی است. مانند این سرود از کتاب «یسن»:

یم خشتر آو دوهه - نیت آوتم آنهه نیت گرمم،

نیت زو رو آنهه نیت مرثیوس - نیت ار سکو دیواو داتو .

«در پادشاهی جمشید نامور      نه سرما بود و نه گرما

نه پیری بود و نه مرگ      نه رشک دیسو داده،

این سرود، گرچه مقفی بنظر نمیرسد، ولی موزون است. موضوع آن هم

۱- زئو ثرا نوابه ای مقدس بود که در مراسم جشنهای دینی بکار برده میشد.

۲- اما مصراع سوم دارای ۱۰ هجاست و چیزی علاوه بر وزن (مانند شعر مستزاد

بعد از اسلام) دارد. وزن عروضی این ترانه (مفتعلن مفتعلن - مفتعلن مفتعلن - مفتعلن مفتعلن فعل) در میآید که بحر «رجز مطوی» نام دارد. در ترانه اوستائی دوم نیز مستزاد در مصراعهای

دوم و سوم واقع شده و وزن عروضی آن از همان بحر رجز مطوی، بدین شکل است:

(مفتعلن مفتعلن - مفتعلن مفتعلن فعلن - مفتعلن مفتعلن فعلن - مفتعلن مفتعلن)



شبیبه موضوع سرود اول یعنی ستایش جمشید نیمه خدا و قوت و نیرو و سلامت و سعادت و شرافت نژاد آریائی آن روزی است .

پس میتوان پنداشت که چهار مصراع یا رباعی یا ترانه هم از نظر شکل یعنی عددها و وزن و قافیه، هم از نظر موضوع و مضمون و هم از نظر نام در ایران باستان ریشه‌ای ژرف دارد . منتهی چون رموز و نشانه‌های موسیقی آن دوران درست‌مانیست تطبیق وزن ترانه‌های آن روزگار با اوزان رباعیات امروز دشوار است . خوشبختانه اندکی بعد یعنی در دوره ساسانیان هم چنانکه زبان معمول آن دوره یعنی «پهلوی ساسانی» از لحاظ کلمات و دستور بزبان دوره بعد از اسلام (دری) نزدیک میشود ، شکل و وزن ترانه (ترانک) هم، بهمان نسبت با اوزان شعر بعد از اسلام ایران نزدیکتر میگردد . اما در زبان پهلوی نظیر این ترانه ها که از حیث موضوع بسرود های اوستائی نزدیک و مضمون آنها همان ستایش ایزدان و فرشتگان است با ۵ و ۶ مصراع هم بدست آمده مانند این شعر که در میان نوشته‌های مانویان در تورفان کشف و بقرن سوم میلادی نسبت داده شده است :

### آپریوان ی پرستگان

پرستگان ی روشنان	فرهگان ی کردگاران
بغان ی تهمان ، اود	مهر سپندان ی استاودان

هیاران ی ز و و ر مندگان

ترجمه:

آفرین فرشتگان (یا پرستیدگان)

فرشتگان روشنان ،	با فرکان کردگاران ،
خدایان نیرومندان، و	مهرستانندگان استودگان ،

یاران زور مندگان

۱ - سپند - یا - سینت بمعنی مقدس است و بنظر میرسد که مقصود از «مهرسپندان» تقدیس کنندگان (ستاینندگان) مهر باشد . در این ترجمه ، رعایت مطابقت صفت و موصوف (از لحاظ جمع) نیز شده است تا نزدیکتر باصل پهلوی باشد .

چنانکه دیده میشود در این قطعه ۵ (واگر عنوان آنرا نیز بشمار آوریم) ۶ مصراعى باز سه مصراع اول و دوم و چهارم ۸ هجائى اما سه مصراع سوم و پنجم و ششم هجائى میباشد. وزن عروضى آنهم خیلی نزدیک بوزن عروضى زمان ما و از همان «بحر جز مطوی» یا «بحر هزج مقبوض» است که بعد ها تمام اوزان عروضى رباعى از آن بیرون آمده و تفصیل آنرا در بحث اوزان رباعى خواهیم دید. در هر حال وزن عروضى این قطعه نزدیک باین است:

مفاعلن مفاعلن

مفاعلن مفاعلن	مفاعلن مفاعلن فع	(یافاع)
مفاعلن مفاعلن	مفاعلن مفاعلن فع	(یا فاع)
	مفاعلن مفاعلن ، فع	(یافاع)

☆☆☆

پس نام ترانه (ترانك) مانند وزن و قافیه وعده مصراعهای آن، پیشینه بس دراز در تاریکترین روز کاران تاریخ باستانی ایران دارد. منتهی در طول قرنهای متوالی شکل یعنی وزن، قافیه وعده مصراعها مانند شیوه زبان و موضوع آن دچار تحول و تکامل جبری تاریخ گردیده آخر الامر در چهار مصراع و اوزان کنونی ثابت مانده بطوریکه تقریباً از ۱۰ قرن پیش تا کنون همان شکل را داراست. بدیهی است که نامهای رباعی، دوبیت، دوبیتی و چهار مصراع بعد از تثبیت عده مصراعهای آن در عدد «۴» بر آن نهاده شده یعنی تقریباً از ۱۰ قرن پیش باینطرف.

گذشته از نام کهن ترانه (ترانك) امروز واژه های بسیاری در فرهنگهای فارسی بچشم میخورد که همه حکایت از وجود شعر و سرود در زبانهای باستانی ایران میکنند، چه مسلم است که ریشه واژه های زبان دری در همان زبانهای اوستائی، پارسی باستان، پهلوی اشکانی و ساسانی است، نیز بموجب اصول ریشه شناسی قیاسی (باز بانهای دیگر هند و اروپائی) یقین حاصل است که این کلمه ها یا ریشه آنها از زبانهای دیگر مثلاً از زبانهای سامی بفارسی نیامده و نیز در دوره بعد از اسلام ساخته نشده است. واژه های «گاه» بمعنی سرود که از همان «گاتپه» اوستائی می آید «چامه» بمعنی شعر، غزل، سخن «چامه دان»



بمعنی سخنندان، «چامه گو» بمعنی سخنگو و شاعر و غز اخوان، «چکامه، چغامه و چکامک» بمعنی شعر و قصیده، «سروا» بمعنی شعر و سخن و افسانه، «سرواد» بمعنی شعر و نظم و افسون و افسانه و سرود، «سرواده» بمعنی قافیه شعر، «سرود» بمعنی سخن، آواز مرغ و آدمی، خوانندگی و گویندگی، رقص و سماع، «سروش» بمعنی فرشته سخنگو و پیغام آور، «سروش» بمعنی همان سروش، «آهنگ» بمعنی وزن و قصد و نظم، «پیوسته» بمعنی منظوم و نظایر آنها، برای اثبات این موضوع کفایت و چه بسا واژه‌های دیگر مربوط بشعر و شاعری و فنون و قواعد آن که از میان رفته است. ماندن این واژه‌ها در لغت کنونی و روایات و اخبار فراوان در کتابهای فارسی و تازی و یونانی و رومی و تحقیقات اخیر خاورشناسان، وجود قطعات موزون حتی در سنگنبشته‌های دوره ساسانی، اهمیت شعر و سرود و موسیقی در آئین‌های دینی و درباری آن دوره‌ها (که در دوره اسلامی هم مورد تقلید خلفای عرب و امراء و سلاطین ایرانی و ترك و مغلی ایران قرار گرفت) وجود موسیقیدانان و سرودگویان در دربار پادشاهان ایران باستان مانند «نکیسا» و «باربد» - که نامهای سی‌یاسی و یک سرود او برای هر یک از ایام ماه (و شاید هر کدام در ستایش ایزد همان روز و همانند سرودهای اوستائی یاد کرده‌ما)، بوسیله شاعر بزرگ دوره بعد از اسلام یعنی «نظامی» جاویدان مانده است؛ اینها همه جای هیچگونه شبهه و شکلی در بودن اشعار و سروده‌ها و ترانه‌های فراوان در آن روز گاران و داشتن قواعد و قوانین موسیقی و شعر باقی نمی‌گذارد.

نام غیر معروف و غریب خصی (Khasiy) بهمین املاء تازی و لاتین نخستین بار در مقدمه کتاب رباعیات برگزیده<sup>۱</sup> تألیف آصف، حالت چلبی شاعر و نویسنده معاصر ترك بنظر رسید. گمان میکنم این نام دچار تحریف یا تخفیف

1- Asaf, Halet, Celebi: Secme Rubailer, Istanbul, 1945  
مؤلف، کتاب مزبور را یاد و کتاب دیگرش: «ملاجامی» و «ترجمه رباعیات مولانا» که آخری بزبان فرانسه میباشد، در ۱۹۵۰ در استانبول بمن هدیه کرد، و برخی از اشعار خود را بر من خواند. اشعارش بشیوه نو، ولی اطلاعات ادبی و علاقه‌اش به ایران و ادبیات آن جالب توجه بود. «رباعیات برگزیده» اش نیز همه از رباعی‌گویان ایرانی است.



یا تعریب شده؛ زیرا (خصی برون فعلیل) در تازی معانی ناپسندیده و نامتناسب بالفعل و معنی رباعی دارد. شاید مخفف خاصی (منسوب بخاص و خاصه) مانند عامی (منسوب بعام و عامه) و این از آن جهت باشد که رباعی خاص ایران یا نوعی از آن، شعر متداول در میان خواص بوده است. (چنانکه در بحث از موضوع رباعی؛ از آن سخن خواهیم گفت). نیز شاید این کلمه تحریفی از یک نام باستانی تر (تراند) باشد. چه نام ترانه یا ترانک نزدیک بکلمات زبان پهلوی است و گمان می رود تاریخ آن از دوره ساسانی قدیم تر نباشد. و از همین جهت است که هنوز نام ترانه در میان مردم ایران متداول است و بتمام سروده های چهار مصرعی محلی و بومی اطلاق می شود چنانکه نام فهلویات (پهلوی گونه ها) تا مدت ها پس از اسلام بهر اثری که در شیوه های محلی بود گفته می شد. اما ممکن است این گونه تصنیف یا سرود، در زبانهای اوستائی و پارسی دوره هخامنشی، نام یا نامهایی از ریشه همان زبانها داشته باشد:

«خسروانی» نام یکی از سروده های سی گانه باربد یاسی و یکی آنهاست در زمان ساسانی است. محمد عوفی مؤلف کتاب «لباب الالباب» که قدیم ترین ماخذ تذکره های ایرانی است درباره آن چنین گوید:

«... و در عهد پرویز نواء خسروانی، که آنرا باربد در صوت آورده است بسیار است. فاما از وزن شعر و قافیت و مراعات نظایر آن دور است...»<sup>۱</sup> از این عبارت میتوان دو مطلب را استنباط کرد: اول اینکه نوای خسروانی یکی نیست بلکه بسیار است و شاید نام نوعی از سرود یا ترانه آن دوره است که در آن بجای ستایش ایزدان، ستایش خسروان می آمده و شاید تا زمان عوفی (قرن هفتم هجری) نمونه های بسیاری از آن در دست بوده؛ دوم اینکه از نظر عوفی، یعنی با تطبیق بعروض بعد از اسلام از وزن و قافیت دور می نموده است.<sup>۲</sup> معادل کلمه «خسرو»

۱- لباب الالباب، چاپ لیدن، ۱۹۰۶، جلد اول، باب چهارم، صفحه ۲۰

۲- نظامی عروضی در کتاب (چهارمقاله) چاپ لیدن، ۱۹۰۹، در مقاله دوم، صفحه ۳۰ گوید: «... هر که را طبع در نظم شعر راسخ شد، و سخنش هموار گشت، روی بلم شعر آرد، و عروض بقیه در صفحه روبرو

در پهلوی «شتر» یا «شتر» و در اوستائی «خشتر» یا «خشتر» است که واژه های شهر، شهریار، شهر یور، شار (در شارسان) نیز همه از آن ریشه است. در زبان پارسی باستان نیز این ریشه بشکل «خشیشی» وجود دارد که باید واژه های شه، شاه، شاپور (شاه پور) و شاهین از آن آمده باشد.

شاید نوای خسروانی یا نوعی از ترانه های دوره ساسانی، در دوره اوستائی و هخامنشی، نامی مشتق از ریشه «خشیشی» یا «خشتر» داشته و شورشاهی یا مخصوص ستایش شاهان بشمار می آمده و همین نام است که بعداً معرب و محرف آن بشکل «خصی» در آمده است.

يك احتمال دیگر نیز می توان داد: یکی از معانی گوناگون «خس» در فرهنگ های فارسی «مردم کوه نشین خصوصاً کفار صحرا و کوه نشین» ذکر شده و بعضی این کلمه را هندی دانسته اند<sup>۱</sup>. می توان پنداشت که نوعی از ترانه ها مخصوص مردم کوهپایه ها و نواحی دور از آبادیهای بزرگ مردم ایران بوده است. (این گونه نواحی، دیرتر بدست اعراب افتاد؛ بنابراین تا مدت ها بعد از فتح مراکز مهم کشور، مردم آنها هنوز بدین اسلام نگر و دیدند). از این رو آن نوع ترانه ها را «خسی» نام نهاده اند و «خصی» معرب آن است (چنانکه هنوز هم بیشتر سروده های مردم کوهستان و دهقانان ایران بشکل چهار مصراع و دو بیتی و از حیث وزن هم دارای وزنی مشتق از همان بحر اوزان رباعی است).

قافیه رباعی - گفتیم که شکل رباعی عاقبت در دو بیتی و چهار مصراع

بقیه از صفحه روبرو

بخوانند، و گرد تصانیف استاد ابوالحسن السرخسی بهرامی گردد، چون (غایة العروضین) و (کنز القافیه) ... و شادروان محمد قزوینی، در حاشیه این مطلب (تعلیقات همان چاپ صفحه ۱۵۹) مینویسد: «غایة العروضین، اگر اصل نسخه غایة العروضین نبوده، مقصود از عروضین گویا عروض اشعار عرب و عروض اشعار فارسی باشد».

بنظرم عقیده دوم کاملادریست است. زیرا به موجب آنچه درباره شعر باستانی ایران گفتیم شاید تا مدتها بعد از اسلام و ظهور شعر جدید، تطبیق آهنگهای شعر باستانی با عروض جدید، دشوار بوده و میبایست دو عروض جداگانه برای شعر باستانی و شعر نو نوشته آید و همچنین بود حال قافیه و اصول و قواعد دیگر شعر و موسیقی.

۱- برهان قاطع



تثبیت گردید. اما باید دانست که امروز بهر دو بیتی یا چهار مصراع می‌توان نام رباعی داد. زیرا اگر مصراع اول بی‌قافیه و تنها دو مصراع دوم و چهارم با قافیه باشد، آنرا «قطعه» گویند و اگر مصراع اول و دوم و چهارم هم‌قافیه باشد بطور کلی دو بیتی خوانده می‌شود. مانند دو بیتی‌های مشهور با باطاهر عریان همدانی و دو بیتی‌های عامیانه بومی. شرط اطلاق نام رباعی بر دو بیتی‌های اخیر آنست که یکی از اوزان مخصوص رباعی یا ترانه را هم داشته باشد. برخی از رباعیها هم چهار قافیه در چهار مصراع دارد و بعضی از نویسندگان و سرایندگان این را یکنوع زیبایی و برتری هنری برای رباعی یا ترانه می‌شمارند...

ولی برخی دیگر اینگونه ترانه‌ها را بسیار یکنواخت می‌پندارند و می‌گویند: وقتی که بیت اول رباعی شنیده شد، هم قافیه و وزن و هم زمینه احساس یا اندیشه اصلی آن بدست می‌آید. مصراع سوم، که در واقع متممی برای بیت اول یا مقدمه‌ای برای مصراع چهارم است لزومی ندارد با قافیه باشد. زیرا توجه بقافیه آن اولاً آهنگ را خیلی یکنواخت نشان میدهد، ثانیاً ممکن است حضور ذهن لازم برای دریافتن اندیشه اصلی را که در مصراع چهارم بیان خواهد شد از میان ببرد یا ضعیف سازد. خاورشناس نامی دارمستتر در این باره چنین می‌گوید:

«رباعی در دست شاعری خوب یکی از انواع نیرومند شعر فارسی است. تکرار قافیه در سه مصراع آن که خاموشی و سکوت مصراع سوم را فرا می‌گیرد و هویدا تر می‌سازد، نوعی تضاد شکفت انگیز در آهنگ صدا پدید می‌آورد که با تضاد آهنگ اندیشه سازش دارد»<sup>۱</sup>

بنظر من، اگر قافیه مصراع سوم ضروری و طبیعی باشد، زیبایی بآهنگ وارد نخواهد ساخت، بلکه لفظاً و معنأ مفید خواهد بود.

دنباله دارد

1 - James Darmesteter : Les origines de la Poésie Persane, Paris, 1887



# تهران و ابله تبارخی آن

بنام  
توان کم مجید کاتب

هنگام آبادی شهری تهران  
یکی از دهکده های این شهر بشمار  
میرفته است .

جغرافی نیکاران عصر اسلامی  
پیش از هجوم مغول که (در سال ۶۱۷  
هجری اتفاق افتاده) بهری مسافرت  
کرده اند ، از تهران بعنوان یک  
دهکده نام برده اند .

کلمه تهران از دو بخش ته و ران  
ساخته شده است که ته ، تب ، تاب ،  
تاو ، تپ و تفت همگی بمعنی گرم  
است <sup>۱</sup> کلمه ران ، کان ، دان  
گان ، لان و مان نیز همه پسوند  
مکانی هستند و تهران هم که در  
جلگه قرار گرفته و آب و هوای  
آن نیز گرمتر از مناطق کوهستانی  
است ، باین اسم نامیده شده و لغت  
مخالف آن است و در دامنه جنوبی

۱ - فرهنگ لغت معین و فرهنگ عمید

سلسله جبال البرز قرار گرفته و کلمات شم، سم و چم که بمعنی سرد هستند بایسوندان ترکیب شده و بمعنی جای خنک و سرد آمده است.<sup>۱</sup>

تهران در قرن هفتم دهی آباد و دارای باغات زیاد و آب فراوان بوده است. بنا به تعریف صاحب کتاب عجایب البلدان و قاضی عمادالدین ابویحیی ذکریای رازی که در سال ۶۸۲ وفات یافته است سکنه اولیه این ده در خانه های زیرزمینی و سرداب مانند زندگی میکردند تا از شدت گرمای امان باشند و هنگامیکه دشمن بایشان حمله ور می شد بخانه های تحتانی پناه میبردند و هر قدر محاصره آنان بطول می انجامید بواسطه آذوقه فراوانی که از راه احتیاط در طول سال ذخیره میکردند بیرون آوردن آنان از آن اماکن زیرزمینی کار آسانی نبود و گاهی برای مهاجمین ممکن نمیشده است که آنان را از خانه های خود خارج سازند.

یاقوت حموی گوید: «تهران از دهکده های شهری است و میان این دهکده و ی دفرسخ فاصله است و خانه های آن زیرزمینی ساخته شده و هیچکس را راهی باین ده نیست مگر مردم دهکده خود بخوانند و راه بدهند»<sup>۲</sup>

حدالله مستوفی جغرافی دان بزرگ ایرانی در نوشته های خود از تهران عنوان يك قصبه خوش آب و هوا و معتدلی که رو بآبادانی گذاشته یاد میکند.<sup>۳</sup>

آب و هوای تهران بمناسبت نزدیکی بکوهستان خوبتر از آب و هوای ری میباشد و مردم پیشین آن بسبب فراوانی آب بکشاورزی و باغداری اشتغال داشته اند.

احمد رازی در کتاب هفت اقلیم که در سال ۱۲۰۰ هجری تألیف نموده است گوید: «تهران بواسطه آبهای فراوان و درختان بی شمار و باغات سبز و خرم نظیر بهشت است خاصه بلوک شهیران که در شمال این قریه واقع و بشمع ایران معروف است و از بهترین بیلاقات ایران بشمار می آید».

۱ - رک به ص (۴) کتاب راهنمای شهرستانهای ایران

۲ - معجم البلدان رک به ص (۱۲۸)

۳ - نزهة القلوب رک به ج ۱ ص (۸۸)

پس از آنکه ری در سال ۶۱۷ هجری بدست قبایل مهاجم خراب و ویران و بیشتر مردم آن کشته شدند، بقیه بتهران و ورامین کوچ کردند.

کلاویخو<sup>۱</sup> که از سوی هانری سوم پادشاه کاستیل اسپانیا سفیر دربار تیمور بود در سال ۱۴۰۴ میلادی (۸۰۷ هجری) در سفر خود در باره تهران چنین میگوید که جای بسیار بزرگ و خرم و دلگشائی است و نیز گوید روز سه شنبه هشتم ژوئیه ۱۴۰۴ میلادی هنگام فرونشستن خورشید از تهران براه افتادم و پس از پیمودن دوفرسنگ از سوی راست خانه‌های بزرگ دیدم که همه تهی از مردم و ویران بوده‌اند ولی هنوز بسیاری از برجهای شهر برپا بوده و همچنین مسجدهای فروریخته نمودار بود<sup>۲</sup>.

آبادی تهران از زمان پادشاهی شاه طهماسب اول پادشاه صفوی آغاز گردیده است. چون شاه طهماسب بجای پدرش شاه اسمعیل سرسلسله دودمان صفوی بیادشاهی رسید قزوین را پایتخت خود ساخت و بسبب نزدیکی تهران بهری که مدفن نیای بزرگ صفوی در جوار حضرت عبدالعظیم برد اغلب برای زیارت بهری مسافرت میکرد. در مسافرت های خود بتهران علاقمند شد و گاه هنگام عبور در حوالی تهران بشکار میپرداخت از این رو کم کم با آبادی این دهکده رغبت نمود و در شوال ۹۶۱ هجری فرمان داد تا باروی محکمی بسدور تهران بکشند و بعدد سوره های مبارکه قرآن ۱۱۴ برج و بارو بنا نهادند وزیر هر برج يك سوره از سوره های قرآن مجید دفن کردند از این تاریخ تهران بصورت شهر درآمد و برای آن چهار دروازه ساختند. این دروازه ها عبارت بودند از دروازه ری، دروازه شمیرانات، دروازه قزوین و دروازه دولاب.

چون خاک خندق برای ساختن دو بارو و قلعه و برجها کافی نبود از دو چال خاک برداشتند که یکی به چال میدان و دیگری به چال حصار معروف شد که از همان زمان تا کنون باین اسم نامیده میشوند.

۱- Clavigo

۲- آناهیتا ص (۲۲۳)



تهران از آن تاریخ به بعد وسعت یافت و آباد گردید چنانکه پیترو دلواله<sup>۱</sup> که در سال ۱۰۲۸ هجری بایران سفر کرده و تهران را در حال عبور دیده است مینویسد: «تهران از کاشان بزرگتر است ولی تعداد نفوس آن کمتر از سکنه کاشان میباشد و یک سوم از زمینهای داخل حصار مسکونی و دوسوم دیگر آنرا باغات تشکیل داده اند».

شاه عباس صفوی در سال ۹۹۸ که عازم خراسان بود هنگام عبور از این شهر مریض شد و چون بیماریش مدتی بطول انجامید بعلت خاطر همدی که از تهران داشت از آن متنفر بود. قبل از هجوم افغانها شاه سلطان حسین مدتی در تهران توقف کرده است و همچنین در سال ۱۱۵۴ هجری نادر شاه افشار تهران را بیسر خود رضاقلی میرزا بتیول داده است.

در سال ۱۱۷۱ هجری محمد حسن خان قاجار پس از شکست خوردن از کریمخان زند بتهران آمد و کریمخان لشکری در پی او فرستاد و محمد حسن خان مغلوب و مقهور شد.

پس از این واقعه کریمخان زند در سال ۱۱۷۲ وارد تهران شد و در این شهر بتخت شاهی نشست و در تابستان سال ۱۱۷۳ کریمخان از شمیران دیدن کرد و چون تصمیم داشت بشیراز عزیمت کند بفرمود تا در غیاب او بناهای سلطنتی و دیوانخانه بزرگی بسازند و میخواست که پس از بازگشت از فارس تهران را پایتخت خود سازد لیکن در سال ۱۱۷۶ از تصمیم خود منصرف شد و شیراز را پایتخت خود قرار داد.

چون کریمخان در سال ۱۱۹۳ در شیراز در گذشت آغا محمدشان قاجار که در شیراز بود خود را با طرف تهران رسانید و در سال ۱۱۹۳ از مازندران بقصد تسخیر تهران حرکت کرد و با غفورخان حاکم تهران که از طرف کریمخان در زمان حیات وی بحکومت تهران منصوب شده بود جنگ کرد و موفق بتصرف تهران نشد تا اینکه در سال ۱۱۹۹ تهران توسط باباخان برادرزاده و ولیعهد آغا محمدخان گشوده شد. آغا محمدخان در روز یکشنبه جمادی الاول سال ۱۲۰۰ که مصادف با عید نوروز بود در تهران بتخت

پادشاهی نشست و از آن تاریخ تهران رسماً پایتخت شد و چون آغامحمدخان در مدت پادشاهی خود سرگرم جنگ و جدال بود کمتر بامور آبادانی توجه می کرد و از طرفی تهران را بواسطه مرکزیتی که دارا بود و از جهتی نیز بسبب نزدیکی باسترآباد (گرگان کنونی) که مرکز تجمع قبایل قاجار بود پایتختی انتخاب کرد تا در مواقع ضروری از یاری و پشتیبانی قبیله خود برخوردار شود.

پس از کشته شدن آغامحمدخان ولیعهدش بابا خان بنام فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۱ پادشاهی رسید و تهران از زمان این پادشاه رو بآبادی گذارد و هر اندازه ببزرگی تهران افزوده میشد از مصالح ویرانه های ری میکاست، زیر آثار باقیمانده ری که روزی بزرگترین شهر ایران زمین بود یکسره ویران شده بود و کسی در آن زیست نمی کرد. امید آن بود که ویرانه های ری پس از حملات مغول و تیمور همچنان برپای بمانند و نمودار روزگاران پیشین و گویای آنهمه سرگذشته باشند اما گردش زمانه نتوانست آن آثار باستانی ارزنده که امروز مایه سرافرازی ما بوده و شکوه و جلال دوران پیشین را جلوه گر میسازد برای ما حفظ نماید.<sup>۱</sup>

در آن زمان کسی از ارزش آن بناهای تاریخی آگاه نبود بهمین نسبت از کاروانهایی که مرتباً بین تهران و ری در حرکت بودند و بناهای باقیمانده شهر ری را ویران ساخته و آجرها و کاشی های آنرا بتهران حمل می کردند جلو گیری بعمل نمی آمد.

در زمان پادشاهی فتحعلیشاه جمعیت تهران به ۴۰ تا ۵۰ هزار تن افزایش یافت و بناهای زیادی ساخته شد و از جمله مسجد جامع تهران - مسجد شاه - مسجد سلطانی و بنائی چند بکاخ سلطنتی نیز افزوده شد. امور شهر در زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجار بابیگر بیگی بوده است.

بنا به نوشته موریه تهران در زمان سلطنت فتحعلیشاه شش دروازه داشته است که عبارت بودند از :

۱ - آناهیتا ص (۲۲۶)



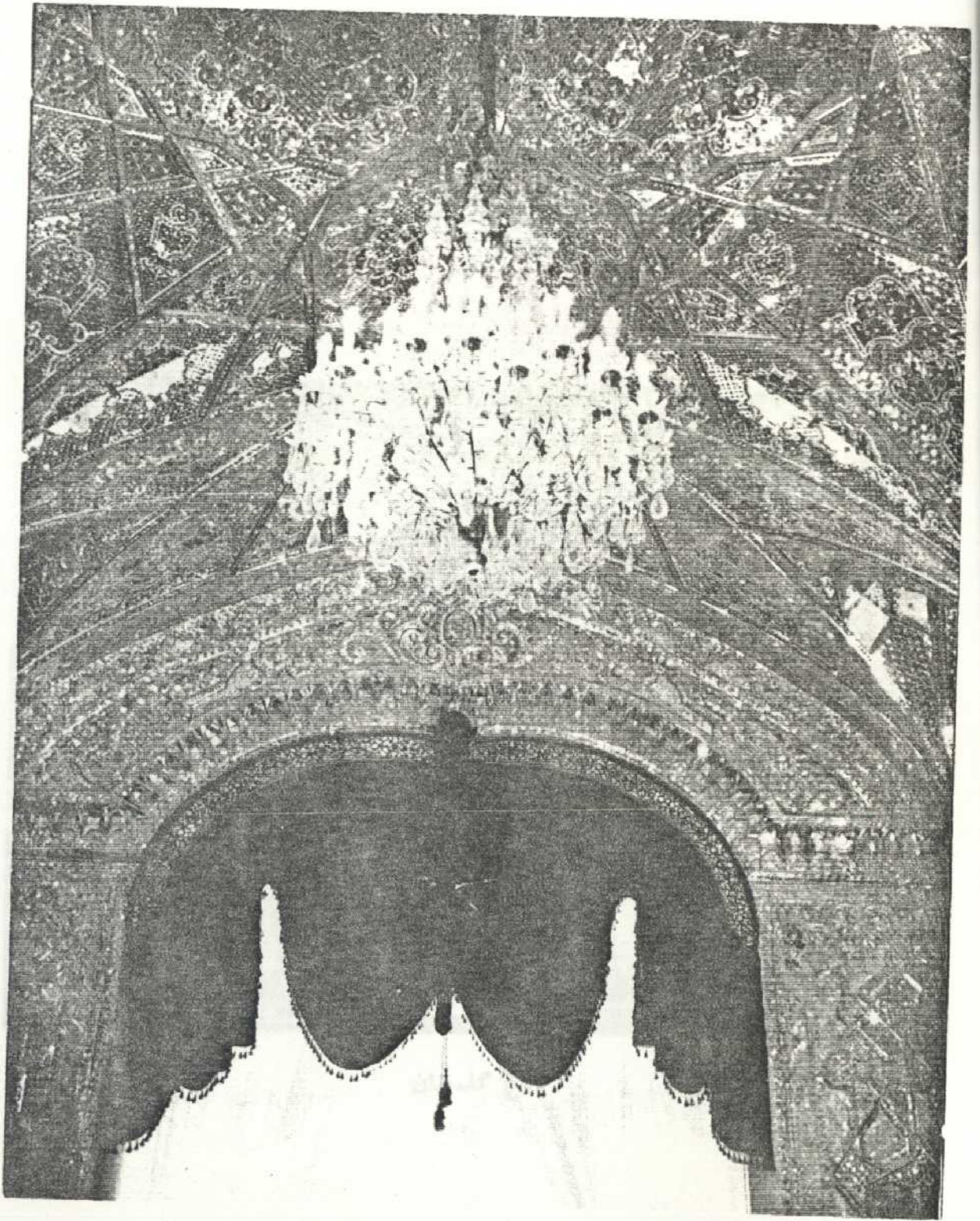


مسجد شاه

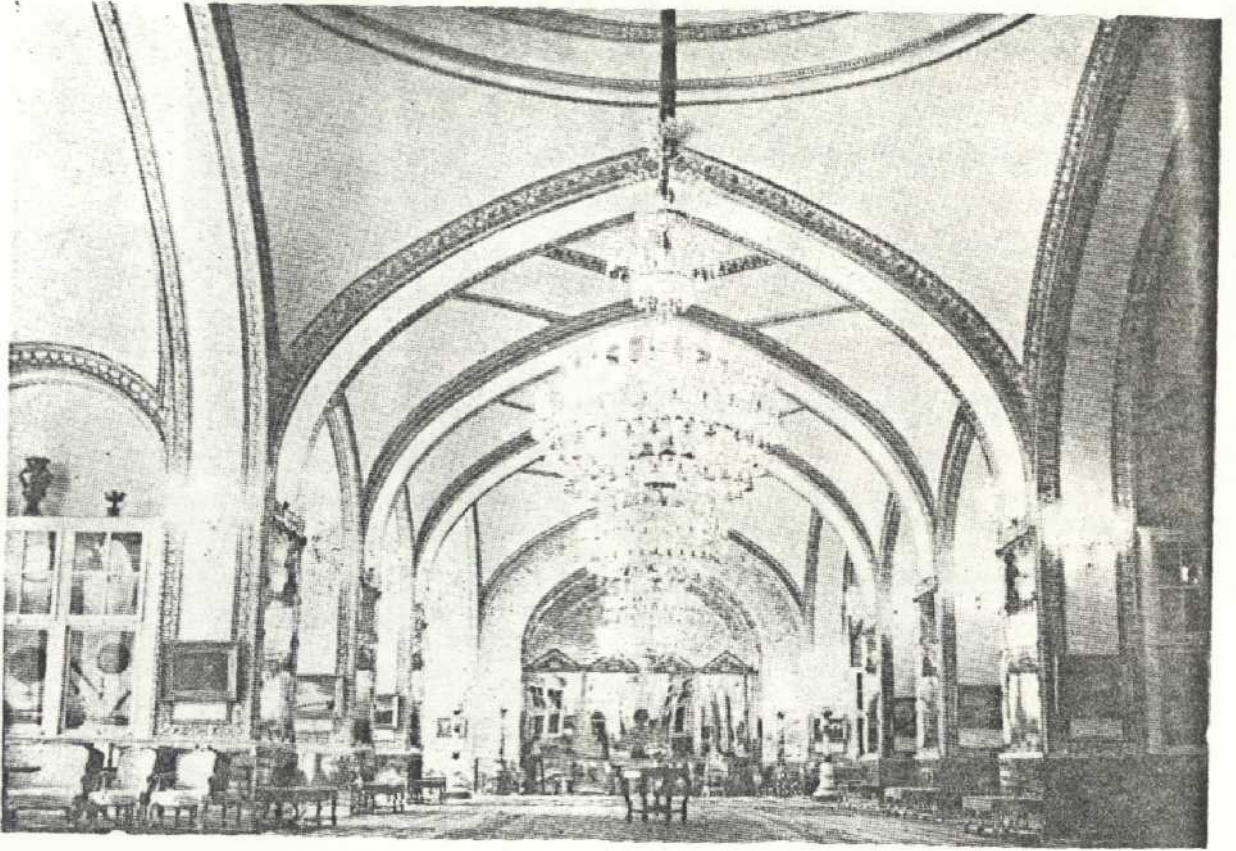
۱- دروازه شمیران ۲ - دروازه شمال ارك ۳- دروازه قزوین ۴- دروازه  
 دولاب ۵ - دروازه محمدیه ۶- دروازه ری  
 و همچنین چندین بازار و میدان در مرکز شهر احداث گردیده بود که  
 معروف ترین آنها عبارت بودند از:

میدان حصیر بافها، میدان اسب فروش هادر حوالی سید اسماعیل و سبز میدان  
 محل دادوستد مردم بشمار می رفته است و محله های مهم تهران عبارت بودند از:  
 محله ارك، چاله میدان، بازار، سنکلیج و عودلاجان که پر جمعیت ترین محله  
 بوده است و هر محل دارای چند چهارسوق و گذر بود که برگزاری نظم و امنیت  
 آنها بکدخدایان و داروغه ها محول گردیده بود. شهرها کم کم از طرف شمال





کاخ سلطنت آباد



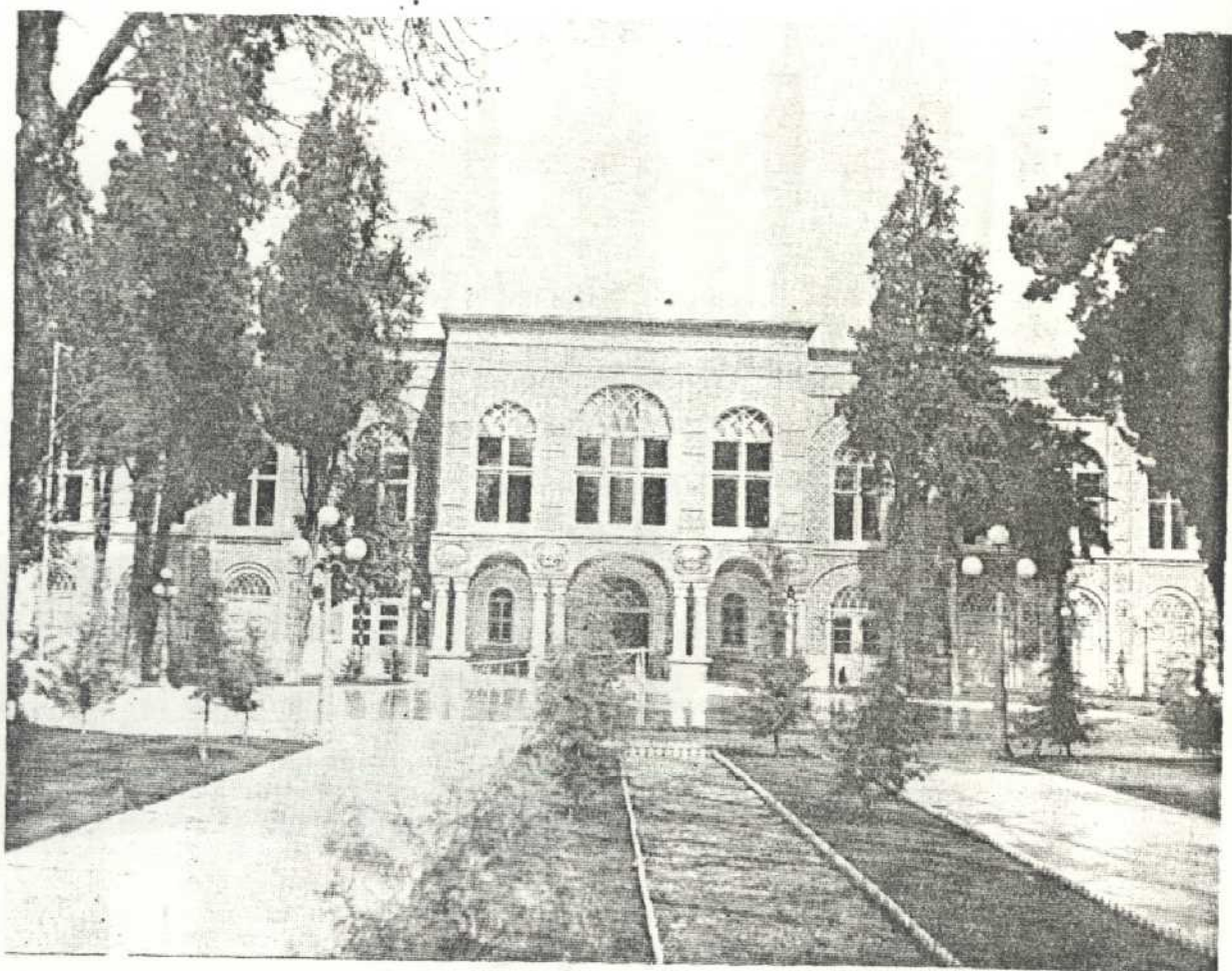
کاخ گلستان



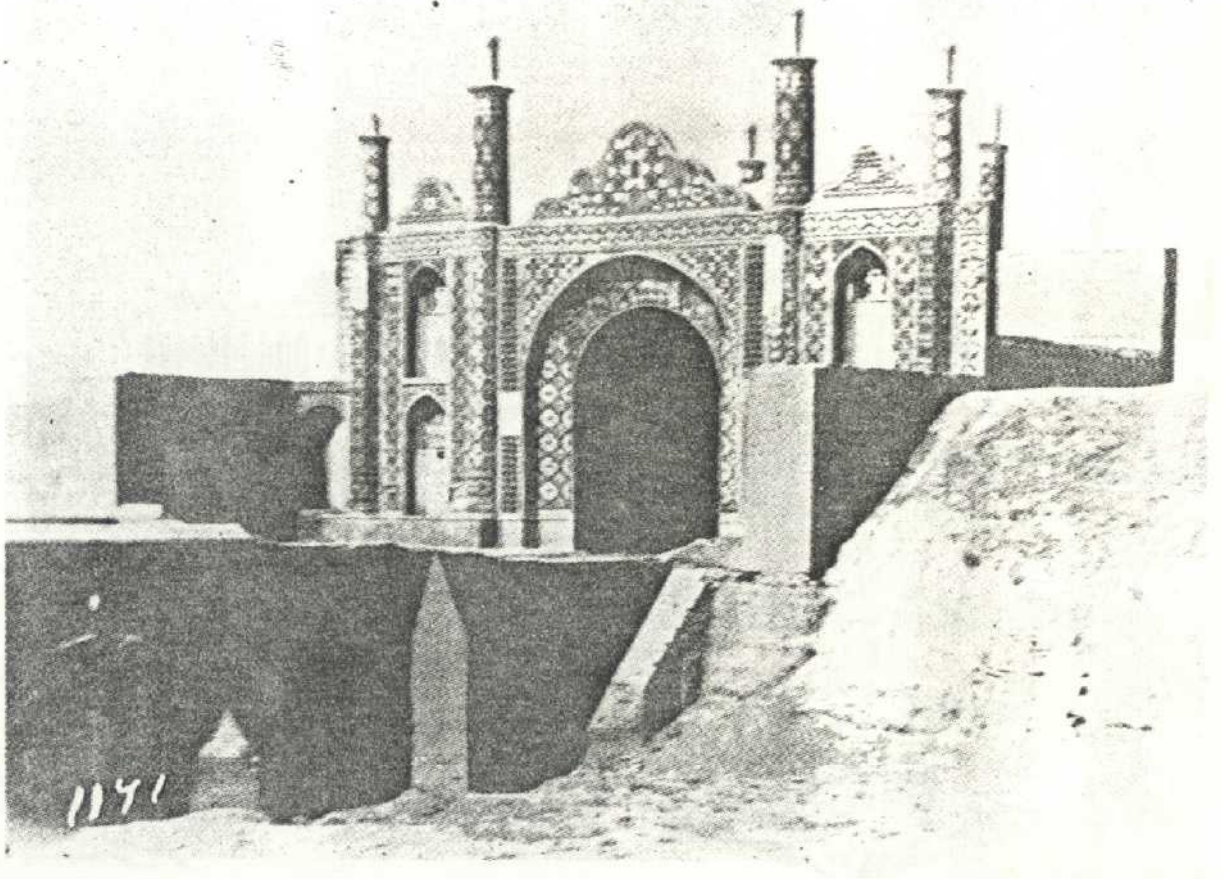


دروازه گمرک

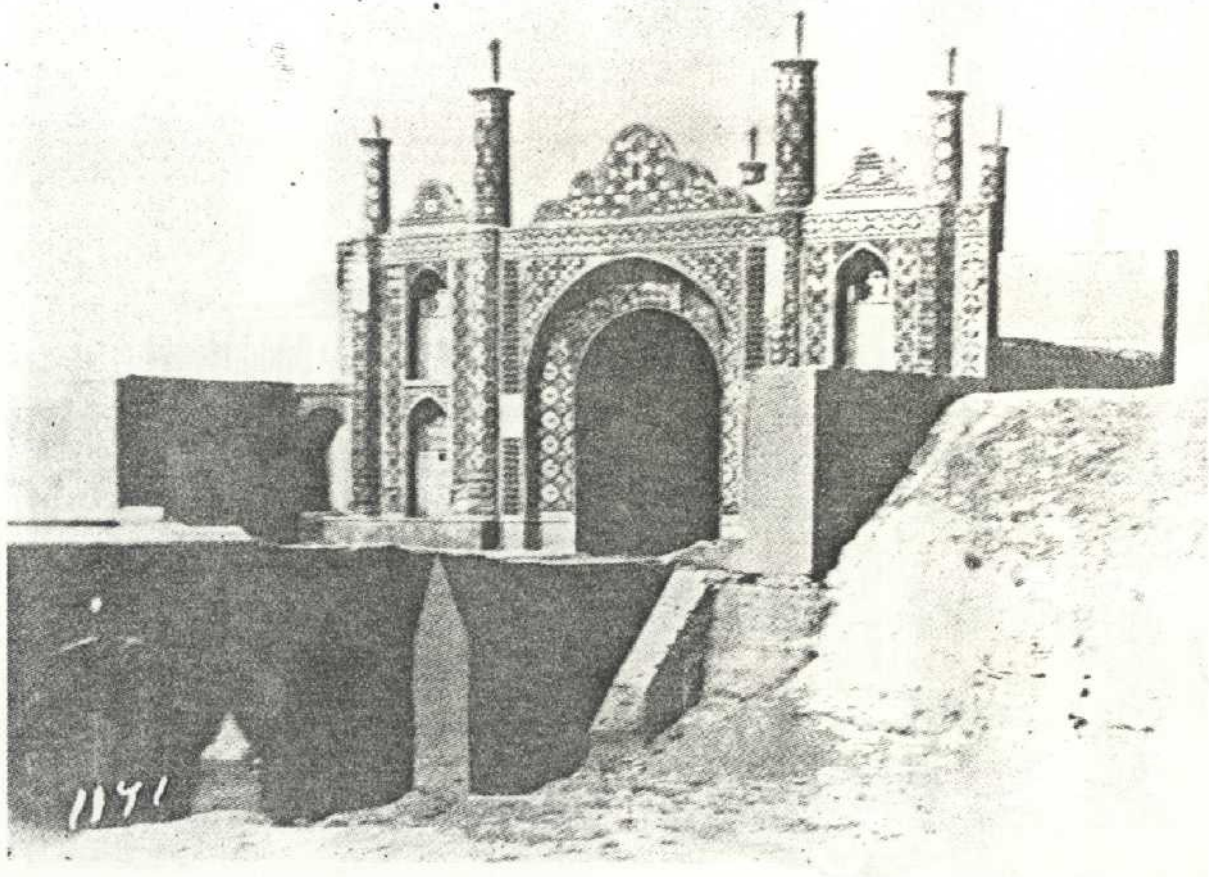




كاخ صاحبقرانيه



دروازه خراسان

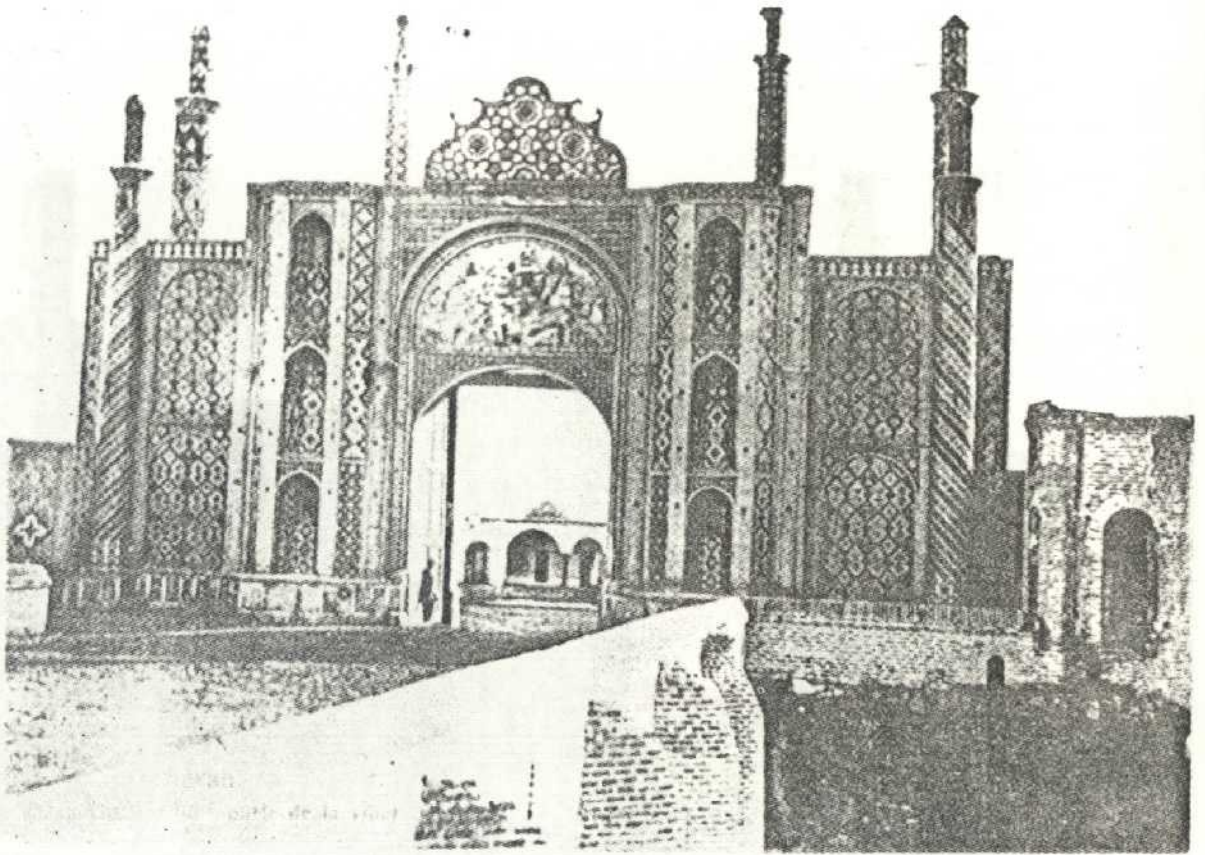


دروازه خراسان

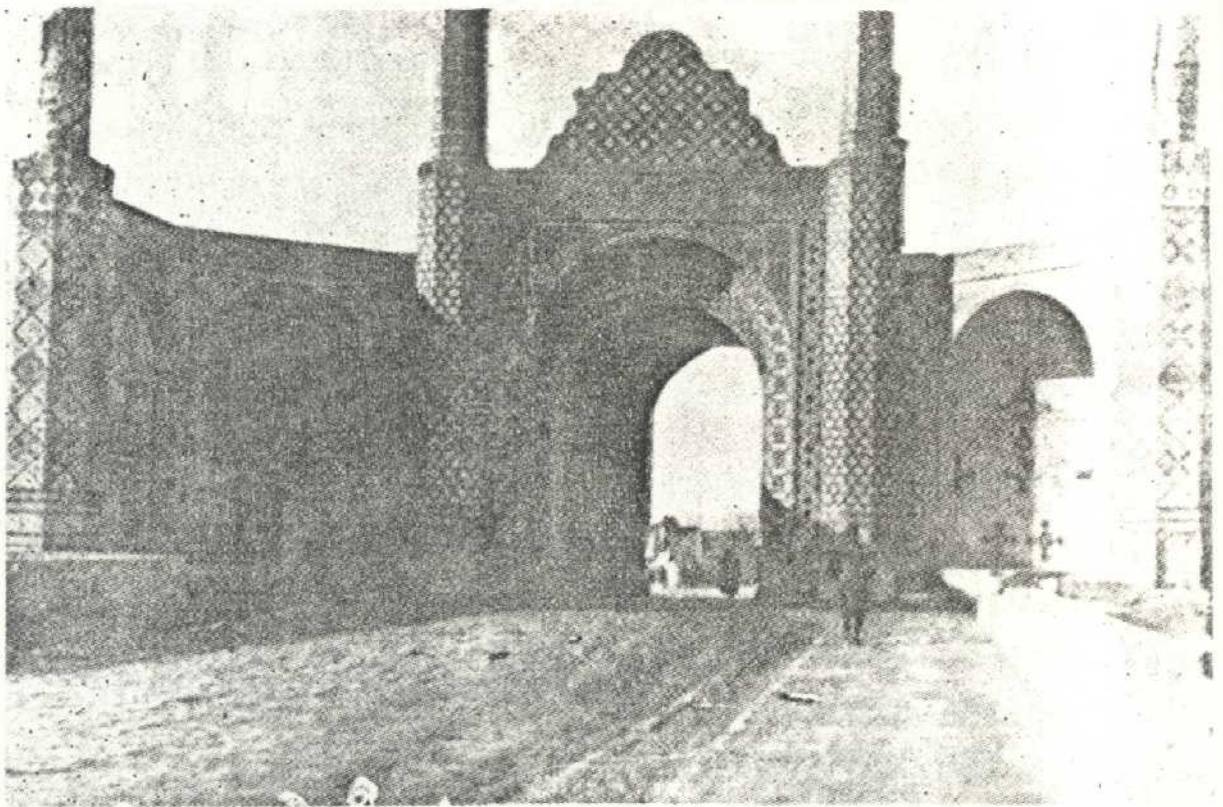




میدان توپخانه (سپه)



دروازه دولت



دروازه شمیران

دروازه شمیران در شیراز  
 دروازه شمیران در شیراز  
 دروازه شمیران در شیراز  
 دروازه شمیران در شیراز



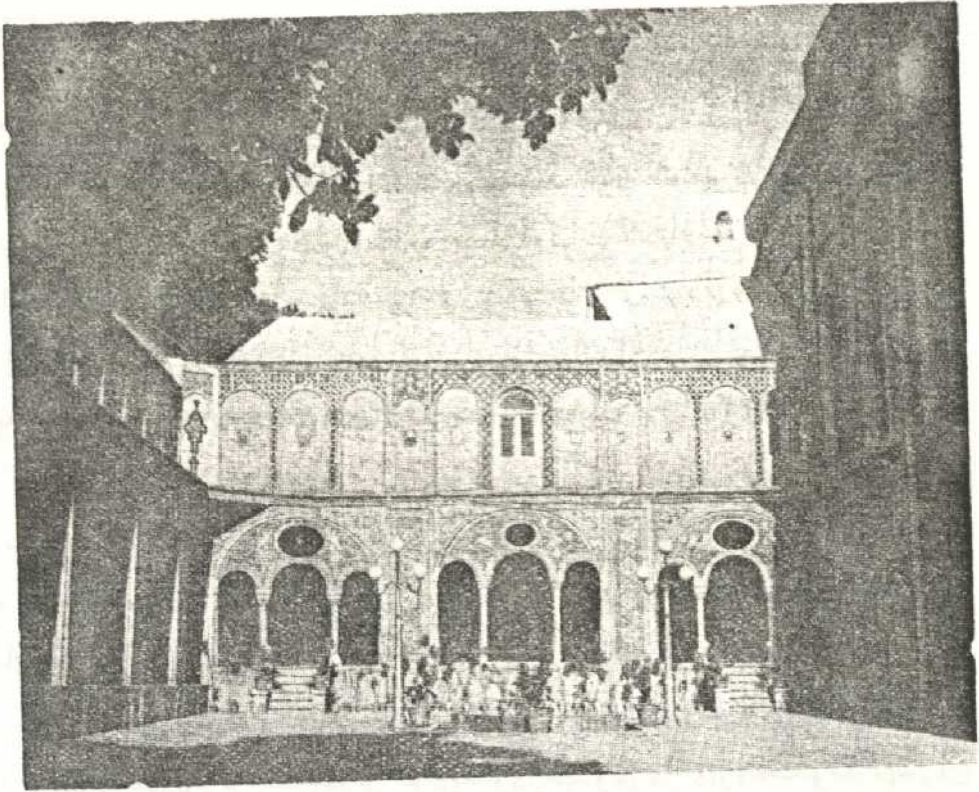
توسعه یافت و به چشمه های قنوات نزدیک شد و عمارات سلطنتی نگارستان را در این زمان در خارج شهرها بنا نموده بودند. اراك که در بار سلطنت و ادارات دولتی در آن قرار گرفته بود، دیوارهای بلند گلی داشت و دارای پنج دروازه بود و میدان توپخانه (سپه فعلی) در شمال آن و نیز شش دروازه در مدخل های خیابان های فعلی وجود داشت در زیر این میدان انبار های بزرگی برای نگهداری توپ ساخته بودند بهمین مناسبت. بآن میدان توپخانه می گفتند.

پس از فتحعلیشاه محمد شاه فرزند عباس میرزا و ولیعهدوی بسطنت رسید و طی ۱۲ سال سلطنت چند عمارت در تهران و شمیران بنا گردید که مجلل تر از همه کاخ محمدیه بود که هنوز تالار آن در باغ فردوس شمیران باقی است و از معماری های اوایل دوره قاجار محسوب می گردد.

پس از محمد شاه در زمان ناصرالدین شاه تغییرات کلی در تهران بوجود آمد و شهر وسیع تر و پر جمعیت تر گردید و در عهدوی در دارالحکومه تهران اداره ای بنام امور احتسابیه برای اداره امور شهر تهران تأسیس گردید. وظایف اداره امور احتسابیه رسیدگی بامور نظافت و رفت و روب و اداره ارزاق عمومی و روشنائی شهر بود.

ناصرالدین شاه برای اینکه شهر از وضع نامناسب خود که مانند شهرهای قرون وسطائی بود خارج شود و وسعت یابد دستور داد برای شهر تهران با همکاری مهندسان خارجی نقشه ای تهیه کنند و بر اساس نقشه جدید میرزا عیسی وزیر مأمور شد که برج و باروهای دوران شاه ظهماسب را در هم کوبیده و برای تهران خندق و دروازه جدید بسازد. میرزا عیسی وزیر در این امر موفق شد و تهران بجای چهار دروازه زمان شاه ظهماسب دارای دوازده دروازه شد که عبارت بودند از:

- ۱- دروازه یوسف آباد در امتداد خیابان شاهپور- یوسف آباد در محل فعلی چهار راه کالج ۲- دروازه دولت ۳- دروازه شمیران ۴- دروازه دوشان تپه
- ۵- دروازه دولاب ۶- دروازه خراسان ۷- دروازه حضرت عبدالعظیم
- ۸- دروازه غار ۹- دروازه گمرک ۱۰- دروازه قزوین ۱۱- دروازه باغشاه



شمس العماره



و تهران بشکل هشت گوشه در آمد و خندق در اطراف آن حفر نمودند و چند خیابان بطرز خیابان های اروپائی در تهران احداث گردید از جمله خیابان باب همایون - سردر الماسیه - خیابان ناصریه - خیابان لاله زار - خیابان امیریه - خیابان برق - خیابان علاء الدوله و خیابان بهارستان و برای تنظیف شهر تهران و تأمین نیاز مندیهای آن مدت ها اعتماد السلطنه و سپس نایب السلطنه و بعدها میرزا عیسی وزیر، امور احتسابیه را بر عهده داشتند و در این زمان برای روشنائی تهران نخست کارخانه گاز بتهران آورده شد ولی عملی نگردید و سپس کارخانه کوچکی در خیابان برق ( خیابان امیر کبیر فعلی ) بکار افتاد که تنها خیابان لاله زار و میدان توپخانه و باب همایون و ساختمان های سلطنتی را روشن میکرد.

اداره احتسابیه در این زمان وظایف بسیار معدود و محدودی داشت زیرا امور ارزاق را کدخدایان اصناف در اختیار داشتند و رئیس احتسابیه مأمور ابلاغ نظرات دولت بآنها و ناظر اجرای اوامر صادره بود.

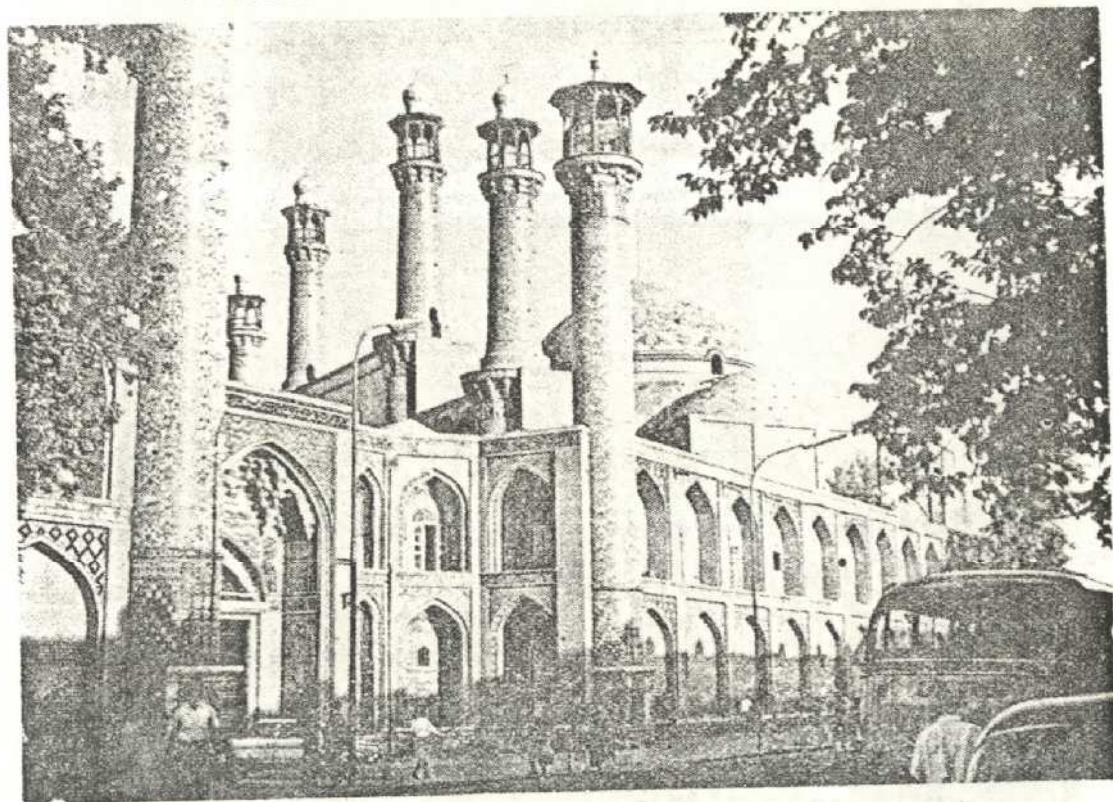
در زمان پادشاهی ناصرالدین شاه شهر تهران روبه آبادی رفت و عمارات و ابنیه بسیار در آن ساخته شد و بر عمارات سلطنتی افزوده گشت. ساختمان مسجد سپهسالار، بهارستان، کاخ گلستان، شمس العماره در پنج طبقه و دارالفنون و ساختمانهای بسیار دیگری در شهر بهمت امیر کبیر صدر اعظم وقت ساخته شد و نیز کاخهای صاحبقرانیه، قصر فیروزه در نیاوران و کلاه فرنگی عشرت آباد ( که امروزه در داخل سربازخانه واقع در خیابان شمیران قرار گرفته است ) و باغشاه، تکیه دولت، تعدادی از بازارها و کاروانسراها و آب انبارها و سراهای تجار تی از یادگارهای زمان ناصرالدین شاه است که شرح بناهای تاریخی آن در همین مقاله از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت.

از ابتدای سلطنت سلسله قاجاریه در داخل و خارج شهر مخصوصاً در بخش شمال ارك دولتی باغهای وسیع بوجود آمده بود که معروفترین آنها عبارت بودند از:



۱ - باغ نگارستان در چهارراه هدایت، این باغ در زمان فتحعلی‌شاه ایجاد گشت و بناهای متعدد و جالب در آن ساخته شد و در ضلع جنوبی این باغ که شمال میدان بهارستان کنونی باشد بالاخانه‌هایی بالای سردر باغ ساخته شده بود.

۲ - باغ لاله‌زار در تمام طول خیابان لاله‌زار قدیمی (کهنه) از چهار راه اکباتان تا چهارراه مخبرالدوله واقع بوده است و بدربار سلطنتی تعلق داشته و بهترین گردشگاه ناصرالدین شاه بوده و شاه روز سیزده عید را در آنجا میگذرانید.



مسجد سپهسالار

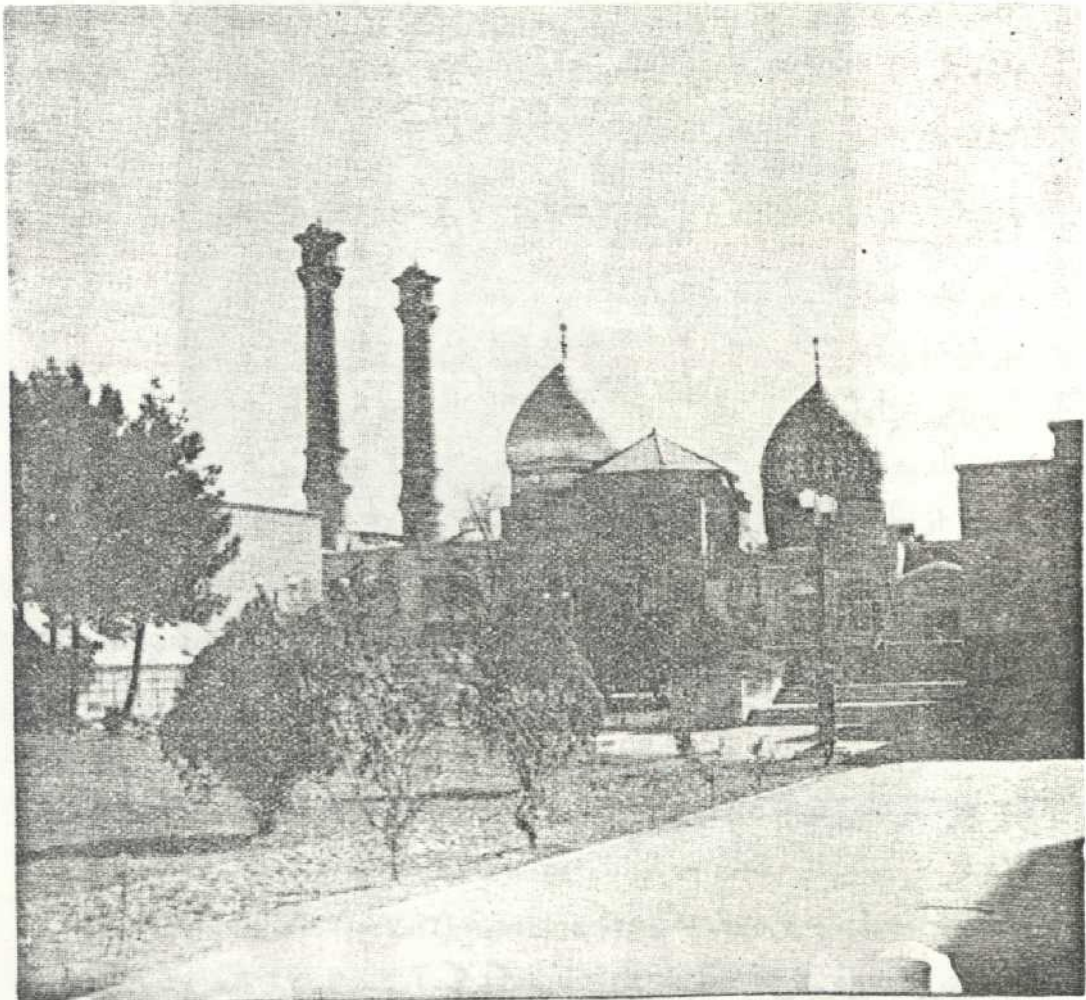
۳ - باغ نظامیه در جنوب میدان بهارستان واقع بوده است که بناهای وزارت آموزش و پرورش و بناهای خیابان اکباتان تا سرچشمه کنونی در آن واقع شده بوده‌اند.

۴ - پارک امین الدوله که سه راه امین حضور و خیابان سپهر در آن قرار گرفته اند.

۵ - پارک ظل السلطان بین خیابان هدایت و صفی علی شاه که دروازه دولت و بناهای هنرهای زیبا و دانشکده ادبیات قدیمی و کوچه ظهیر الاسلام تا خیابان هدایت در آن واقع شده اند.

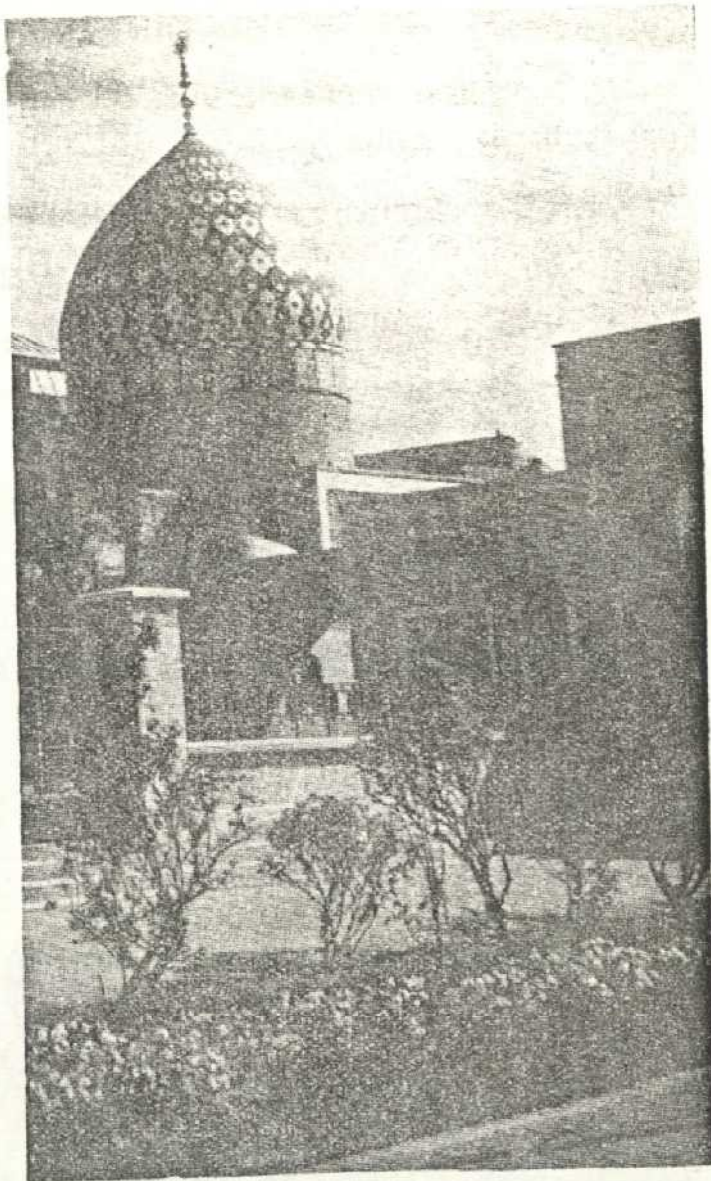
۶ - باغ سپهدار شامل محله ولی آباد امروز.

۷ - باغ سپهسالار که امروز خیابان معروف باغ سپهسالار از این محل میگذرد.



حضرت عبدالعظیم





امامزاده حمزه

۸ - باغ اتابك كه محل سفارت شوروی امروز است .

۹ - باغ امیریه بین سپه و امیریه و منیریه .

کرزن (ج ۱ ص ۳۰۶ - ۳۰۷) عقیده دارد که مسئله تغییر و تبدیل ساختمان شهر بسبک شهرهای اروپائی سبب دگرگونی و زیبائی مخصوص شرقی عملی نشده است و همین نویسنده ( ج ۱ ص ۳۴۶ ) مینویسد قسمت اعظم بنای حضرت



عبدالعظیم در این زمان ساخته شده است و عجلتاً راه آهن ایران مقبره حضرت عبدالعظیم را به تهران متصل میسازد<sup>۱</sup> پس از ناصرالدین شاه اقدامات اساسی برای امور شهر انجام نگرفت، تا اینکه رضاشاه کبیر مصمم شدند که شهر تهران را همپایه شهرهای تازه ساز و قشنگ قرن بیستم بسازند، برای تأمین این نظر لازم بود که شهرداری (بلدیه آنوقت) با قدرت و سرعت دست بکار تهیه نقشه‌ای برای ایجاد خیابانهای تازه بشود و با درهم کوبیدن محلات و کوچه‌های اوریب و تنگ و تاریک تهران را از نظر آمد و شد برای حرکت و سائط نقلیه موتوری آماده سازد. قبل از تشکیلات بلدیه رسمی (۱۳۰۰) شهر تهران جز چند خیابان معدود کالسکه‌رو که در میان این خیابانها هم خط واگن اسپه (متعلق به کمپانی بلژیکی) قرار داشت، بقیه محلات شهر بوسیله کوچه‌های باریکی که فقط عبور پیاده از آن ممکن بود بیکدیگر متصل میشد.

اقدام دیگر برداشتن خندق بود که شهر را در میان گسرفته و گسترش آنرا بادشواری مواجه میکرد که تا سال ۱۳۰۹ بتدریج قسمتی از آن پر شد و کار بقیه هم تا سال ۱۳۱۸ پایان رسید مهمتر از همه تأمین آب مشروب برای تهران بود که از سالها قبل از آن این شهر دچار مضیقه آب مشروب بود و تا آب کافی برای شهر در نظر گرفته نمیشد وسعت شهر امکان نداشت.

بلدیه تهران بفرمان شاهنشاه رضاشاه کبیر در این امر مهم مشغول با اقدام شد و از نظر تاریخی بجاست عین شرحی که بلدیه تهران در سالنامه ۱۳۰۶ خود تحت عنوان «آب شهر در قرن اخیر - مجرای کرج» درج کرده است و از نکات تاریخی و تحقیقی خالی نیست برای مزید اطلاع از نظر خوانندگان گرامی بگذرد:

« قریب ۹۰ سال است که موضوع آب تهران نظر اولیاء امر را جلب و در هر تاریخی در صدد تهیه آن بوده‌اند. در اواسط سلطنت محمدشاه قاجار که تهران بیش از پنجاه هزار نفر جمعیت نداشت و از حیث وسعت هم لا اقل سه ربع کوچکتر از امروز بود (۱۳۰۶ هجری قمری) حاجی میرزا آقاسی دو نهر بزرگ، از رودخانه کرج مشتق و به تهران آورده است. یکی نهری است

۱ - ری باستان (س - ۶۴۵)

که از همه جا از دامنه البرز عبور و از شمال قریه طرشت گذشته به عباس آباد منتهی میشد و هنوز آثار کورت و مرز آن باقی است. در این نهر بموجب مدارك صحیحه ۹ سهم رودخانه حقا به تهران از رودخانه کرج بوده است ولی پس از برچیده شدن بساط قدرت و فوت حاجی میرزا آقاسی يك چنین شریان حیاتی قطع و جریان آن به تهران موقوف گردید. آثار نهر مذکور هنوز کاملاً برجا و باز هم ممکن است قابل استفاده شود لیکن با مخارج هنگفت. دومی نهری است که همه جا از زیر جاده کنونی قزوین گذشته و بقریه یافت آباد که از ساخته های حاجی میرزا آقاسی است میرسد و به همین اسم موسوم و تا حال دائر است.

مدتی گذشت و تهران با چند رشته قنات وقفی و قنات شاه که آنهم وقف است در نهایت ذلت و سختی بسر برد تا آنکه مرحوم میرزا عیسی وزیر که شهر را به بزرگی امروز وسعت داد خطر تشنگی پایتخت را بخوبی احساس کرده و با وجود اینکه قدرت مالیش بواسطه حفر خندق تمام شده بود معذلك بهروسیله ای که بود قنات بسیاری حفر نموده که هم اکنون بعضی از آنها بحق و بعضی بناحق در تصرف اشخاص است و برای هر رشته قنات اسمی گذاشته اند<sup>۱</sup>.

از اواخر دوره ناصرالدین شاه چند نفر خارجی موفق با خذامتیاز حفر چاه های آرتزین گردیدند و در شمال شهر مشغول شدند لیکن مته چاه کنی شکست و بعلت نبودن راه شوسه و اشکالات فوق العاده که در حمل و نقل آلات و ابزار فراهم بود پس از تحمل خسارت از تعقیب مقصود مأیوس و منصرف شدند.

در دوره مظفرالدین شاه و سایر شاهان قاجار هم اقدامی برای آوردن آب بعمل نیامد. تا اینکه در زمان سلطنت رضاشاه کبیر بلدیة تهران بر مشکلات تهیه آب و روشنائی تهران فائق آمد.

۱- مدارك و اسناد شهرداری تهران

## شهرسازی

مساحت تهران در سال ۱۲۳۷ شمسی بر طبق مدارك م- وجود در آرشیو و مجلات شهرداری تهران بشرح زیر در آمده بود :

مساحت شهر تهران در سال ۱۲۳۷ هـ . ق ۴/۰۶۰/۰۰۰ و در سال ۱۳۰۹ شمسی ۲۴/۴۵۸/۲۹۰ متر مربع و در سال ۱۳۱۸/۰۰۰/۰۰۰ ۴۶/۵۰۰ بوده است .

ارقام فوق میتواند بخوبی روشنگر این واقعیات باشد که تهران در دوران سلطنت رضاشاه کبیر چگونه و با چه سرعتی رو بآبادی و عمران رفته تهران در این زمان (۱۳۱۰) هجری شمسی به ده ناحیه بشرح زیر تقسیم میشده است.

۱- ارك ۲ - دولت - ۳- حسن آباد - ۴ - سنگلج - ۵ - قنات آباد - ۶- محمدیه - ۷- شرق - ۸- بازار - ۹- عودلاجان - ۱۰- شهر نو .

تهران بر اساس اسناد و مداركی که در دست است در زمان سلطنت ناصرالدین شاه که مهمترین دوران حکومت قاجار بوده است دارای پنجاه و دو هزار نفر جمعیت بوده است و این جمعیت تا آغاز مشروطیت ترقی محسوسی نکرده است و از تاریخ پادشاهی رضاشاه کبیر بسبب شروع بناهای بزرگ و ازدیاد کارسیدل مهاجرت به تهران آغاز گردید.

تهران در آغاز سال ۱۳۰۰ شمسی فاقد بیمارستان دولتی و سایر تأسیسات و بنسگاههای تعاون عمومی بود. بلدیة تهران از آغاز سلطنت رضاشاه کبیر مأمور ایجاد واحداث این گونه مؤسسات گردید .

در سال ۱۳۰۷ بموجب قانون مصوب مجلس شورای ملی اراضی دائر و بائر داخل شهر و میدانها و حریمها و خندق که پر شده بود به شهرداری تعلق گرفت و بفرمان رضاشاه کبیر بلدیة مأمور ساختن میدانها و تفریحگاهها جهت مردم تهران گردید ، و تا با امروز که شهر تهران بصورت یکی از بزرگترین شهرهای زیبا و پر جمعیت خاورمیانه در آمده از حرکت بسوی آبادی و فراوانی و زیبایی باز نایستاده است .



## لهجه اصلی تهرانی های سده های پیشین :

لهجه اصلی مردم تهران صورت تغییر یافته زبان رازی بنادر<sup>۱</sup> (شاخه ای از زبان پهلوی) بوده که با آن سخن میگفتند و تهرانیها نیز تا پیش از دوره پایتختی و آمدن منشیان و نویسندگان فراهانی و تفرشی و آشتیانی و گرگانی مانند همنشینان کنونی شمیران و دهکده های اطراف آن مانند رودبار و قصران و لواسان صحبت میکردند. پس از اینکه تهران پایتختی انتخاب گردید فارسی دری کتابی یعنی همان لفظ میرزاها بتدریج جای زبان پیشین را گرفت و صاحب قلمان و نویسندگان و شاعران دوره قاجاریه مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و رضاقلی خان هدایت و محمدحسن خان صنیع الدوله و فتحعلیخان صبا و سید احمد هاتف اصفهانی و سروش اصفهانی و فروغی بسطامی و ده ها نویسنده و شاعر دیگر که خود از گویندگان و سرایندگان دوره بازگشت ادبی بودند و از شیوه نگارش سعدی پیروی میکردند، اندک اندک بساین سبک رسمیت و استواری بخشیدند و آثار قائم مقام که بهترین نمونه سبک سخن آن زمان است بهترین دلیل و شاهدی قوی برای اثبات این ادعایم باشد. از این رو میتوان گفت زبان امروز مردم تهران که شیرین تر و سائر از دیگر شهرستانهای ایران است، با وجود نزدیکی تهران به ری شیوه سعدی بیشتر از زبان و لهجه ری باستان در زبان فارسی مردم تهران اثر بخشیده و کمتر تحت تأثیر لهجه مردم ری قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

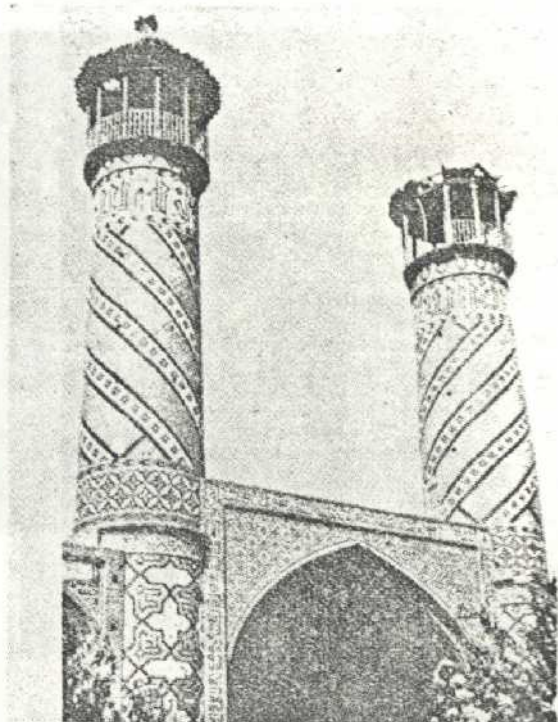
## ۱- مقبره امامزاده سید اسماعیل

مقبره امامزاده سید اسماعیل شامل صحن و ایوان و دو گلدسته بلند و رواق و ضریح میباشد و در داخل سردر بقعه و درون ایوان کتیبه ای بخط نستعلیق سفید رنگ بر زمینه کاشی خشتی لاجوردی نقش شده است. بنای

۱- ص ۶۱۱ ری باستان دکتر حسین کریمان

۲- ص ۶۱۳ ری باستان

این ساختمان در سال ۱۲۶۲ هجری بهمت عیسی خان بیگلربیگی صورت گرفته است. در این ایوان یک رشته مقرنس کاری گچ بری و دولسوجه کاشی برجسته زیبا موجود است.



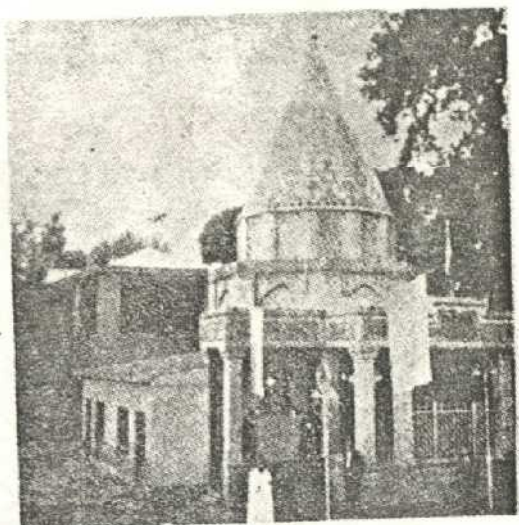
امامزاده  
سید اسماعیل

رواق بقعه بادو گوشواره دو طبقه که مزین به مقرنس و گچ بری است مشاهده میشود و در حد فاصل مرقد و بقعه در چوبی ورودی قدیمی دارای نقش و نگار و کلمات برجسته و کتیبه‌های تاریخی که بر روی آن حک شده است وجود دارد و هنر نمائی هنرمندان و سازندگان این بنا بخوبی معرف قدیمی‌ترین سبک هنری در بناهای کنونی تهران میباشد و نیز در روی در عتیقه بقعه تاریخ ۸۸۶ هجری بازگرنام بانی و واقف و نجار سازنده آن ثبت شده است و کتیبه‌های دیگری حاکی از تعمیر بقعه در سال ۱۲۶۲ بر آن افزوده اند و از خطوط نوشته شده میتوان دریافت که قسمتی از بنا که مربوط به آرامگاه امامزاده سید اسماعیل است متعلق بقرن نهم بوده بقیه ساختمان در قرن سیزدهم هجری ساخته شده است.

## ۲ - امامزاده یحیی و امامزاده محمد

بقعه امامزاده یحیی و امامزاده محمد دارای صحن وسیع و مسجد و ایوان و رواق و ضریح و حرم آئینه کاری و سر در و گنبد کاشی مخروطی شکل و

بقعه  
امامزاده یحیی



در ورودی  
امامزاده یحیی

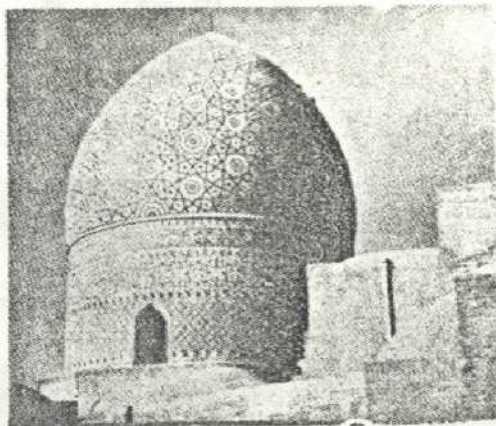
ساختمانهای دیگر میباشد. قدیمی ترین اثر این زیارتگاه که یک صندوق چوبی کنده کاری شده میباشد تاریخ ۸۹۵ هجری در آن ثبت شده است و نیز لوح



برنجی این مرقد در زمره اشیاء نفیس آن بشمار میرود و خطوط نوشته شده حاکی است که این حضرت از اولاد عبدالله باهر فرزند امام زین العابدین میباشد. بقعه امامزاده یحیی و امامزاده محمد از لحاظ کاشی کاری بی نهایت جالب و ارزنده است و اخیراً قسمتهائی از ساختمان آن تجدید بنا شده است.

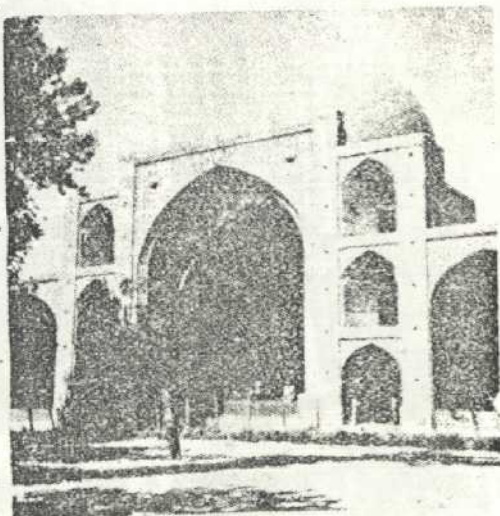
### ۳- امامزاده زید

امامزاده زید در بازار تهران قرار گرفته و دارای صحن و ایوان و رواق آئینه کاری و گنبد کاشی کاری است و بسیاری دیگر از نقش و نگارهای سبک دوره



گنبد کاشی کاری معرق  
امامزاده زید

نمای ایوان و گنبد  
امامزاده زید

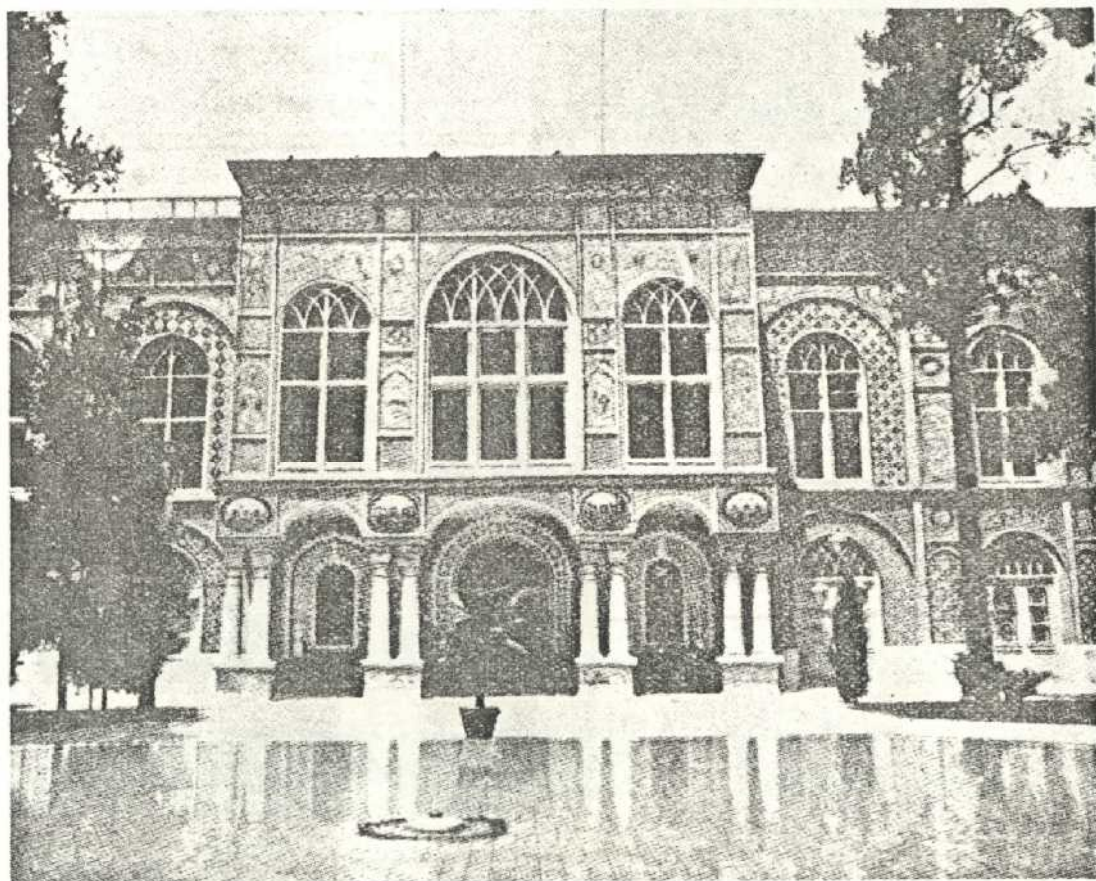


صفوی در آن بچشم میخورد این آرامگاه مدفن زید بن زین العابدین بن حسین بن علی (ع) است و قدیمی ترین تاریخ آن رجب ۹۰۲ هجری و کتیبه دیگری بخط نسخ برجسته در بالای این مرقد باقیمانده است و نیز در حقیقت میتوان گفت

بنای اصلی این زیارتگاه متعلق بدوران صفویه است در روی در ورودی حرم دو تاریخ ۱۲۹۷ و ۱۰۳۶ هجری دیده میشود که احتمال می رود این بنا در این تاریخ مرمت شده است. در مجاورت آرامگاه اطاق آئینه کاری دیگری هست که مدفن عده ای از معارف گذشته است سنگ قبر مرمری بنام لطفعلی خان زند (شاهزاده دلاورزند) در ایوان جنب بقعه بچشم میخورد. کاشی کاری گنبد و تجدید تعمیر ایوان و آئینه کاری رواق و حرم و مقبره جنب آن در سالهای ۱۳۱۵-۱۳۰۶ شمسی انجام یافته است.

#### ۴- کاخ گلستان

در زمان شاه طهماسب اول صفوی چهارباغ و عمارت دیوانی و چنارستانی در محل کنونی کاخ گلستان و اطراف آن احداث شده بود. کریمخان زند در



کاخ گلستان



سالهای ۱۱۶۳-۱۱۹۳ هجری در همین ناحیه اقدام بساختمان ارك و حصار و برج هائی نمود سپس در دوران قاجار ساختمانى چند در درون ارك بتدریج ساخته شده و در سال ۱۲۶۸ هجری ناصرالدین شاه قسمت شرقی باغ سلطنتی را وسعت داد و نیز کاخ‌های دیگری در اطراف کاخ مزبور که گلستان نامیده میشود بنیان نهاده شد. کاخ‌های طرف شمالی باغ گلستان شامل تالار موزه - سرسرای ورودی - تالار آئینه - تالار برلیان - تالار عاج - تالار بلور و تالار نارنجستان پیش از سایر بخش‌های کاخ ساخته شده است.

تاریخ ساختمان موزه بسال ۱۲۹۶ هجری ثبت است و در شاه نشین تالار سلام کاخ گلستان تخت زرین جواهر نشان بزرگی بنام تخت طاوس قرار دارد که همان تخت خورشیدی است.

وزارت فرهنگ و هنر اخیراً بعضی از قسمتهای این بنای زیبارا که در شرف ریزش و خرابی بود با طرز بسیار جالبی کلاف بندی نموده و مانند سایر بناهای تاریخی در حفظ مجموعه کاخ گلستان و آثار تزئینی سبك پیشین آن بدون تغییر شیوه اصلی و تاریخی تعمیرات اساسی انجام داده است.

### ۵ - شمس العماره

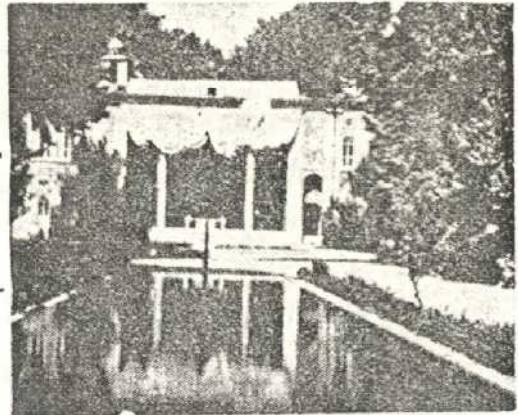
کاخ پنج طبقه شمس العماره در سال ۱۲۸۴ هجری بهمت دوستعلی خان معیر الممالک در ضلع شرقی باغ گلستان با سردر و نقش شیرو خورشید بنا نهاده شده است و عمارت بادگیر و تالار الماس در سمت جنوب باغ واقع است. کاخ مشهور ابیض در ضلع غربی باغ زمان مظفرالدین شاه ساخته شده است.

### ۶ - بنای تخت مرمر

بنای تخت مرمر را که بدوران سلطنت کریمخان زند نسبت میدهند یکی از بناهای مهم و از آثار هنری شناخته شده است که در زمان پادشاهی آغامحمدخان بفرمان وی قسمتی از مصالح و تزئینات کاخ سلطنتی شیراز بتهران آورده شده و در این بنا کار گذاشته شده است و بعدها پادشاهان قاجار



هریک در تعمیر و اصلاح آن کوشیده‌اند و بنا بدستور فتحعلی شاه تخت مرمر بزرگی ساخته شد که اکنون در وسط ایوان اصلی کاخ قرار دارد. نام اصلی تخت مرمر تخت سلیمانی است و در اطراف این ایوان آثار نقاشی و تزئینات فراوانی از دوران پیشین بجای مانده است و در این اواخر وزارت فرهنگ و هنر بوسیله هنرمندان چیره‌دست و کارشناسان ماهر در حفظ مجموعه آن مانند



ایوان  
تخت مرمر

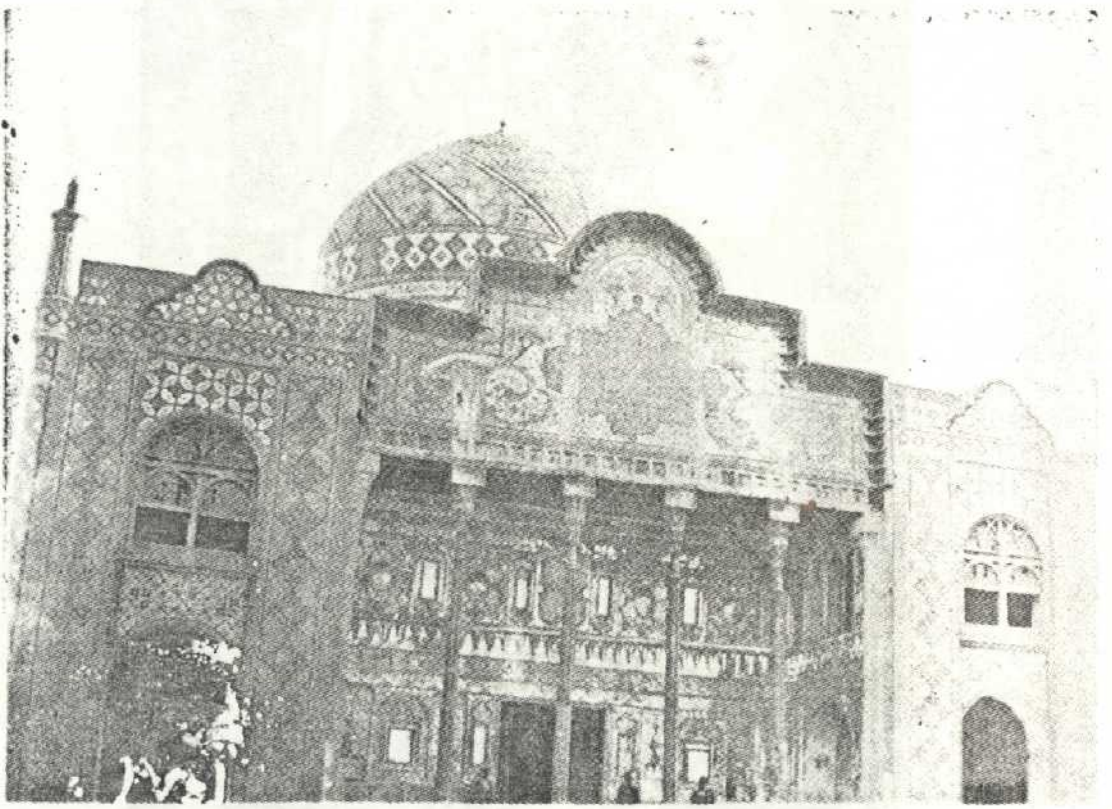
کاخ گلستان و سایر آثار ساختمانی و تزئینی آن اقدامات مهمی انجام داده است که نمایشگر مکتب معماری و نقاشی و هنر نمائی ایرانیان باذوق میباشد و علاوه بر تخت یاد شده در فوق تخت زیبای مرصعی بنام تخت نادری در تالار کاخ قرار داده شده است.

#### ۸ — کاخ سرخه حصار

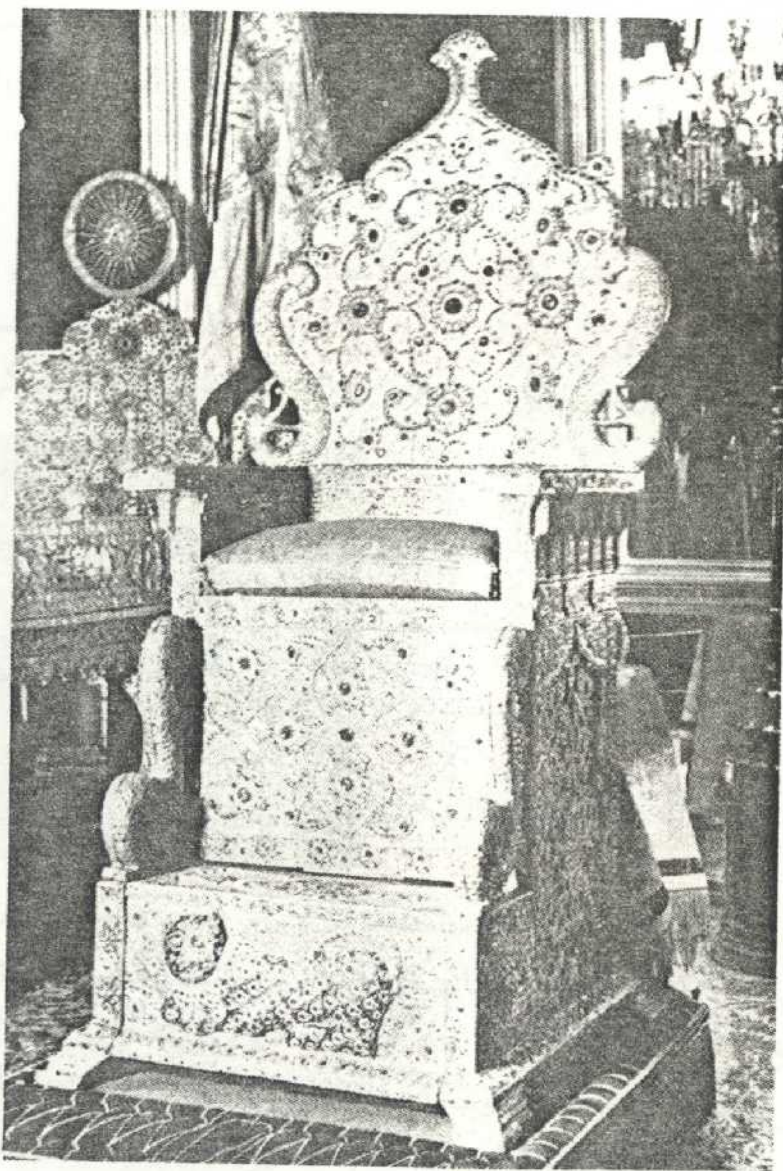
کاخ سرخه حصار که بنام کاخ یاقوت معروف است از ساختمانهای



کاخ  
سرخه حصار



سید نصرالدین



تخت نادری

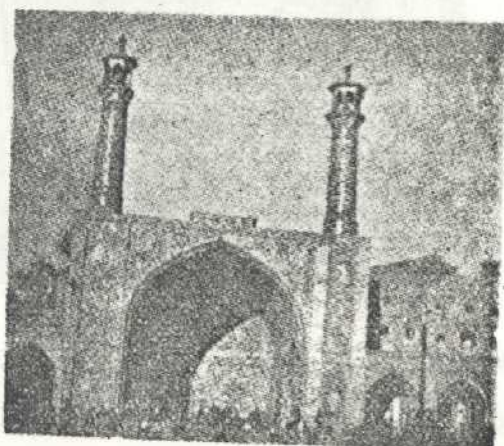
موجود و فضائی چند در آن نوشته شده است که هر کجا هر چه  
از هر غیر آن امری می آید و عظمت است و هر چه  
باید و همه چیزها  
سوره سوره از مده در روز شنبه روزی قرون و همه چیزها  
در این بنای عظیم و ساخته شده است خواجه علی شاه در آن  
۱۲۶۴



اوایل قرن چهاردهم هجری است (۱۳۰۷). این کاخ شامل دو ساختمان بنام کوشک بیرونی و حرم خسانه بوده و در حدود ۲۰۰ اطاق داشته است و علاوه بر بناهای سلطنتی قلعه و ساختمانهای دیگری بنام کاروانسرا و سر بازخانه و گرمابه بوده است که امروزه اثری از آنها نیست.

#### ۸ - مسجد شاه

مسجد شاه یا مسجد سلطانی از مساجد بزرگ و معروف تهران و در سال ۱۲۴۰ هجری قمری پایان یافته است. بنای این ساختمان ۳۱ سال طول کشیده است و در سال ۱۳۰۷ علاوه بر اینکه تغییراتی انجام گرفته است

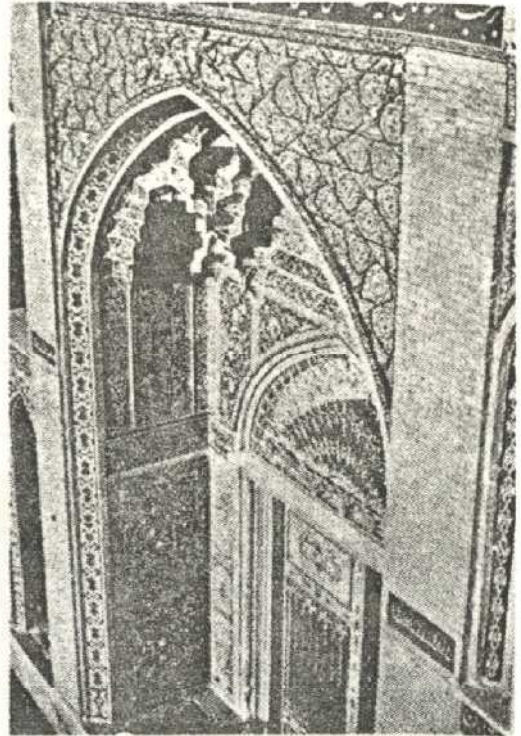


مسجد شاه

دو مناره سر در مسجد هم ساخته شده است. این مسجد از لحاظ وسعت صحن و دارا بودن شبستانهای زیبا و گنبد عظیم کاشی کاری و طاق نما و غرفه ها و سر در باشکوه و جالب و نمونه های کاشی کاری بسیار شگرفی که در آن دیده میشود بسیار مشهور میباشد. طرح گنبد اصلی آن در نتیجه تعمیرات اخیر بصورت جناقی درآمده است. در دالان بزرگ کتیبه ای از کاشی بچشم میخورد و قصائدی چند در روی آن نوشته شده است که هر کدام مربوط بشعرای هم عصر آن زمان بوده که در وصف زیبایی و عظمت مسجد سروده اند.

#### ۹ - مدرسه و مسجد سپهسالار

مدرسه سپهسالار از مدارس بزرگ و زیبای قرن سیزدهم هجری است و بانی این بنای عظیم و ساختمان مجلس شورای ملی شادروان حاجی میرزا



قسمتی از سردر  
مدرسه عالی سپهسالار

حسن سپهسالار قزوینی و برادرش مشیرالدوله بوده‌اند. شروع ساختمان در سال ۱۲۹۶ هجری قمری می‌باشد. این بنای باشکوه شامل جلوخان و سردر و راهرو و ساختمان دو طبقه که دارای ۶۰ اطاق پی‌درپی هستند و چهار ایوان و گنبد بزرگ بار تقاع ۳۷ متر و شبستان چهل ستون و هشت گلدسته و مناره کاشی کاری و نیز کتابخانه معتبری می‌باشد. در ورودی مدرسه در حاشیه خیابان بهارستان قرار دارد که سابقاً از آن بنام خیابان نظامیه یاد شده است. همچنین از طرف خاور نیز دری بطرف شرق مدرسه باز می‌شود. در این راهرو شاهکاری از معماری و کاشی کاری معروف بهفت کاسه (طاق معلق) بیادگار مانده است. در بالای ایوان شمالی ساعت بزرگی نصب شده است. در این مدرسه و مسجد کتیبه‌های بیشماری در روی کاشی نوشته شده و نیز اشعاری از سنائی و شعرای دیگر برشته تحریر درآمده است. از امتیازات هنرهای تزئینی این بنا صرف نظر از طاق معلق کاشی‌های عکس‌دار و رنگارنگ که دارای مناظر بسیار زیبا و دور نماهای جالب می‌باشد و نیز از لحاظ حجاری

(۲۴)



و سنگ تراشی ستونهای يك پارچه سنگی بنا دارای اهمیت و کمال توجه است بطور کلی خود مدرسه سه سالار از آثار تاریخی درجه يك تهران بشمار میرود. طول آن ۶۲ و عرضش ۶۱ متر میباشد.

#### ۱۰- مسجد حاجی رجبعلی واقع در خیابان بوذرجمهری

این مسجد که از بناهای قدیمی تهران میباشد دارای صحن وسیع و شبستان تابستانی و زمستانی و ایوان و مدرسه زیبایی است. ایوان و مدرسه و شبستان قدیمی مسجد از لحاظ سبک ساختمانی و کاشی کاری و کتیبه بسیار جالب و ارزنده است. طاق نماهای طرفین ایوان و دو گوشواره فوقانی آن دارای طاق بندی و کاشی کاری ممتاز است و از خطوط و کتیبه های آن چنین برمیآید که این مسجد مرمت گردیده است. طاق نماهای صحن مسجد تماماً مزین به کاشی کاری گره خوش طرح و الوان میباشد و بسبب کاشی کاری دوران صفویه مانند مدرسه شاه سلطان حسین صفوی در اصفهان ساخته شده است شبستان این مسجد از نظر هنر معماری و کاشی کاری بی نهایت زیبا و از لحاظ نقوش بسیار جالب و رنگ آمیزی آن را بجزرات میتوان در شمار آثار ظریف و ممتاز قرار داد. تاریخ بنای مسجد (۱۲۶۲) هجری قمری است.

#### ۱۱- پامنار

این مناره کاشی کاری شده بقرن سیزدهم هجری تعلق دارد و بطرز بسیار دلپذیری بسبب دوره های پیشین بدست هنرمندان خوش ذوق ایرانی ساخته و پرداخته شده است.

#### ۱۲- بازار مروی

مدرسه خان مروی که از مدارس قدیمی تهران بشمار میرود، یکی دیگر از بناهای تاریخی تهران و شامل جلوخان و سردر و راهرو و صحن وسیع و اطاق های مخصوص درس و ایوان های متعدد که مزین بکاشی کاری است میباشد. در این مدرسه آثار معماری بدیع و کاشی کاری لاجوردی و کتیبه های منظوم بچشم میخورد و در تاریخ ۱۲۴۰ هجری ساخته شده است. در یکی از کتیبه ها ساختمان مدرسه به فخریه نامی نسبت داده شده است.



## ۱۳- حیاط شاهی مدرسه سپهسالار قدیم

این مدرسه از بناهای سال ۱۲۸۳ هجری است که بهمت میرزا محمد خان سپهسالار ساخته شده است. مانند دیگر آثار ارزنده و هنری بسبک مخصوص هنرمندان چیره دستی میباشد که نمایشگر سلیقه و ذوق سرشار مبتکران فن معماری و هنر ظریف کاری هنرمندانی بوده و الهام بخش روان حساس و هنرپرور آنان است.

## ۱۴- مسجد سید عزیزالله

این بنا در بازار چهارسوق واقع است و اصل آن مربوط به زمان فتحعلیشاه قاجار است. این مسجد زیبا شامل سردر و جلوخان و راهرو و صحن و شبستان قدیمی میباشد که بشکل مساجد چهار ایوانی ساخته شده است و با کاشی کاری های هفت رنگ و گره کاری ظریف الوان و شمشه بندی و با نقوش و خطوط هندسی بسیار جالب در شمار زیبا ترین مساجد تهران است و کاشی کاری آن در سال ۱۳۱۰ هجری قمری انجام گرفته است. از آثار تزئینی ارزنده این مسجد طاق بندی و شیشه کاری و کاسه های معلق ظریف کاری سقف سه ایوان و مدخل شبستان قدیمی را میت-وان نام برد. گنبد زیبای پیشین این مسجد از بین رفته و مجدداً گنبد خوش طرح دیگری برای آن ساخته اند.

## ۱۵- مدرسه و مسجد شیخ عبدالحسین واقع در بازار

یکی دیگر از بناهای زیبا و تاریخی تهران این مسجد است که در سال ۱۲۷۰ هجری از محلیک سوم دارائی مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام بکوشش شیخ عبدالحسین خاتمه پذیرفته است و تاریخ تعمیر آن بسال ۱۳۶۳ هجری قمری انجام یافته و بسبب این تعمیرات بصورت مساجد تازه ساخت از آب در آمده است ولی شیوه اصلی و آثار تاریخی و هنری آنرا در کمال سلیقه و دقت حفظ نموده اند. از لحاظ هنر کاشی کاری و نقاشی ترسیمی سبک دوره های پیشین بخوبی در آن دیده میشود.

## ۱۶- برج نقاره خانه

بنای برج آجری نقاره خانه که دارای ۸ ترک آجری است از بناهای

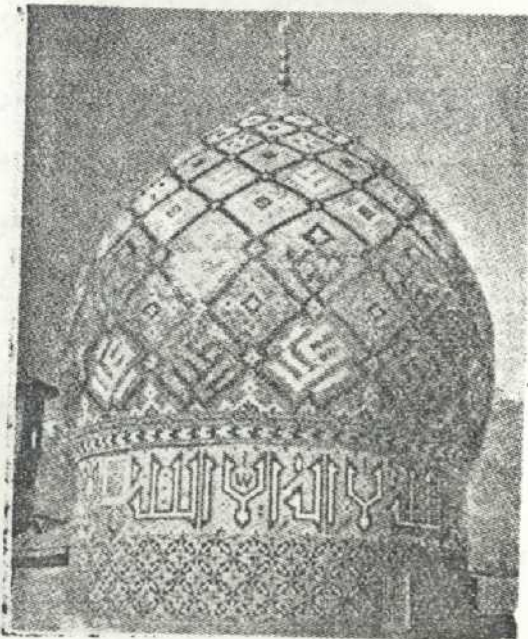
دوره سلجوقی میباشد که برفراز کوهی بهمین نام آثار آن باقیمانده است و پس از کاوشهایی که در اطراف بعمل آمده معلوم گشته که مربوط به دوران سلجوقیان میباشد.



برج نقاره خانه

۱۷- بی بی شهر بانو

بقعه بی بی شهر بانو برفراز صخره ساخته شده. این بنا با دیوار سنگی



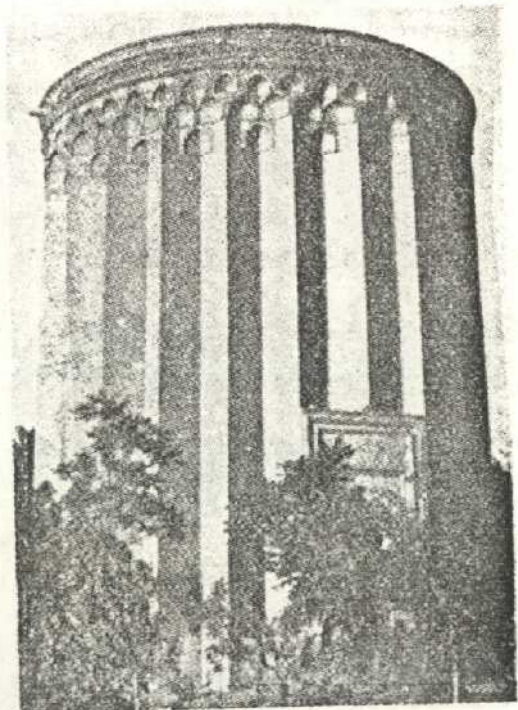
گنبد بقعه  
بی بی شهر بانو



قدیمی محصور گردیده است. ساختمان آن شامل دو صحن و اطاقهای مسکونی و رواق و بناهای دیگر میباشد. حرم این بقعه دارای گنبدی میباشد که از دقت در گوشوارهای طاق حرم قدمت بنا روشن است. ساختمان گنبد با روکش کاشی و مسجد شمال حرا از بناهای دوران قاجار بشمار میرود. این محل را مدفن بی بی شهربانو دختر یزدگرد ساسانی میدانند. برخی از قسمتهای بنا بدوران آل بویه یعنی قرن چهارم هجری نسبت داده میشود ولی تاریخی بدست نیامده. قدیمی ترین نوشته این مکان کتیبه‌هایی بخط ثلث برجسته میباشد که به تاریخ ۸۸۸ است. همچنین منبت کاری بسیار زیبایی در روی در ورودی انجام شده است که تاریخ ۹۶۲ هجری دارد.

#### ۱۸- برج طغرل

در شهر ری بنای آجری عظیمی است که بلندی آن در حدود بیست متر میباشد. بدنه آن ترك ترك ساخته شده است و مدفن طغرل اول پادشاه سلجوقی میباشد، ولی در سال ۱۳۰۰ تعمیراتی در آن انجام گرفته است که کلیه آثار و علائم تاریخی و معماری دوره سلجوقی آن از بین رفته است.

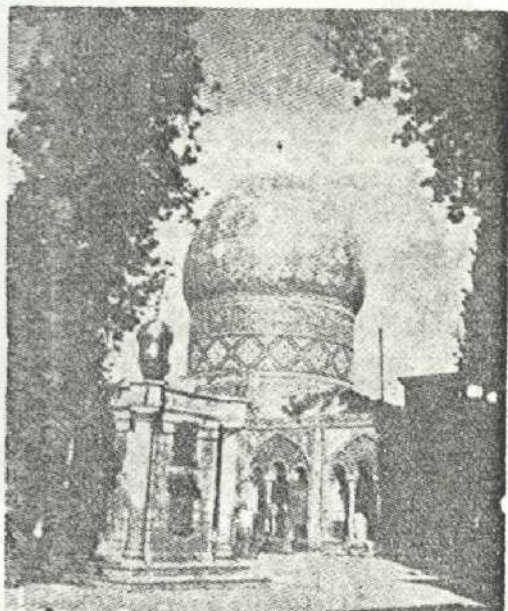


برج طغرل



## ۱۹- آرامگاه حضرت عبدالعظیم

مدفن حضرت عبدالعظیم در شهر ری واقع است. حضرت عبدالعظیم از فرزندان حسن بن علی (ع) است که در قرن سوم هجری در ری شهید شده است و در محل کنونی مدفون میباشد. بقعه امامزاده حمزه برادر امام رضا و



گنبد  
امامزاده طاهر

امامزاده طاهر از فرزندان حضرت سجاد در جوار این حضرت میباشد که دارای بناهایی با فن معماری بسیار دقیقی است که از نظر هنر ظریف کاری نیز حائز اهمیت میباشد. ایوان آئینه بلند و چندین صحن و گنبد طلا و دو مناره کاشی کاری و رواق و ضریح و مسجد که با اصول فن معماری سال ۷۲۵ هجری بنا شده از مختصات این مسجد است در این بنا کتیبه های زیادی وجود دارد و نام سازنده آن یحیی بن محمد اصفهانی خوانده میشود و از سال ۸۴۸ شاهکارهایی از منبت کاری بچشم میخورد.

گنبد بنا بدستور مجد الملک رادستانی قمی ساخته شده و بعداً بارو کش طلا پوشیده گردیده است. ایوان و رواق و سر در این بنا از آثار شاه طهماسب اول صفوی است و آئینه کاری و نقاشی و طلاکاری گنبد بنا متعلق به قرن سیزدهم هجری است.

## ۴۰- تجریش - امامزاده قاسم

در مجاورت کوهستان شمیران بالای قریه‌ای به همین نام واقع شده است. بنای بقعه برج هشت ضلعی آجری است که دارای صحن و حرم و ایوان و رواق



گنبد کاشیکاری  
امامزاده قاسم

و گنبد کاشی‌کاری می‌باشد که مرقد آن در سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ هجری احتمالاً در زمان پادشاهی شاه طهماسب اول ساخته شده است ولی ضریح چوبی آن بقرن سیزدهم نسبت داده شده است. بنای اصلی بقعه متعلق به قرن دهم هجری است ولی در سال ۱۲۲۴ گنبد آن کاشی‌کاری شده است.

## ۴۱- بقعه امامزاده صالح

واقع در بازار تجریش که بنای اصلی آن متعلق به قرن هفتم و هشتم هجری است.

## ۴۲- نیاوران- کاخ صاحب قرانیه

کاخ سلطنتی صاحب قرانیه از بناهای تاریخی قرن سیزدهم هجری است و شامل دو کاخ بزرگ و دو کاخ کوچک می‌باشد، کاخ بزرگ دارای باغ وسیع و تالار آئینه و چندین ساختمان دو طبقه است که هر کدام از شاهکار فن معماری بشمار میرود.

کاخ کوچک مشتمل بر ۱۵ دستگاہ عمارت و چندین اطاق بامجالس نقاشی



و تصاویر و تابلوهای گرانبها و اشیای نفیس تزئین گردیده است. تالار معروف جهان نما و عمارت خوابگاه در این کاخ قرار دارد.

### ۲۳- کاخ سلطنتی سلطنت آباد

این کاخ در سال ۱۳۰۵ قمری در جلگه شرقی قریه رستم آباد ساخته شده است و از چهار سو دارای چشم انداز وسیع و دور نمای مناظر شمیرانات میباشد. این کاخ شامل دو طبقه بزرگ و دارای اطاقها و پله ها و راهرو های مزین به گچ بری زیبای عهد قاجار میباشد. گوی زرینی که نشانه کاخ سلطنتی است بر فراز بلندترین نقطه بنا قرار داده شده است، بنای دیگری بصورت کاخ دو طبقه زیبا با برج چهار طبقه نظر هر بیننده ای را بخود جلب میکند. مهمترین تزئینات هنری این تالار کاشی کاری ازاره که از خشت های هفت رنگ ترکیب یافته است میباشد. مجالس و نقوش این کاشی ها عبارتست از تصاویر گونا گونی از نوازندگان و مناظر طبیعی و موضوعات مختلف که هر کدام از مظاهر گوناگون زندگی بحث میکند، در این آثار هنری استاد سازنده سعی کرده است در اثر خود از عالم تخیل دور شود و همچنین برج کاخ که حاوی تزئینات نقاشی



کاخ  
سلطنت آباد

مقرنس کاری و گچ بری است و بخش خارجی این برج که به برج همایونی نامیده شده است مزین به کاشیهای خشتی هفت رنگ است و تصاویر سربازان دوران پیشین بر روی آن نقش بسته است.



## ۴۴- کاخ کلاه فرنگی عشرت آباد

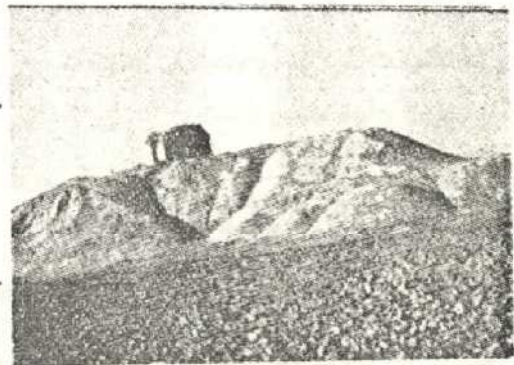
این کاخ در زمان ناصرالدین شاه قاجار در خارج شهر سر راه تهران- شمیران در چهار طبقه ساخته شده و امروزه در خیابان شمیران در داخل سربازخانه‌ای قرار دارد که بهمین نام معروف است نقاشیها و مقرنس و کاشی‌های معرق آن از آثار هنری زیبا و ارزنده دوره‌های پیشین بشمار می‌آید. در نظر است که از طرف وزارت فرهنگ و هنر تعمیرات اساسی در آن بعمل آید.

## ۴۵- قصر قاجار

از بناهای دوره پادشاهی آغا محمدخان قاجار بود که بر بالای تپه‌ای میان تهران و شمیران در مجاورت چهار راه قصر کنونی ساخته شده بود که امروز بجای آن ساختمان نیروی دریائی شاهنشاهی ایران ساخته شده است.

## ۴۶- قلعه طبرک یا دژ دبرک

قلعه طبرک که امروزه آنرا دبرک هم میگویند در نزدیکی کارخانه سیمان



قلعه طبرک  
و برج و حصار ری قدیم

واقع شده است. طبرک بر بالای کوهی بهمین نام ساخته شده است. این قلعه از جمله آثار عظیم ری باستان است و تا اواسط قرن ششم هجری برجای مانده بود تا اینکه در زمان طغرل سلجوقی با مر وی ویران گردید.

در صفحه این کوه نقشی از بهرام گور ساسانی بوده است که بعداً در سال ۱۲۴۶ قمری تصویر شاهنشاه ساسانی را حک نموده و صورتی از فتحعلیشاه قاجار بجای آن تراشیده اند.

## ۲۸- چشمه علی

در دامنه کوهی که باین اسم معروف است قرار گرفته و ازدامنه جنوبی کوه چشمه علی مشرف بباغ صفائیه سفال و آثار تاریخی شش هزار سال پیش بدست آمده است و باروئی که در بالای کوه چشمه علی ساخته شده و هنوز هم قسمتهائی از آن باقیمانده است متعلق بقرن اولیه اسلام است که میرساند کوه چشمه علی بصورت حصار شمالی ری مورد استفاده بوده است و در زمان فتحعلیشاه قاجار نقوشی در کنار چشمه حجاری کرده اند که از آثار هنری و تاریخی جالب توجه میباشد.

علاوه بر این آثار یاد شده تعداد زیادی مسجد و بناهای دیگر تاریخی از قبیل کاخ اشکانیان و چندین بازار و آتشکده زردشتیان و تپه و تل و غیره جزء آثار باارزش تاریخی تهران بشمار میرود که در تهران و اطراف آن از دیر زمان بجای مانده است و سندی چند است که از اوراق زرین تاریخ ایران محسوب میشود. ایرانیان در طول تاریخ درخشان خود همواره در هر یک از شاخه های علوم و هنر پیشرو سایر ملل هم عصر باستانی خود بوده اند و در ایجاد آثار ارزنده از دیگران گوی سبقت ر بوده اند و آثار زیبا و جالب تمدن و فرهنگ نیاکان ما که گواهان صادق این مدعا هستند چنان سبب شکفتی خاور شناسان و محققین گردیده که مشتاقانه از اقصی نقاط گیتی برای دیدنی ترین آثار هنری بسوی ایران مهد تمدن جهان روی می آورند.

### منابع و مآخذ

- |                     |                             |
|---------------------|-----------------------------|
| استاد پورداود       | آناهیتا                     |
| حسین کریمان         | ری باستان                   |
| سید محمد تقی مصطفوی | اماکن باستانی ایران         |
| سازمان فار          | راهنمای شهرستانهای ایران    |
| یاقوت حموی          | معجم البلدان                |
| حمد الله مستوفی     | نزہة القلوب                 |
| انجمن آثار ملی      | آثار تاریخی ایران           |
|                     | اسناد و مجلات شهرداری تهران |



## ایده و شمی و تجا نه معروف آن

دکتر بهمن کریمی

مالامیر شهر بسیار قدیمی و از تلها و تپه‌هایی که در اطرافش نمایان است این موضوع واضح میشود، بخصوص دارای تپه بسیار بزرگی که امروزه در مرکز قصبه یا شهر قرار دارد و بر بالای آن خانه‌ها و کومه‌ها و سیاه‌چادر-های سکنه حالیه شهر ایذه واقع شده است .

این تپه بسیار مرتفع یقیناً آبادی قدیمی بوده و شاید چندین نوبت در این شهر آبادی شده و ویران گردیده است .

قبل از اسلام این شهر ایذه و بعد از اسلام ایذج نام داشته و دارای آتشکده‌ای هم بوده که تا زمان هرون الرشید بجا مانده است . پلی روی مسیلی که از آنجا عبور

میکند داشته و گردابی در این مکان موجود بوده که هر کس در این گرداب میافتاده آنقدر چرخ میخورده تا میمرده است .  
اکنون از تمام این مکانها اثری بجا نمانده است .

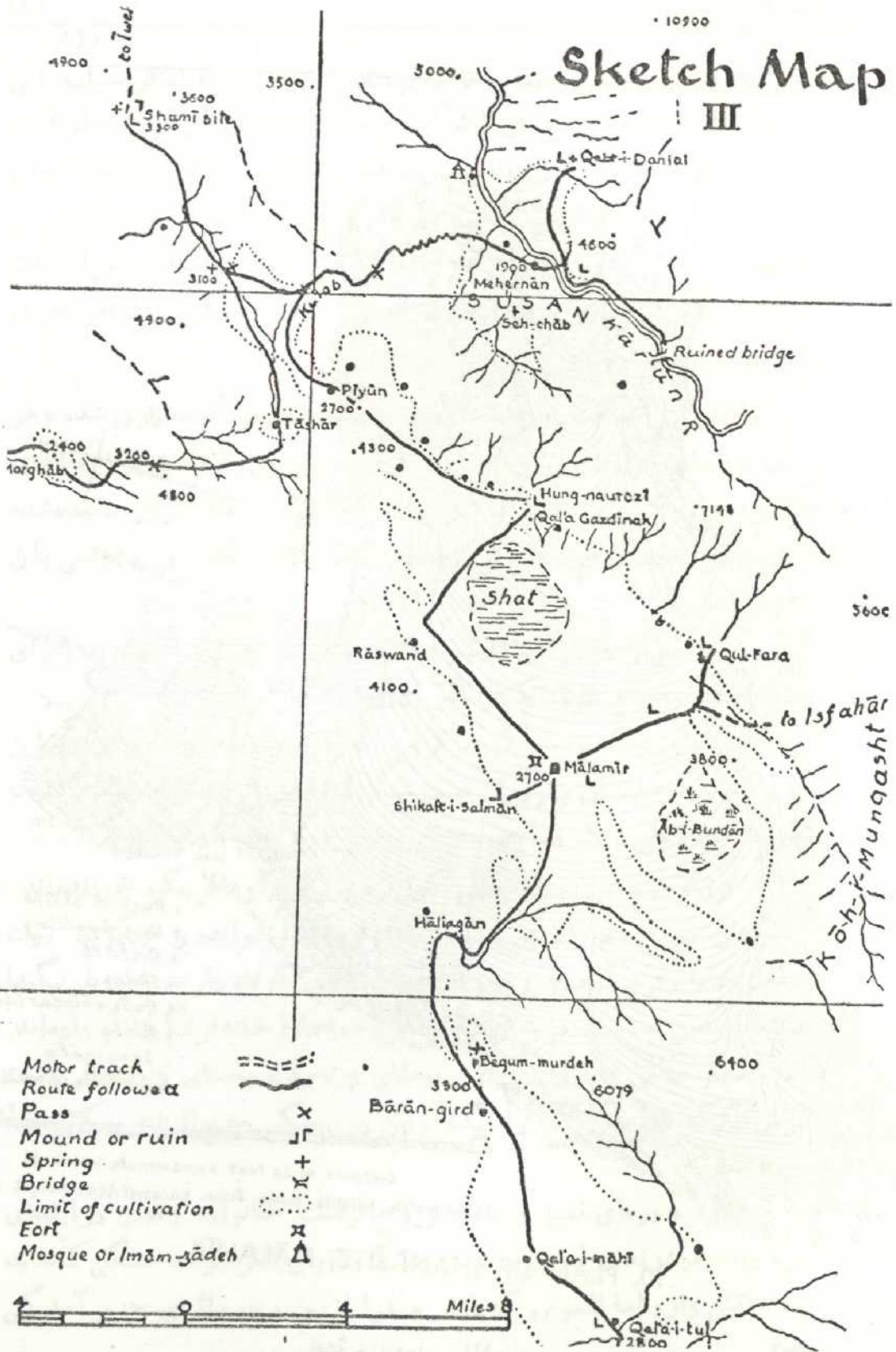
المقدسی - ابن خردادبه - یاقوت (در معجم البلدان) و (مراه البلدان) از این شهر قدیمی اسم میبرند. افسوس که همه آثار از بین رفته و اثری از هیچکدام باقی نیست. اکنون میدان وسیعی در وسط شهر بدون سکنه شاید با ۳۰۰ الی ۴۰۰ خانوار آنهم خانه های گلی و بازار مختصری از مردم و کاسب های اصفهانی (بروجن اصفهان) چیز دیگری بنظر نمیرسد.

در قدیم شاید زمان شاه عباس بزرگ ایذه سر راه تجارت بین اهواز و اصفهانی بوده و فعلا فقط راه قافله روئی از آن میگردد .

ابن خردادبه از شهرهای سر راه اهواز به ایذه اسم میبرد که حالیه اسامی تغییر شکل داده بصورت اهواز - ویس - رقیه - گزی - چارو - چشمه روغنی - آل خورشید - قلعه تل - ایذه - پل شالو - دزد - شلیل - سرخون - دوپلون - ناقون - شلمزار - قهوه - رخ - بیسکون - پل برکون - اصفهان در آمده است .

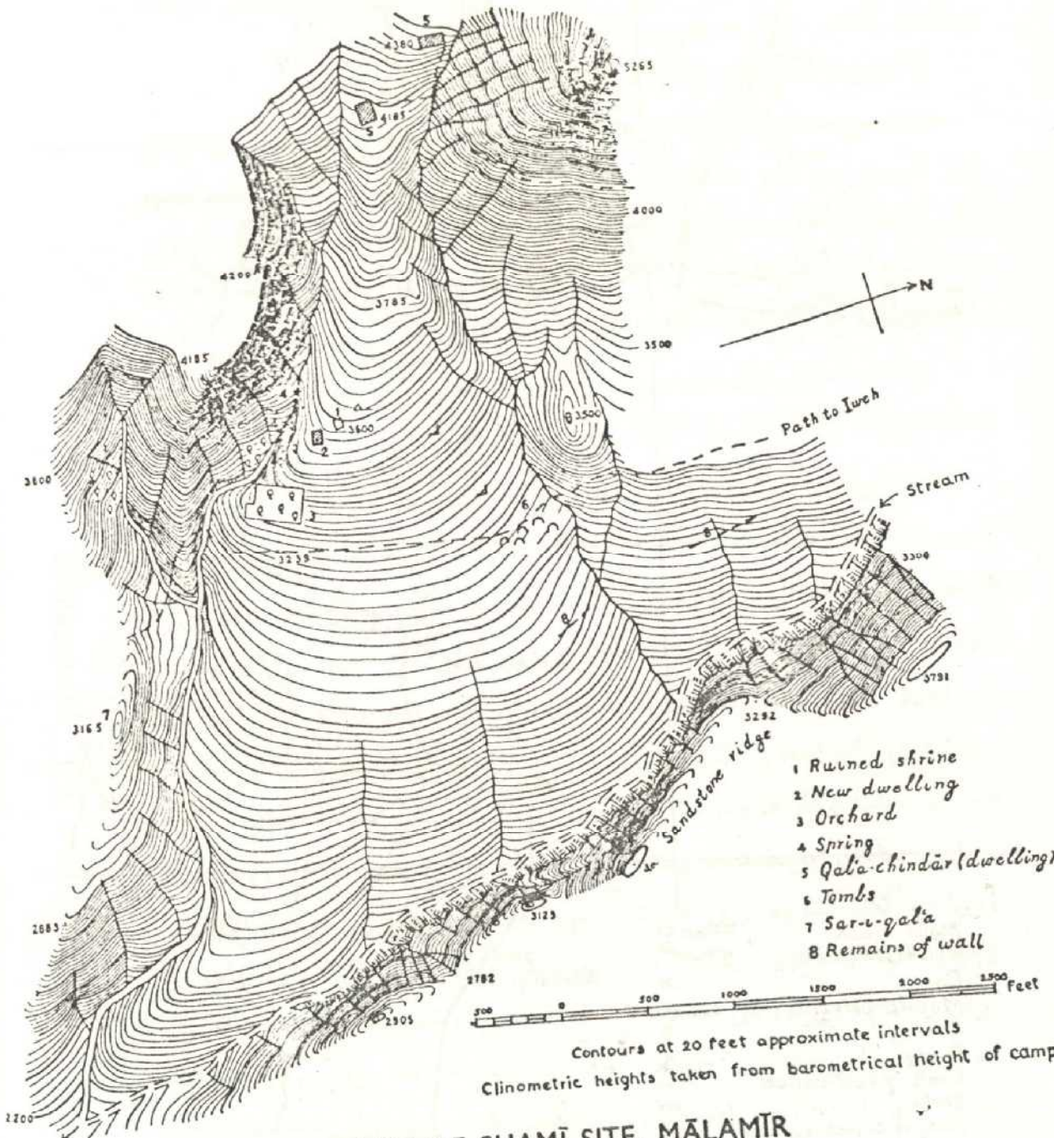
لیارد Liyard عالم معروف انگلیسی مدتی از عمر خود را در قلعه تل و ایذه و بختیاری گذرانده و کتاب بسیار مفیدی راجع بتمام خصوصیات محل و طوایف بختیاری از خود برشته تألیف کشیده است. ابن بطوطه طنجی در عهد سلطنت سلطان ابوسعید بهادر خان مغول (۷۲۵ هجری) بقصد مسافرت و سیاحت آسیا حرکت کرده و در کتابش موسوم به تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجایب الانظار اظهار میدارد که: در عهد حکمرانی اتابک افراسیاب در شوش و ایذج باین نواحی مسافرت کردم. از شهر شوشتر مسافرت نمودم سه منزل راه پیمودم و این سه منزل جمیع راه من از جبال شامخه بود. پس از طی این منازل بشهر ایذج آمدم (ضبط این اسم بکسر همزه و یا و ذال معجمه مفتوحه و جیم میباشد و نیز آنرا مالا میر گویند و غرض از اسم امیر، سلطان اتابک افراسیاب نصره الدین احمد میباشد) و پادشاهان شوشتر و ایذج را چنین اسم میبرد: اتابک افراسیاب بن سلطان اتابک احمد - اتابک افراسیاب ثناسی بن -

# Sketch Map III



نقشه مالا میر. مالا میر در ۱۵۰ کیلومتری بین اهواز از یکسو و اصفهان از سوی  
سوی دیگر واقع شده است.





10. PLAN OF SHAMĪ SITE, MĀLAMĪR

نقشه خرابه های مالا میر

سلطان اتابك نصره الدين احمد - اتابك يوسف شاه تاني - اتابك افراسياب تاني.  
اشكفت سلمان - سليمان (اشكفت وشكفت در زبان فارسی بمعنای غار و  
دخمه است) اشكفت سلمان یا سلیمان دخمه و غاری در کوهی در ایذج طبیعی  
است و بسیار عجیب و غریب بنظر میرسد و منظره ای دلچسب و زیبا دارد و  
چشمه آب صافی که در تابستان هم خشک نمیشود از زیر سنگهای این اشكفت  
میگذرد از تمام قسمت های این اشكفت از بالا آب چکه میکند و شخص خیال  
میکند باران میبارد.

داخل این اشكفت در وسط کوه دو سنگ باتصویر کننده کاری شده و هر  
دو هم بواسطه حوادث دوران محكوك گردیده و از بین رفته است فقط خط های  
چندمیخی در کنار يك نقش نمایان است که آنهم بواسطه باران سائیده شده  
است. از طرف دیگر این حكا کی در وسط کوه بالای اشكفت و دسترسی بآن  
دشوار است.

در يك تصویر دو نفر ایستاده و در نقش دیگر سه نفر دیده میشوند (برای  
اطلاع بیشتر رجوع شود بکتاب لیارد Liyard انگلیسی)  
در داخل تنگ ده بزرگی با قریب ۵۰ خانوار دیده میشود. وجود این  
ده و گاو و گوسفندان و مردمان سبب شده که داخل این اشكفت بسیار کثیف  
و در حقیقت آغلی بنظر میآید.

کول فره - این اسم را بعضی کول فره و برخی کوت فرنگ خوانده اند.  
شمیندلر سیاح معروف این اسم را کوت فرنگ خوانده و میگوید کوت  
بمعنای خانه و فرنگ هم چون این نقاشیها لباسهای کوتاه دارند شبیه بفرنگیها  
هستند، بدین مناسبت مردمان ایذج این دخمه ها را خانه فرنگیها نام داده اند.  
این اشتها بکلی غلط است و کول بمعنای دره و فره بمعنای خوشحالی است  
غرض آنکه عموماً دره ها دلتنگ و این دره بعکس روح افزا و بعکس همه  
دره هاست.

کول فره دره ای تمیز و با صفا و روح افزاست. خانواده چندی در ابتدای  
دره دیده میشوند. در این دره چندین سنگ منقوش بنظر میرسد سنگی که شاید  
۲۰۰ نقش دارد اما افسوس که باران همرا از بین برده و اثری جز برآمدگی





قطعات برنزی از ساعد و بازو و پنجه مکشوفه از بتخانه شمی

(۶)





دو صورت فلزی توغالی مکشونه از بتخانه شمی

سنگ بجا نمانده و تنها سنگی که در زیر کمری واقع شده و نقوشی باخط میخی چند دارد از آسیب روزگار مصون مانده است.

لازم بتذکر است قسمتی از جاده اتابکی (اتابك نصره الدین احمد) که در قدیم بطرف اصفهان میرفته اکنون بطور واضح و کامل دیده میشود.

دهشمی - در نزدیکی ملامیر ایذه دهی است بنام شمی. این مکان در میان کوههای بلند واقع و جایی نسبتاً کوچک و بدون آبادی باراهی سخت و مشکل است و تصور نمیرود که تمدن قدیمی در آنجا موجود و یا در زمان قدیم محل سکنای مردمان قرار گرفته باشد.

در یکصد سال قبل خوانین بختیاری بنا بر گفته اهالی پولی از این مکان بدست آوردند و بازر در ۵۰ سال قبل مردم حفاریهای بسیاری در آنجا نمودند ولی چیزی بدست نیامد. درسی سال پیش مردم بختیاری در این ناحیه برای اسکان شدن خانه می ساختند. در حین کندن زمین کلنگ بسختی بند شد. رعایاهم اصرار در بیرون آوردن آن داشتند. آخر الامر با زحمت بسیار شکم آن مجسمه بزرگ را سوراخ کردند و زمانیکه خاک را عقب زدند مجسمه ای بیرون آمد با سر و بدون دست و برای جستجو کردن دست مشغول حفاری شدند و در حال کاوش دست مجسمه را نیافتند ولی دست دیگری با دوسر و مجسمه کوچک دیگری پیدا شد بدین تفصیل:

۱- يك مجسمه تمام قد با سر ولی بدون دست بسیار بزرگ قامت این مجسمه ۹ فوت و ۵ اینچ و عرضش ۲ فوت و ۴ اینچ است. سر این مجسمه از جنس تنه او نیست؛ شاید مقداری طلا مخلوط دارد. ولی تنه مجسمه شاید برنز باشد. لباس این مجسمه عبارت است از کلاه و گیسوان که در پشت سر تابیده اما جلوی سر را بطرز یونانی بسته و کت و شلوار و گردن بند و کمر بند دانه نشان و در روی ران يك شمشیر و يك خنجر دارد.

بواسطه زدن کلنگ در موقع کندن پی بنا و بی احتیاطی شکم این مجسمه سوراخ شده است. این مجسمه از سرداران پارتی است (در ایران آثار هخامنشی و ساسانی بسیار واز پارتها - اشکانیان - اثری در دست نیست).

۲ - يك مجسمه کوچکتر بالباس و طنابی روی دوش که یکدست بدان طناب گرفته با چکمه: طول این مجسمه نیم متر است.





آلات، ابزار و ادوات شکسته و نیم شکسته فلزی بدست آمده از بتخانه شعی





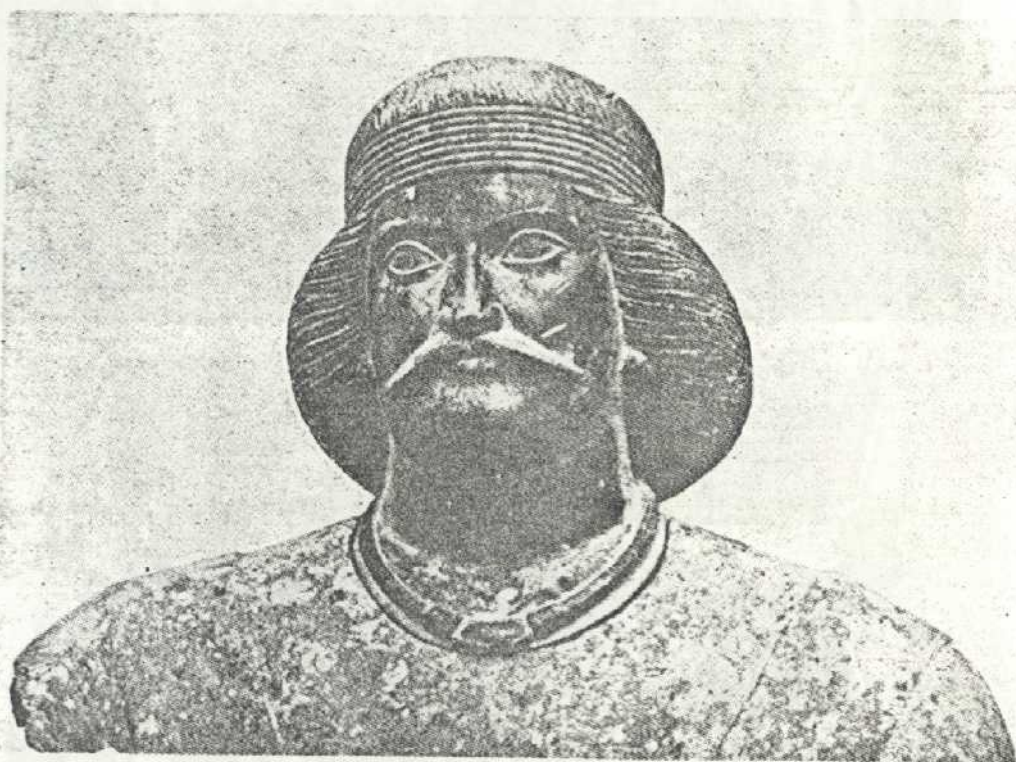
مجسمه یکی از سرداران پارتنی (ممکن است ارد باشد) مکشوفه از بتخانه شمی



۳ - دوسر از مرمر یکی حجاری بطرز یونان که از یونان با ایران آمده. شاید سر آفرودیتا باشد و دیگری سر پارتی.

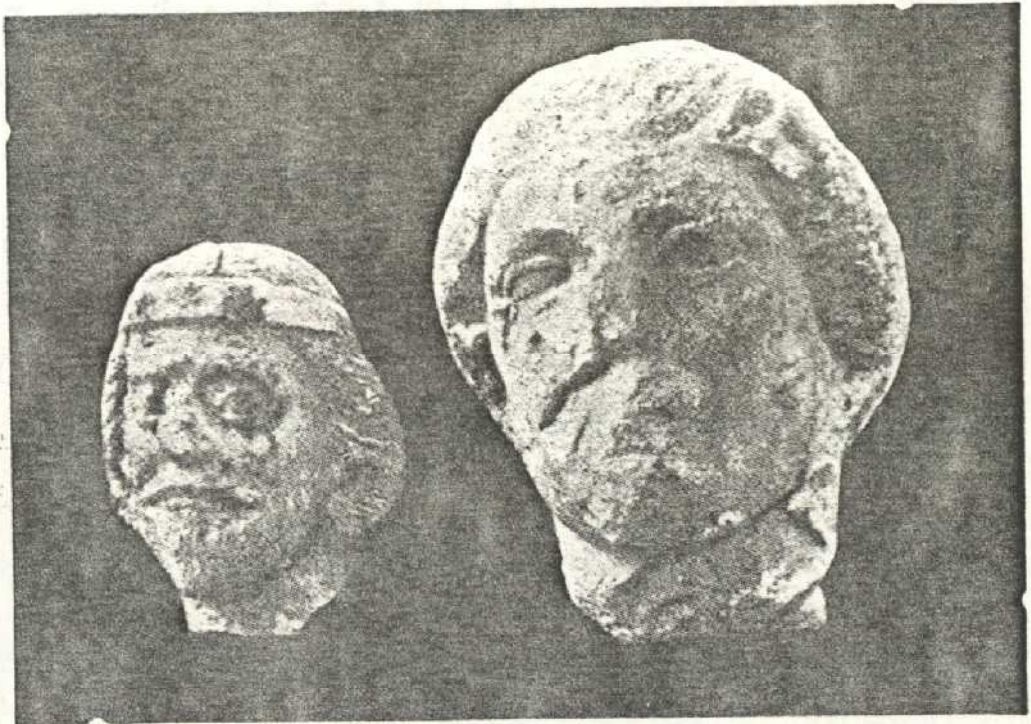
۴ - دو دست از مرمر یکی بزرگ و دیگری کوچک .

دو قطعه سنگ بشکل مربع مستطیل و با جای پای مجسمه‌ها بیرون آمده بود و در حین کندن بازسنگی بشکل دیویافته و خیال کرده بودند که در شکم این سنگ دفینه است و سنگ را از وسط دو نیم کرده بودند که البته جای افسوس است .



سر مجسمه که حدس زده میشود یکی از سرداران پارتی و یا ارد باشد

مکان این مجسمه‌ها تاده شمی ۵ میل خشکی فاصله دارد. این مکان در وسط مربعی است بعرض ۲۹ فوت و ۶ اینچ و بطول ۳۰ فوت و ۶ اینچ و دورادور راهم دالانی کنده بودند. مجسمه‌ها را یسافته سنگهای زیاد را از زیر خاک با آجرهای بسیار ضخیم که شاید چهار آجر را روی یکدیگر بگذارند باز این



دو سر مرمری که تصور می‌رود یکی سر آفرودیت و دیگری سر اشکانی باشد ،  
مکشوفه از بتخانه شمی

آجرها قطورتر است (مانند آجرهای معروف کریمخانی) از زیر خاک پیدا شده بود. مکانی داشت که شاید کوره آجرپزی شمی بشمار می‌آمد.

در شمی مکانی بشکل راه آب بزرگ Aqué - Duc با آجرهای قطور ساخته شده بود و قبرهای بسیار بطرز ساسانیان نمودار بود که همه را برای دفینه شکافته بودند. در سطح این مکان بقطر دو سانتی‌متر زمین پوشیده از یکورقه اسفالت قرمز رنگ بود. (بهمان رنگی که در تالار صدستون تخت جمشید و شوش دیده شده است).

بنای روی زمین شاید از زمان ساسانیان باشد ولی آثار زیادی در دست نبود تا بتوان بطور قطع و یقین حدس زد. فقط چند ستون و سرستون دیده می‌شد.

اما مجسمه‌ها از زیر این زمین اسفالت شده بدست آمده بود و در زیر این زمین تمدنی قدیمتر وجود داشت.

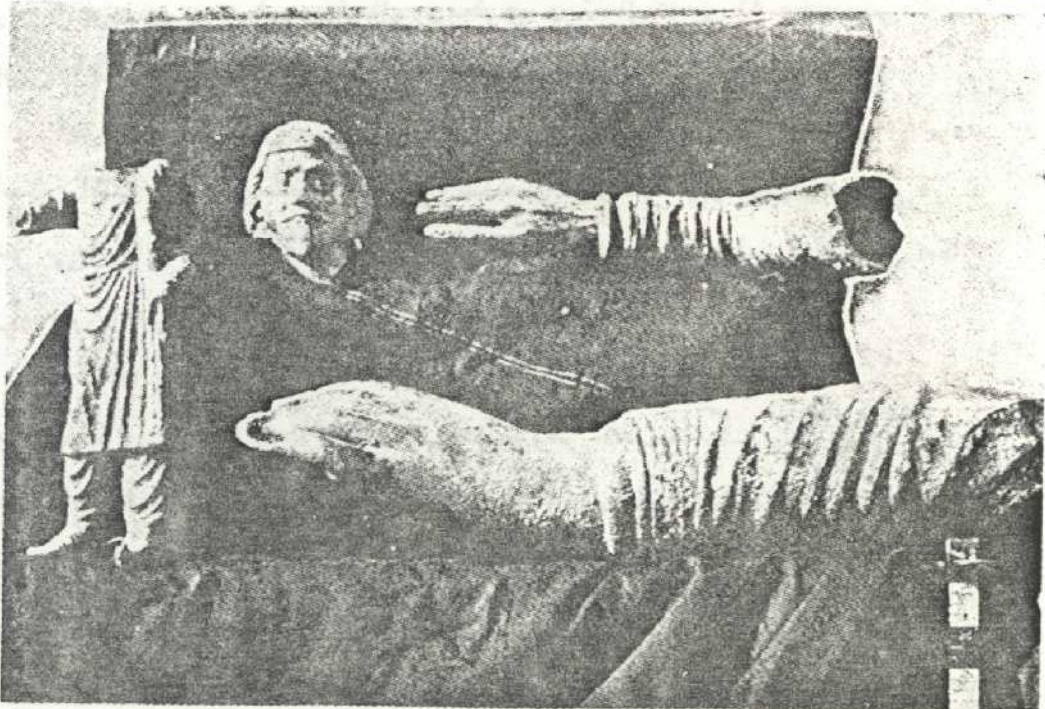


پس معلوم میشود که هم در سطح این زمین اسفالت زیری تمدن قدیمی (از دوره ساسانیان) و هم در این زیر زمین اسفالت شده تمدنی (از دوره پارتی) وجود داشته است. در سطح زمین اسفالت شده ستونهای سنگی بس ارتفاع یک متر در چهار طرف دیده میشود.

من اولین کسی بودم که بمعیت سر اورل استین Sir Aurel - Stein عالم و دانشمند و باستانشناس معروف انگلیسی، شمی و این مجسمه ها را دیدیم و عکسبرداری و جزئی حفاری کردیم.

کسانیکه بعد از ماتصویر این مجسمه را انتشار داده اند همه و همه از من گرفته بدون اینکه نامی از من برده باشند چه خواسته اند باسم خودشان منتشر کنند.

در قسمت های مختلف این بنا آنازیادی از بازو و پنجه وانگشت، قطعات آهن و کوزه های سفالی و شمع دان و میخ های تزئینی گلی یا فلزی رنگی و خنجر و لگام اسب در قبور و صورت های فلزی از آهن بدست آمد.



دو دست و یک سر و یک مجسمه بی سر برنزی مکشوفه از بتخانه شمی

تعجب در این است که بانبودن راه خوب و نداشتن وسعت این مکان در این کوهستان این تمدن عالی ایرانی و یونانی مخلوط چطور پیدا شده است. حدس قوی اینست که این مکان بتخانه بوده زیرا پس از اسکندر بیشتر آداب و عادات ایرانیها با یونانیها مخلوط شده و ایرانیها بتقلید یونانیها اصنام را احترام میگذارند و این بتخانه را ایرانیان و یا یونانیان مقیم ایران ساخته بودند و در زمان تسلط ساسانیان سوخته و خراب شده است.

مردمان بسیاری در اطراف این بتخانه متبرک منزل داشتند زیرا قبور فراوانی در این ناحیه هست و یا بمناسبت متبرک بودن این مکان قبوری چند در کنار این بتخانه احداث شده است (مانند منازل متبرک که امروزه در دنیا).

مورخین از بتخانه‌های یونانیان در ایران بسیار صحبت داشته‌اند ولی اولین دفعه ایست که این بتخانه در ایران آنهم در شمی بدست آمده است.

شمی حصارى از سنگچین داشته که کاملاً مشهود بوده و نیمى بجا و نیمى ریخته بود. دو در یکی در شمال و دیگری در شمال غربی که مخصوص بتخانه بود نمایان گردید که از سنگ يك تخته ساخته شده بود.

این بنا از اثر باد و باران خراب نشده بلکه دست آدمی آنرا ویران کرده است: اشیاء بسیاری شکسته و خرد شده از قبیل سر بی‌دست - دست بی‌سر - سر بی‌پا و پای بی‌سر که گویا پس از رفتن اسکندر مردم و یاپارتنی‌ها این مکان را با آتش و خون کشیده‌اند، وجود داشته‌است.

سنگ بزرگی بطول سه فوت و بعرض و ارتفاع يك فوت در کنار این بتخانه بر روی زمین قرار داشت که دو قطعه آهن کلفت سنگ را سوراخ کرده و با ارتفاع سه سانتیمتر از سطح سنگ بالا آمده بود. شاید این سنگ مکان مجسمه بوده که با قطعات آهن بمجسمه برای محکمی و استحکام اتصال داده بودند، بعد شکسته و سوخته و ریخته و افتاده است. در وسط بنا قبرى و پله‌کانى با آجر و بسیار زیبا مشاهده شد. ( برای اطلاع بیشتر رجوع شود بدجله Reru des Arts - Asiatiques و شهر دورا Dura که تازمان اردشیر باقى مانده و بتخانه بسیار معظمی داشته و اشیاء بسیاری از اینمکان بدست آمده زیرا پس

از اردشیر دیگر بنائی نشده و یکسره خراب و ویران مانده و تمام بتخانه در زیر زمین مدفون گردیده است) . این بتخانه نیز در زیر زمین مدفون بوده با آن که ساکنین محل قبور را بامید دفینه تقریباً شکافته و از بین برده اند ، اگر روزی و روزگاری در آن سرزمین حفاری دقیق و کامل بعمل آید بسیار اشیاء و مقابر و مکانهای دیگری بدست خواهد آمد .



منابع و مأخذ مورد استفاده

المقدسی

ابن خردادبه

یاقوت : معجم البلدان و مرآة البلدان

ابن بطوطه طنجی تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجایب الانظار

Liyard لیارد

Sir Aorel - Stein سِر اورل استین دانشمند و فاضل و باستانشناس معروف

انگلیسی

دکتر بهمن کریمی

دکتر بهمن کریمی

راهنمای تاریخی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران

جغرافیای تاریخی غرب ایران

De Morgan دمرگان

Dieulafay دیولافوا

De Bode دو بود

Kerporter کرپورتر

۱ - علامات یا نمودارها

الشمس ، خورشید

الله سما (آسمان)

جبل (کوه)

انسان

نور (گاو)

ماهی

قلب

کف دست

دست و بازو

پای

خوشه

پاره چوب

دام (شبهه)

چار دیواری

Meaning	Outline Character. B. C. 4300	Archaic Cuneiform. B. C. 3000	Assyrian. B. C. 700	Late Babylonian. B. C. 500
1. The sun				
2. God, heaven				
3. Mountain				
4. Man				
5. Ox				
6. Fish				
7. Heart				
8. Hand				
9. Hand and arm				
10. Foot				
11. Grain				
12. Piece of wood				
13. Net				
14. Enclosure				

مربوط به مقاله «ایران مهد تمدن جهان» نوشته آقای رکن‌الدین همایونفرخ در شماره ۶ سال دوم

آقای حسین سرخوش چنین نوشته اند:

... فقط در دو مورد یکی کیومرث بود که باید عرض کنم که رودابه یکی از پادشاهان زن در جنوب دریای خزر می زیسته از یورش تورکها (تورانی) که آنها هم آریائی بودند گئومرت یا گاو مردی را انتخاب نمود تا در جنگ وستیز با تورکها موفق آید البته گل، گل شاه، گیل گمش نیز که ذکر فرموده اند صادق است ولی میدانید در زبان پهلوی یا پرتویث ندارد بلکه باید بینت و س تلفظ شود پس تلفظ کیومرث غلط است حتی پارت نیز چنین است و کلمه گل بنا بنظر مستشرقین و مورخ لیدی خانتوس که زمانها پیش از هرودت می زیسته گیل و گل (جنوب فرانسه) را بهم یکی میدانند که بر اساس دستور پادشاهی بنام گات که شاید همان زردشت باشد برای آموزش کشاورزی و برنجکاری بفرانسه میروند و عده ای از آنان برای آموختن بگیلان می آیند که در حال حاضر زندگی این دو گروه شباهت تام دارد و دلایل نویسندگان را ثابت میکنند. جمله دیگری که در نگارش دوستانم دیدم شك در دانستن زبان پهلوی فردوسی بود. گرچه فردوسی بر اساس اوستا و کتابهای پهلوی و نویسندگان قبل از خویش مبادرت بسرودن شاهنامه نمود که قابل ستایش است ولی زبان پهلوی میدانسته زیرا در بیت توانا بود هر که دانا بود بهر کار بستوه کانا دا بود بکار برده که معلوم نیست مصرع دوم را بچه علت بعدها بدانند دل پیر بر نا بود تبدیل کرده اند. کانا یعنی ابله - بستوه یعنی منزجر است.



اشتباهات چاپی زیر را در بخش نخستین مقاله «فرمان نویسی در دوره صفویه»  
(شماره ۶ سال دوم) اصلاح فرمائید:

صفحه	سطر	نا درست	درست
۱۲۸	۲۱	کتابی از مدارك	تنها کتابی شامل بعضی اطلاعات و مدارك
۱۳۰	زیر نویس	این جلد کتاب	که این سه جلد کتاب
۱۳۲	۳	تاج گذاری سلیمان	تاج گذاری شاه سلیمان
۱۳۳	۶	امرا و احکام	امرا و حکام
۱۳۵	۱۸	کلیسیا	کلیسیا
۱۴۵	۱	عثمانی	سلاطین عثمانی
۸	۱۹	موجودی	موجود
۱۵۰	۲۴	بابتی دیوان	بابتی منشی دیوان

مجله  
بررسی های تاریخی



مدیر مسئول و سردبیر

سرهنک مهندس جهانگیر قائم مقامی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشاران  
(اداره سوم)

نشانی: تهران - ستاد بزرگ ارتشاران

**Barrasihâye Târikhi**

Historical Studies of Iran  
published by

**SUPREME COMMANDERS' STAFF**

Tehran - Iran

May 1968

برای نظامیان ۴۰ ریال

برای غیر نظامیان ۳۵ ریال

بهای مجله هر شماره

برای نظامیان ۱۲۰ ریال

برای غیر نظامیان ۲۱۰ ریال

وجه اشتراك سالانه ۶ شماره

برای اشتراك: وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانک مرکزی باذکر  
جمله «بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی» پرداخت و رسید را با نشانی  
کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید.

حق اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران